

# کتاب پژوهش کارگری

شماره ۲

پائیز ۱۹۹۸

- **پیدایش و عمل کرد اتحادیه‌های کارگری در ترکیه**  
پیدایش و عمل کرد ترک-ایش  
زمینه‌های اقتصادی-سیاسی تشکیل دیسک  
ناصر سعیدی
- **خاطراتی از زندگی و مبارزه کارگران نفت**  
تلاش در راه تأسیس اتحادیه کارگران نفت تهران  
یداله خسروشاهی
- **اندیشه‌رهایی کار از سرمایه در جنبش کارگری - قسمت دوم**  
راجع به پروودن  
سه‌گرایش عمده در جنبش کارگری  
ث.ژ.ت  
سندیکالیسم انقلابی و دولت  
جلیل محمودی
- **راه‌جویی به سازمان‌دهی نوین اجتماعی**  
جلیل محمودی
- **از کنترل کارگری تا خودمدیریتی کارگری**  
دکتر اسمیت  
مترجم: فتنانه زاهد

## فهرست

مطالب	نگارنده	صفحه
□ یادداشت ناشر		۳
□ پیدایش و عمل‌کرد اتحادیه‌های کارگری در ترمین جنیش کارگری تا پایان جنگ جهانی دوم اولین سال‌های پس از جنگ پیدایش و عمل‌کرد ترک-ایش زمینه‌های اقتصادی - سیاسی تشکیل دیسک از تشکیل دیسک تا کودتای سال ۱۹۸۰ نگاهی به رویدادهای پس از کودتای ۱۹۸۰ پایان سخن	ناصر سعیدی	۷
□ خاطراتی از زندگی و مبارزه کارگران نفت کار و فعالیت در پالایشگاه تهران برخی مشکلات و دستاوردهای کارگران تلاش در راه تأسیس اتحادیه کارگران نفت تهران	یداله خسروشاهی	۵۹

□ از تأسیس انترناسیونال اول تا جنبش سندیکالیست‌های انقلابی

۸۵ اندیشه‌رهایی کار از سرمایه در جنبش کارگری) جلیل محمودی

موقعیت ویژه اروپا و مبارزات کارگران در دهه ۱۸۶۰

اندیشه پرودون

تأسیس انترناسیونال اول

کمون پاریس

سه گرایش عمده در جنبش کارگری

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی فرانسه

تشکلات کارگری

سندیکالیسم انقلابی

سندیکالیسم انقلابی و دولت

□ کمیته‌های کارخانه، تلاشی برای راه‌جویی به

۱۳۹ سازمان‌دهی نوین اجتماعی جلیل محمودی

□ بحران اقتصادی و سرنوشت کنترل کارگری: دکتر اسمیت

۱۵۱

مترجم: فثانه زاهد

اکتبر ۱۹۷۱ تا ژوئن ۱۹۱۸

از کنترل کارگری تا خودمدیریتی کارگری

آدرس:

Postlager Karte

Nr. 093739 C

30001 Hannover

Germany

یادداشت ناشر

از زمان انتشار اولین شماره "کتاب پژوهش کارگری" تاکنون نامه‌های بسیاری از خوانندگان دریافت داشته‌ایم. عده‌ای ما را در توزیع کتاب‌ها یاری داده‌اند. شماری ما را تشویق نموده و انتقادات و پیشنهادهای مطرح کرده‌اند. ما به تک‌تک آنان جداگانه پاسخ داده‌ایم و در این جا نیز بار دیگر از ایشان عمیقاً سپاسگزاری می‌نماییم. هم‌چنین تبادل نشریه و کتاب بین نشر پژوهش کارگری و جمع‌ها، جریانات، کتاب‌فروشی‌ها و انتشاراتی‌های مختلف برقرار شده است. ما طبعاً از این همکاری‌ها صمیمانه استقبال می‌کنیم. امیدواریم بتوانیم جواب محبت‌های همه رفقا و دوستان را با سخت‌کوشی و تلاش بیشتر و با پربارتر نمودن کتاب پژوهش کارگری بدهیم.

این شماره حاوی مطالب زیر است:

□ مقاله "پیدایش و عمل کرد اتحادیه‌های کارگری در ترکیه" به قلم ناصر سعیدی، پژوهشی است در باره جنبش کارگری ترکیه، پیروزی‌ها و ناکامی‌های آن. در ابتدا روند تکامل جنبش کارگری ترکیه تا پیش از جنگ جهانی دوم مرور می‌شود. سپس به چگونگی شکل‌گیری، ساختار تشکیلاتی، اهداف و فعالیت‌های اتحادیه‌ها تا کودتای ۱۹۸۰ پرداخته می‌شود. آن‌گاه تحولات جنبش کارگری ترکیه از کودتای ۱۹۸۰ تا به امروز مختصراً دنبال می‌شود. در قسمت پایانی نیز چند درس از مبارزات کارگران ترکیه جمع‌بندی می‌گردد. نویسنده در عین حال برخی از فرازهای جنبش کارگری ترکیه را با مبارزات کارگران ایران مقایسه می‌کند و می‌کوشد نکات عملی و سیاسی آموزنده برای کارگران ایران را برجسته نموده و در باره‌شان بحث کند. در این ارتباط به خصوص توجه‌تان را به قسمت‌های مربوط به اتحادیه‌های تورک-ایش و دیسک جلب می‌کنیم.

□ "خاطراتی از زندگی و مبارزه کارگران نفت" ما را به دنیای تلاش، کار و جوش و خروش نفت‌گران آبادان و تهران تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ می‌برد. زندگی مردم آبادان و تبعیض علیه کارگران، شرایط سخت کار در پالایشگاه‌های ایران، مبارزه و اعتصاب برای مطالبات کارگری و تلاش در جهت ساختن اتحادیه کارگران نفت تهران برخی از موضوعات مقاله هستند. نویسنده آن، یداله خسروشاهی - از رهبران برجسته کارگران نفت - با زبان شیوای خود گوشه‌هایی از واقعیات جنبش کارگری ایران را توصیف می‌کند که تا به حال در ادبیات چپ به آن پرداخته نشده است. این نگاهی است از درون به زندگی و مبارزه کارگران. نگاهی از جانب کسی که خود دستی در آتش داشته و در غم و شادی، پیروزی و شکست کارگران مستقیماً سهیم بوده است. یکی از نکات جالب مقاله توانایی استادانه کارگران در تلفیق کار علنی و مخفی است. توجه به این نکته به‌ویژه برای کسانی که از خارج کشور می‌خواهند به کارگران رهنمود تشکیلاتی بدهند، اما خود تا به حال حتی در یک اعتصاب شرکت نداشته‌اند، بسی آموزنده است.

□ جلیل محمودی در "از تأسیس انترناسیونال اول تا جنبش سندیکالیست‌های انقلابی"، قسمت دوم تحقیق خویش درباره تاریخچه اندیشه‌های کار از سرمایه را پی می‌گیرد. در ابتدا به کارزار کارگران که به ایجاد "جامعه بین‌الملل کارگران" (انترناسیونال اول) ره سپرد، می‌پردازد. در این قسمت تأکید می‌گردد که انترناسیونال اول ثمره فعالیت خود کارگران بوده است. مبتکرین، فعالین و پشتیبانان آن، اساساً کارگران بوده‌اند. مقاله در بخش‌های بعد، اندیشه پرودون، کمون پاریس به‌عنوان بدیل سیاسی کارگران در مقابل دولت بورژوازی، و نیز بازسازی جنبش کارگری پس از شکست کمون را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. بخش پایانی مقاله به معرفی نقادانه گرایش سندیکالیسم انقلابی اختصاص دارد. بررسی سندیکالیسم انقلابی و روشن نمودن نقاط قوت و ضعف آن، از موضع‌گرایی که به خودرهای و خودسازمان‌یابی کارگران معتقد است، اهمیت ویژه‌ای دارد. ما به‌خصوص مطالعه انتقادی این بخش از مقاله را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

□ "کمیته‌های کارخانه، تلاشی برای راه‌جویی به سازمان‌دهی نوین اجتماعی" مقدمه‌ای است از جلیل محمودی بر بحث‌هایی که قصد داریم از این شماره در باره پروژه‌های گرایش‌های مختلف کارگری در روسیه برای سازمان‌دهی اقتصاد و جامعه پس از انقلاب اکتبر، منتشر کنیم. نویسنده پس از معرفی چارچوب بحث، اشاره کوتاه اما روشن‌گرانه‌ای دارد به فعالیت چند ماهه کمیته‌های کارخانه پس از انقلاب اکتبر، مهم‌ترین مطالبات، راه‌حل‌ها و پیشنهاد‌های آن‌ها و نیروهایی که در مقابل کمیته‌ها و فعالیت خودپوی کارگران صف کشیدند. در این میان به‌ویژه شیوه برخورد خط رسمی حزب بلشویک با کمیته‌های کارخانه و مسئله مدیریت کارگری در زمانی که هنوز جنگ داخلی در روسیه آغاز نشده بود، بسیار جالب توجه است. دقت در این نکته برای همه کسانی که پیش‌روی خود جنبش کارگری را اصل می‌گیرند و احزاب و گرایش‌های مختلف را نسبت به دوری یا نزدیکی آنان به اندیشه و پراتیک خودرهای

کارگران می‌سنجند، ضروریست.

□ "بحران اقتصادی و سرنوشت کنترل کارگری..." قسمتی از فصل دهم کتاب  
ا. اس. اسمیت تحت عنوان "پتروگراد سرخ - انقلاب در کارخانه‌ها ۱۸-۱۹۱۷"  
است که به همت فتانه زاهد به فارسی برگردانده شده است. هدف اسمیت بررسی  
جامعه‌شناسانه انقلاب روسیه است؛ در این ره‌گذر طبیعتاً بخش‌های مهمی از  
کتاب او به تلاش‌های کارگران برای تجدید سازمان‌دهی کارخانه‌ها و جنبش  
کمیته‌های کارخانه اختصاص دارد. در قسمتی که در این شماره به چاپ می‌رسد،  
به‌خصوص به فعالیت‌های کمیته‌های کارخانه پس از انقلاب اکتبر، تلاش‌های  
کارگران برای اعمال کنترل و مدیریت کارگری و موانعی که بر سر این تلاش‌ها  
وجود داشت، پرداخته شده است.

## پیدایش و عمل‌کرد اتحادیه‌های کارگری در ترکیه

ناصر سعیدی

### مقدمه

امروزه که مسئله ایجاد تشکل‌های کارگری به یکی از بحث‌های روز محافل کارگری و  
چپ داخل و خارج ایران تبدیل شده، ضرورت شناخت از تجربیات کارگران کشورهای دیگر  
بیش از پیش احساس می‌شود. کارگران ایران اگر بتوانند از منبع سرشار تجربیات طبقه کارگر  
جهانی بهره‌مند شوند، بی‌شک با پختگی و آگاهی بیشتری گام برخواهند داشت و افق  
سیاسی‌شان گسترده‌تر خواهد شد. اگر کارگر صنعت نفت ایران که امروز برای ساختن  
اتحادیه‌اش مبارزه می‌کند، از موفقیت‌ها و ناکامی‌های همکارانش در اتحادیه دیسک ترکیه،  
کوساتوی آفریقای جنوبی، اتحادیه فلز آلمان و یا از چند و چون مبارزه کارگران کره جنوبی  
برای ایجاد اتحادیه‌های مستقل مطلع باشد، با اعتماد به نفس و کاردانی بیشتری گام به صحنه  
عمل می‌گذارد. اگر کارگر پیشروی ایرانی با مطالعه عمل‌کرد و جایگاه اتحادیه‌ها عمیقاً  
محدودیت‌های ساختاری و افق تنگ این تشکل‌ها را بشناسد، با دورنگری و واقع‌بینی  
بیشتری فعالیت می‌کند. بنابراین بررسی و انتقال تجربیات کارگران کشورهای دیگر، ابزاری  
در خدمت سازمان‌یابی مؤثرتر کارگران ایران است؛ نیاز عملی و بلاواسطه جنبش کارگری و  
چپ ایران است.

## جنبش کارگری تا پایان جنگ جهانی دوم

اولین کارخانه‌های ترکیه در نیمه اول قرن نوزدهم و با حمایت دولت عثمانی تأسیس شدند. در سال‌های ۱۸۴۵-۱۸۱۶ (۱۲۲۴-۱۱۹۵ ه.ش) کارخانه‌هایی در رشته‌های کاغذسازی، چرم و کفش‌سازی، نساجی و هم‌چنین تسلیحات به‌وجود آمدند. این‌ها زمینه‌های عینی برای پیدایش طبقه کارگر بودند. شرایط بسیار بد کار و دستمزدهای ناکافی در دوره امپراطوری عثمانی، کارگران را وامی‌داشت که از همان اوان به اعتراضاتی دست بزنند و حتی به طور جمعی دست از کار بکشند. اگر چه از اعتصابات اولیه کارگران ترکیه اطلاعات زیادی در دست نیست، اما از یکی از آیین‌نامه‌های پلیس در سال ۱۸۴۵ چنین برمی‌آید که در آن سال‌ها اعتصابات وجود داشته و دولت اقداماتی علیه آن‌ها انجام می‌داده است (گورباجا، ۱۹۸۰، ص ص ۲۰۸-۲۰۷).

اولین تشکلهای کارگری در ترکیه در قرن نوزدهم به‌وجود آمدند. این‌ها عمدتاً انجمن‌های نیکوکاری، تشکلهای حمایت از کارگران و صندوق‌های تعاونی بودند. بنا به اطلاعات موجود، اولین تشکل کارگری که می‌توان آن را تشکلی اتحادیه‌ای دانست، اتحادیه تعاون کارگری نام داشت و در سال ۱۸۷۱ (۱۲۵۰) تأسیس شد (شابون / زیتینوقلو، ص ۱۸۰). یک سال بعد اولین اعتصاب کارگری که از آن اطلاعات موثقی در دست است، برپا شد: ۶۰۰ تن از کارگران بنادر استانبول با خواست اضافه دستمزد و پرداخت حقوق عقب‌مانده‌شان دست از کار کشیدند و سرانجام خواسته‌شان را به کرسی نشاندند.<sup>(۱)</sup>

در سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۷۲ (۱۲۶۹-۱۲۵۱) اعتصابات زیادی برپا شد. از آن جمله‌اند اعتصاب سال ۱۸۷۶ (۱۲۵۵) در راه آهن و صنایع تسلیحاتی و اعتصاب ۱۸۷۹ در رشته‌های ساختمان و کشتی‌سازی (رجوع شود به: اشمیت، ص ۱۳۰). در سال ۱۸۹۵ کارگران بخش تسلیحات، اتحاد کارگران عثمانی را به‌وجود آوردند. این تشکل که از ابتدا غیرقانونی بود، علاوه بر فعالیت اتحادیه‌ای، کارگران را به مبارزه علیه استبداد حاکم وقت (سلطان

متأسفانه در زمینه بررسی تجربیات جنبش کارگری کشورهای دیگر در آثار سیاسی فارسی زبان کم‌بودهای جدی وجود دارد. اکثر مطالبی که تاکنون نوشته شده نیز بیشتر جنبه جمع‌بندی و اعلام موضع دارد و تصویری زنده و واقعی از تاریخ مبارزات کارگری به دست نمی‌دهد. آثار تحقیقی مربوط به تجربیات کارگری کشورهای جهان انگشت‌شمار است. به همین نسبت شناخت کارگران پیشروی ایران و فعالین چپ حتی از جنبش کارگری کشورهای همسایه ایران بسیار نازل است. نوشته حاضر قصد دارد بخش کوچکی از این خلاء را پر کند. مطالعه جنبش کارگری ترکیه به دو علت اهمیت ویژه‌ای دارد: اولاً طبقه کارگر ترکیه از بسیاری جهات دارای غنی‌ترین و پربارترین پیشینه مبارزاتی در منطقه خاورمیانه است. ایجاد و حفظ تشکلهای ادامه کار، ابداع اشکال گوناگون مبارزه و تأثیر مثبت حرکت‌های کارگران ترکیه بر فضای عمومی جامعه را با این وسعت و دست‌کم در طی چند دهه، در هیچ کشور دیگر خاورمیانه نمی‌توان سراغ گرفت. ثانیاً ایران و ترکیه از نظر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارند. به همین نسبت نیز تجربیات کارگران ترکیه می‌تواند برای همکاران ایرانی‌شان مفیدتر باشد.

تذکر یک نکته دیگر هم ضروری است. معمولاً تاریخ جنبش کارگری هر کشور را افرادی می‌نویسند که کمتر در بطن مبارزات توده کارگران بوده‌اند. متأسفانه کارگران کمتر دست به قلم می‌برند و تجربیات زنده و غنی خویش را به روی کاغذ می‌آورند. این موضوع کسی را که می‌خواهد تحلیلی از مبارزات خودپوی کارگران به دست دهد، با اشکالات اساسی روبه‌رو می‌کند. در نوشته حاضر تلاش شده، تا آن‌جا که اطلاعات موجود بوده، به جنبه مذکور پرداخته شود. خواننده تیزبین نمود این تلاش‌ها را خواهد دید و در عین حال متوجه کم‌بودها خواهد شد.

این مقاله دارای شش بخش است - در بخش اول اشاره‌ای می‌شود به تاریخ پیدایش اتحادیه‌ها در ترکیه و روند تکامل جنبش کارگری تا پیش از جنگ جهانی دوم. این بخش اساساً جنبه پیش‌درآمدی بر متن اصلی را دارد. بخش‌های دوم تا پنجم مربوط هستند به جنبش کارگری ترکیه تا کودتای سال ۱۹۸۰. در این قسمت‌ها تمرکز بحث بر دو کنفدراسیون اتحادیه‌ای تورک-ایش و دیسک قرار دارد. در بخش ششم به وضعیت جنبش کارگری ترکیه پس از کودتای ۱۹۸۰ نگاهی می‌اندازیم. در قسمت پایانی سخن نیز چند درس از تجربه مبارزات کارگران ترکیه جمع‌بندی می‌شود.

۱- برای مقایسه تاریخی بین ایران و ترکیه، بدنیست در نظر داشته باشیم که طبق اطلاعات موجود، اولین اعتصاب کارگری در ایران در ۲۱ نوامبر ۱۹۰۶ (۳۰ آبان ۱۲۸۵) توسط ماهی‌گیران انزلی و در اعتراض به لیازانف - صاحب امتیاز روسی شیلات - صورت گرفت. ماهی‌گیران به مزد ناچیزی که لیازانف به ایشان می‌داد، اعتراض داشتند (فلور، ص ص ۱۵-۱۴).

عبدالحمید) فرامی خواند. اتحاد کارگران عثمانی پس از مدت کوتاهی سرکوب شد، رهبران آن دستگیر و به حبس‌های طولانی محکوم گردیدند، چند تن از آنان نیز اعدام شدند (همان‌جا، ص ۱۳۰).

موج بعدی اعتصابات و مبارزات کارگری در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۶ (۱۲۸۷-۱۲۸۵) پدید آمد. در این دوره که همزمان با اولین انقلاب روسیه و انقلاب مشروطیت در ایران بود، کارگران علاوه بر اعتراض به شرایط مشقت‌بار کار، خواسته‌های سیاسی نیز مطرح کردند. خواسته‌های سیاسی کارگران عبارت بودند از: اصلاح قانون اساسی، گشودن پارلمان و گسترش سازمان‌های سیاسی. مبارزات کارگران نقش مهمی در عقب‌نشینی سلطان عبدالحمید و اعلام رژیم مشروطه دوم<sup>(۲)</sup> در سال ۱۹۰۸ داشت (اوجونجو، ص ص ۶۳-۶۲). با اعلام رژیم مشروطه قانون اساسی سال ۱۸۷۶ در مشروطه اول دوباره به رسمیت شناخته شد. در این قانون اساسی آزادی تشکل نیز قید شده بود.<sup>(۳)</sup> بدین ترتیب فضایی برای تقویت و گسترش جنبش کارگری پدید آمد. به سرعت تشکل‌ها و اتحادیه‌هایی به وجود آمدند. تنها در عرض دو ماه پس از اعلام مشروطه، ۳۰ اعتصاب کارگری در مناطق و رشته‌های گوناگون صورت گرفت (اوجونجو، ص ۶۸).<sup>(۴)</sup>

در دسامبر ۱۹۰۸ مجلس تشکیل شد و "حزب اتحاد و پیشرفت" (ترک‌های جوان) در انتخابات اکثریت کرسی‌ها را به دست آورد و به قدرت رسید. "ترک‌های جوان" که هسته اصلی آنان را افسران ارتش تشکیل می‌دادند و با شعارهای مبارزه با استبداد و هم‌چنین شعار آزادی، برابری و برادری به قدرت رسیده بودند، به‌زودی موعظه‌گر "نظم و آرامش" شدند. تحت حکومت آنان نیز اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری ممنوع بودند و اعتصابات به خون کشیده می‌شد. با این وجود تا شروع جنگ جهانی اول چندین اعتصاب سازماندهی

۲- اولین رژیم مشروطه در ترکیه در سال ۱۸۷۶ اعلام شد. در همین سال اولین قانون اساسی امپراطوری عثمانی تدوین شد. مدتی بعد اولین پارلمان کشور تشکیل گردید. اما به‌زودی کودتای عبدالحمید دوم به عمر رژیم مشروطه اول خاتمه داد و دوباره حکومت استبدادی مستقر گردید.  
۳- در قانون مشروطیت ایران نیز آزادی بیان (ماده ۲۰) و آزادی تشکل اتحادیه‌ها و انجمن‌ها (ماده ۲۱) به رسمیت شناخته شده بود.  
۴- گوزل (ص ۱۱۵) رقم اعتصابات کارگری ظرف دو ماه و نیم پس از اعلام مشروطه را ۱۳۰ مورد عنوان کرده است.

شد (همان‌جا، ص ص ۷۶-۷۵).

در آستانه جنگ جهانی اول طبقه کارگر به لحاظ کمی نیز تا حدودی رشد نموده بود. جدول شماره ۱ تعداد کارگران صنعتی در بخشی از صنایع ترکیه را در سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۵ نشان می‌دهد.

رشته صنعتی	تعداد مؤسسات فعال		تعداد کارگران	
	۱۹۱۳	۱۹۱۵	۱۹۱۳	۱۹۱۵
سال	۷۱	۵۷	۳۲۸۱	۲۹۱۶
مواد غذایی	۱۶	۵	۹۸۰	۳۳۶
زمین	۱۱	۱۲	۹۳۰	۱۲۷۰
چرم	۱۹	۱۹	۷۰۵	۳۷۷
چوب	۶۱	۳۶	۷۷۶۵	۶۷۶۳
نساجی	۵۱	۴۹	۱۸۹۷	۱۲۷۶
لوازم‌التحریر	۱۰	۴	۴۱۷	۱۳۱
شیمی	۲۱۵۲	۲۰۹۷	۱۷۸۸۸	۱۵۹۷۵
مجموع				

جدول شماره ۱: تعداد مؤسسات و کارگران در برخی از رشته‌های صنعتی در سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۵ (منبع: چاقلایان، ص ۲۹)

آوجیوقلو خاطر نشان می‌کند که در آمار بالا رشته‌های صنعتی نظیر فلز، آب‌جوسازی، کفش‌سازی و لباس‌دوزی به حساب نیامده‌اند. او رقم کارگران کارخانه‌های صنعتی را در آن زمان بالغ بر ۵۰ هزار تن می‌داند (چاقلایان، ص ص ۳۴-۳۳). تعداد مجموع مزدبگیران - به‌انضمام کارگران کشاورزی - به چند صد هزار تن می‌رسید.

در سال‌های جنگ جهانی اول شرایط سخت‌تری برای اتحادیه‌ها پدید آمد. اتحادیه‌های منفردی که تا پیش از آن به‌وجود آمده بودند، از هم پاشیدند. با شکست امپراطوری عثمانی در جنگ، نیروهای متفقین مراکز صنعتی و استراتژیک کشور هم‌چون استانبول، ازمیر و آدانا را به تصرف در آوردند. نیروهای فرانسوی و انگلیسی متصرفات امپراطوری عثمانی در شمال آفریقا و هم‌چنین سرزمین‌های عراق و سوریه امروزی را به چنگ آوردند. ایتالیایی‌ها در آنتالیا تا کنیا مستقر شدند و یونانی‌ها ازمیر و سواحل اژه را به اشغال خویش درآوردند. از

طرف دیگر به زودی جنبشی ملی علیه اشغالگران، اساساً در بخش آسیایی کشور شکل گرفت. در ابتدا در سراسر کشور به طور خودجوش گروه‌های پارتیزانی به وجود آمدند و مبارزه علیه نیروهای اشغال‌گرا آغاز کردند. پس از مدت کوتاهی توسط عده‌ای از افسران به رهبری ژنرال مصطفی کمال ارتش منظم و نسبتاً نیرومندی سازمان‌دهی شد. نیروهای تحت رهبری مصطفی کمال در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) "مجلس بزرگ ملی ترکیه" را در آنکارا تشکیل دادند. این مجلس خود را عالی‌ترین نهاد سیاسی کشور اعلام نمود و از میان خود یک کمیته اجرایی به ریاست مصطفی کمال انتخاب کرد.

حکومت جدید در آنکارا توانست رفته‌رفته نیروهای نظامی طرفدار سلطان عثمانی و رهبران مذهبی مرتجع<sup>(۵)</sup> را که با قوای متفقین هم‌دست شده بودند، شکست بدهد و بخشی از اراضی اشغالی را دوباره پس بگیرد. کمونیست‌ها در تشکیل اولین گروه‌های مقاومت در سال ۱۹۱۹ نقش مهمی داشتند. کارگران نیز به اشکال گوناگون (رساندن آذوقه و اسلحه به نیروهای مسلح، رفتن به جبهه، اعتصاب در مناطق اشغالی، برگزاری تجمعات اعتراضی و غیره) در مبارزه علیه اشغال‌گران شرکت نمودند (اوجونجو، صص ۹۱-۸۹ + هاینریش / روت، صص ۴۴-۴۳). با این وجود کارگران از تشکلهای مستقل خویش بی‌بهره بودند و ناچار بودند رهبری ناسیونالیست‌ها و مصطفی کمال پاشا را که بعداً به "آتاتورک" ملقب شد، بپذیرند.

سرانجام در سال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲)، پس از پیروزی در جنگ ملی، جمهوری اعلام شد و مصطفی کمال به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. او تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ بر مسند قدرت باقی ماند. در دوره حکومت مصطفی کمال اصلاحات سیاسی-اقتصادی مهمی به اجرا درآمد: در ۱۹۲۶ قوانین اسلامی ملغی گردیده و قوانین مدنی و جزایی اروپایی جای‌گزین آن شد؛ یک سال بعد خط لاتین معمول گردید؛ سال‌های بعد تعدد زوجات ممنوع شد و تساوی حقوق زنان در گستره قوانین کشوری تا حدودی تأمین گردید؛ در ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) زنان توانستند در انتخابات شرکت کنند؛ از نفوذ تعالیم دینی و اسلامی در سیستم آموزشی و در زندگی اجتماعی کاسته شد؛ مدارس دینی تعطیل گردید و سیستم آموزشی به‌گونه‌ای

۵- در تاریخ ۱۱/۴/۱۹۲۰ (۲۲ فروردین ۱۲۹۹) آخوند دري زاده، بالاترین مقام مذهبی مسلمانان ترکیه، فتوای تعقیب و قتل "شورشیان" را داد و با این کار عملاً به هم‌دست نیروهای اشغال‌گر تبدیل شد (هاینریش / روت، صص ۴۲).

یک‌دست درآمد. در عرصه اقتصادی نیز در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ (۱۳۰۳ و ۱۳۰۴) به ترتیب بانک کار ترکیه و بانک صنعت و معدن ترکیه تأسیس شدند که قرار بود در درجه اول در خدمت تقویت بنیه سرمایه خصوصی عمل کنند؛ راه‌های ارتباطی و شبکه راه‌آهن گسترش یافتند؛ هم‌چنین دولت تسهیلاتی برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های مختلف فراهم می‌کرد و از آن پشتیبانی می‌نمود (چاقلایان، صص ۱۹۶ و ۲۰۶-۲۰۵ + اشمیت، صص ۲۴ + هاینریش / روت، صص ۴۵-۴۴).

اصلاحات دولت "آتاتورک" در مجموع شرایط مساعدی را برای توسعه سرمایه‌داری فراهم آورد. با این وجود روند توسعه مناسبات سرمایه‌داری به کندی پیش رفت. مناسبات پیش‌سرمایه‌داری به گونه‌ای انقلابی در هم شکسته نشد، بلکه زمین‌داران بزرگ خود در حکومت شریک شدند. "حزب جمهوری‌خواه ملی" که رهبری آن را مصطفی کمال به‌عهده داشت، ناتوان از اجرای اصلاحات ارضی بود، چرا که زمین‌داران بزرگ یکی از پایه‌های اجتماعی آن بودند. حدود ۳۰ درصد اعضای حزب را زمین‌داران بزرگ و خان‌ها تشکیل می‌دادند. در دوره حکومت مصطفی کمال حدود ۵۰ هزار خانواده در ترکیه، ۶۵ درصد اراضی قابل کشت را در تصاحب داشتند، در حالی که حدود ۹۵۰ هزار خانواده روستایی فاقد زمین بودند و به ناچار برای زمین‌داران بزرگ و اربابان کار می‌کردند (چاقلایان، صص ۲۰۳). در آن زمان بیش از ۸۵ درصد جمعیت ترکیه در روستاها زندگی می‌کرد و اصلاحات پیش‌گفته باعث افزایش جهش‌وار جمعیت شهری-که از نشانه‌های رشد سرمایه‌داری است- نشد.

در عرصه سیاسی، دولت کمال به سرکوب آزادی‌خواهان پرداخت. مخالفین سیاسی سرکوب شدند و حزب جمهوری‌خواه ملی کاملاً بر جامعه مسلط گشت. نظامی تک‌حزبی به وجود آمد که در آن مصطفی کمال تا زمان مرگ عنان قدرت را به دست داشت. بیهوده نیست که در دره ۳۰ به وی لقب "رهبر جاویدان" داده شد. "آتاتورک" به‌ویژه با کمونیست‌ها و تشکلهای کارگری دشمنی می‌ورزید. او در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) یعنی در زمانی که هنوز بر مسند قدرت نشسته بود و کمونیست‌ها آماده پذیرفتن رهبری وی در مبارزه مسلحانه علیه نیروهای اشغال‌گر بودند، دستور داد ۱۵ تن از رهبران حزب کمونیست ترکیه را به قتل برسانند (چاقلایان، صص ۱۹۰-۱۸۹). پس از به قدرت رسیدن "آتاتورک" نیز سرکوب کارگران سوسیالیست و اتحادیه‌ها و تشکلهای مستقل کارگری ادامه یافت. تا آن‌جا که در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷) با تصویب "قانون تشکلات"، ممنوعیت اتحادیه‌های کارگری به شکل قانونی



درآمد. بنابر ماده ۹ این قانون ایجاد هر نوع تشکلی بر مبنای طبقه، خانواده، جنسیت و نژاد ممنوع شد (اوجونجو، ص ۱۴۷).

اما حکومت‌های سرکوب‌گر برای پایمال نمودن حقوق ابتدایی بشری، علاوه بر ابزارهای سرکوب (ارتش، پلیس، زندان و...) نیاز به تحمیل ایدئولوژیک و فرهنگی مردم نیز دارند. به همین جهت هم این نوع حکومت‌ها به انواع و اقسام نیرنگ‌ها و توجیه‌ها متوسل می‌شوند تا حقوق انسان‌ها - و به‌ویژه حقوق کارگران - را نفی کنند. گاهی هم چون سران جمهوری اسلامی حکم به حرام بودن اعتصاب می‌دهند و برای نفی هویت و موجودیت کارگران به خزعبلاتی از این دست چنگ می‌اندازند که "همه کارگرند، خدا هم کارگر است، مورچه هم کارگر است..."؛ گاهی نیز مانند حکومت مصطفی کمال ادعا می‌کنند که گویا جامعه ترکیه در آن زمان جامعه‌ای بی طبقه بوده و تشکل‌های طبقاتی به اتحاد ملی لطمه می‌زدند (همان‌جا، ص ۱۰۵). (۶)

در مجموع می‌توان گفت که دولت کمال نماینده بورژوازی نوپا و بومی ترکیه بود. اما بورژوازی‌ای که در اتحاد با زمین‌داران بزرگ به قدرت رسیده بود. این طبقه چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر اقتصادی ناتوان‌تر و محافظه‌کارتر از آن بود که بتواند به گونه‌ای انقلابی مناسبات پیشاسرمایه‌داری را از میان بردارد؛ در عوض بیش از هر چیز از رشد مبارزات کارگران و دهقانان وحشت داشت. بورژوازی بومی ترکیه از همان ابتدا خصلتی ضد کمونیستی، ضد کارگری و سرکوب‌گرانه داشت.

۶- در این‌جا خالی از لطف نیست به نوع دیگری از عوام‌فریبی علیه کارگران اشاره‌ای بکنیم. اگر مصطفی کمال مدعی بود که در ترکیه طبقات وجود ندارند و تشکل‌های طبقاتی به اتحاد ملی ضربه می‌زنند، سید یعقوب نماینده مجلس در زمان رضا شاه ادعا می‌کرد که در ایران اصلاً کارخانه و کارگر وجود ندارد و بنابراین مشکل کارگری معنا ندارد. او در جلسه مورخ دوم دی ۱۳۰۰ اعلام کرد: "ما هنوز کارگرانی در ایران نداریم. هر کسی کارفرماست. اگر خدا بخواهد و کشور ما اهمیت یابد و بازرگانی و کشاورزی آغاز شود و کارخانه‌ها بنیان یابند، در آن هنگام قانون کارگر- کارفرما تهیه خواهد شد. اما حالا نه کارگر داریم نه کارخانه نه راه‌آهن که برای آن کارگر داشته باشیم." (به نقل از فلور، ص ۳۱ و ۹۱)

سید یعقوب زمانی سخنان بالا را به زبان می‌آورد که اعتصابات کارگری متعددی در ایران به وقوع می‌پیوست و رقم کارگران ایرانی متشکل در اتحادیه‌ها در حدود ۲۰ هزار تن تخمین زده می‌شد (همان‌جا، ص ۲۶).

در ادامه بد نیست اشاره‌ای نیز به برخورد بین‌الملل سوم (کمیترن) با جنبش‌های بخش ترکیه\* و دولت کمال داشته باشیم. در جریان جلسات دومین کنگره بین‌الملل سوم که در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) برگزار شد، کمیسیون بیست نفره‌ای برای بررسی مسائل ملی و مستعمراتی تشکیل شد. ریاست این کمیسیون را نلسن به‌عهده داشت. او در گزارش خود از نتیجه بحث‌های کمیسیون، شرط دفاع کمیترن از جنبش‌های رهایی‌بخش را چنین ذکر کرد: "... ما به‌مثابه کمونیست‌ها تنها در صورتی باید از جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوازی در کشورهای مستعمره پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبش‌ها واقعاً انقلابی باشند، در صورتی که نمایندگان آن‌ها مانع ما نشوند تا دهقانان و توده‌های گسترده استثمارشوندگان را با روحیه انقلابی تربیت و متشکل نماییم. برعکس، هرگاه این شرایط موجود نباشد، آن‌گاه کمونیست‌ها باید در این کشورها علیه بورژوازی رفرمیست که قهرمانان انترناسیونال دوم نیز به آن تعلق دارند، مبارزه کنند." (لنین، مجموعه آثار آلمانی، جلد ۳، ص ۲۳۰)

با معیار فوق روشن است که جنبشی که مصطفی کمال آن را رهبری می‌کرد، به هیچ‌وجه انقلابی نبود و بنابراین کمونیست‌ها وظیفه داشتند با آن مبارزه کنند؛ ویژگی سرکوب‌گرانه آن و زدوبندهایش با زمین‌داران بزرگ را افشاء نمایند و به اتحاد و سازمان‌یابی کارگران و دهقانان یاری رسانند. اما کمیترن و حزب کمونیست شوروی - حتی در زمان حیات لنین - به معیار پیش‌گفته وفادار نماندند. تنها ۷ هفته پس از کشتار ۱۵ تن از رهبران حزب کمونیست و به زندان افکندن ۴۲ تن از کادرهای کمونیست، یعنی در مارس ۱۹۲۱ دولت شوروی یک قرارداد دوستی و پشتیبانی با مصطفی کمال و طرف‌دارانش بست. حکومت شوروی هم‌چنین هدیه‌ای ۱۰ میلیون روبلی به مصطفی کمال داده و مقدار قابل توجهی سلاح و مهمات برای ارتش او گسیل داشت (کلودین، ص ۲۳۹). آن‌چه باعث پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک کمیترن و حکومت شوروی از مصطفی کمال و حزب او شد، مبارزه اینان با اشغال‌گران امپریالیست بود. به عبارت دیگر برای کمیترن دشمنی "آتاتورک" با امپریالیست‌ها نسبت به نقش واقعی او و طرف‌دارانش در مبارزه طبقاتی در ترکیه و نسبت به جنبش کارگری این کشور، اولویت داشت. این نحوه برخورد که با اولویت‌های سیاست خارجی شوروی منطبق بود، عملاً موضع مصطفی کمال را در برابر جنبش کارگری تقویت کرد. این سیاست تا چند سال بعد، حتی زمانی که مصطفی کمال بر مسند قدرت نشست و به سرکوب سیستماتیک جنبش کارگری و کمونیست‌ها پرداخت، هم‌چنان ادامه یافت. به‌عنوان مثال پلنوم گسترده کمیته

اجرای کمیتن در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴) علی‌رغم اشاره به تعقیب کمونیست‌ها از جانب حکومت مصطفی کمال به کمونیست‌های ترکیه چنین رهنمود می‌دهد: "رفقای ترکیه باید همچنان سرسختانه و بدون تزلزل از تمامی گام‌های حکومت کمالیستی که در جهت تثبیت دستاوردهای انقلابی و هموار کردن رابطه دوستانه نزدیک با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هستند، پشتیبانی کنند ... ("انترناسیونال کمونیستی"، ۱۹۲۵، دفتر ۱۱، ص ۱۲۳۹).

موضع کمیتن و سیاست مامشات طلبانه کمونیست‌های ترکیه در برابر مصطفی کمال، تأثیرات نامطلوبی بر جنبش کارگری نهاد و باعث توهم بخشی از کارگران به حکومت جدید شد. در عین حال این مامشات طلبی به هیچ‌وجه موجب نشد که دولت ترکیه از سرکوب کمونیست‌ها و مبارزات کارگری صرف‌نظر کند.<sup>(۷)</sup> وابسته شدن کمیتن به سیاست خارجی شوروی در دوره استالین ابعاد بسیار وسیع‌تری به خود گرفت و در برخی موارد (مثلاً در انقلاب اول چین) نتایج فاجعه‌باری داشت (کلودین، ص ۲۵۸ به بعد).

حال ببینیم مبارزات کارگران ترکیه در دوره پس از جنگ جهانی اول در چه سطحی بود. مدت کوتاهی پس از پایان جنگ جهانی اول اتحادیه‌های کارگری متعددی به وجود آمدند. این اتحادیه‌ها چندین اعتصاب را سازمان‌دهی کردند و در مبارزه علیه سلطان و نیروهای اشغال‌گر متفقین شرکت نمودند. انقلاب اکتبر و جنبش کارگری اروپا - به‌ویژه آلمان - در این روند تأثیر به‌سزایی داشتند. در طول جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) بیش از چهار هزار کارگر و دانشجوی ترک برای دیدن آموزش به آلمان و اتریش - مجارستان مهاجرت کردند: بسیاری از این کارگران و دانشجویان از جنبش کارگری آلمان تأثیر گرفتند و در مبارزات گروه اسپارتاکوس به رهبری رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت شرکت کردند. آن‌ها پس از بازگشت به ترکیه نقش بزرگی در ایجاد اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌ها و جریان‌های سیاسی چپ داشتند (چاقلایان، ص ۱۵۰).

کارگران در مبارزات‌شان علاوه بر مطالبه افزایش دستمزد، خواهان ۸ ساعت کار روزانه و

۷- همان‌طور که می‌دانیم گرایش غالب در کمیتن و حزب کمونیست شوروی در سال‌های اول پس از کودتای رضاخان نسبت به وی نیز سیاست حمایت‌آمیزی داشت. بدین ترتیب کمیتن در مورد رضاخان نیز منافع سیاست خارجی شوروی را بر نیازهای جنبش کارگری ایران ترجیح می‌داد.

تضمین حقوق اتحادیه‌ها در قانون بودند. در پاییز ۱۹۲۳ (۱۳۰۲) ۵۰ هزار کارگر استانبول، از میر و زونگولداک با خواسته‌های پیش‌گفته دست از کار کشیدند.

در این زمان دولت "آتاتورک" برای مهار جنبش کارگری چاره‌ای اندیشید: در نوامبر ۱۹۲۳ به ابتکار حکومت یک "کنفرانس کارگری" تشکیل شد که در آن ۲۵۰ تن از کارگران زونگولداک و مناطق دیگر شرکت کردند. این کنفرانس تصمیم گرفت تشکلی به نام "اتحاد کارگران سراسر ترکیه" تأسیس نماید. تشکل مذکور بنا به اطلاعات کیتایگورودسکی (Kitaigorodski) حدود ۴۰ هزار کارگر مناطق استانبول، زونگولداک و آیدین را دربر می‌گرفت. هدف این تشکل مهار جنبش کارگری، مبارزه با کمونیست‌ها و حل اختلافات مابین کارگران و کارفرمایان از طریق صلح‌آمیز بود. ساکی‌رسیم، رئیس "اتحاد کارگران سراسر ترکیه" می‌گفت: این جریان "فقط اهداف اقتصادی را دنبال می‌کند و به معنای واقعی کلمه یک تشکل ملی است. اتحاد کارگران سراسر ترکیه هیچ وجه اشتراکی با بلشویسم و سوسیالیسم ندارد. این تشکل وظیفه خود می‌داند با افراطیون مبارزه کند." (چاقلایان، ص ۲۱۱). اما دولت کمال سرکوب‌گرتر از آن بود که حتی همین جریان دست‌نشانده را نیز تحمل کند. یک سال بعد فعالیت "اتحاد کارگران سراسر ترکیه" هم ممنوع شد.

در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۵ (۱۳۰۷-۱۳۰۴) حدود ۳۰ تا ۵۰ هزار کارگر در زونگولداک، از میر، استانبول و آدانا‌زازه برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان دست به اعتصاب زدند. در این اعتصابات کارگران نساجی و بسیاری از رشته‌های دیگر خواست افزایش دستمزد را به کرسی نشانند.<sup>(۸)</sup> یکی از مبارزات مهم این دوره اعتصاب ۳۰۰۰ کارگر کشتی‌سازی استانبول در سال ۱۹۲۷ علیه مقررات جدید کار بود. نیروهای امنیتی دولت کمال علیه کارگران اعتصابی وارد عمل شدند. در درگیری خونین مابین نیروهای امنیتی و کارگران، ۱۵ تن از اعتصابیون و ۵ پلیس کشته شدند و ۳۷۰ تن دستگیر گردیدند. دو سال بعد نیز بخش اعظم اعتصابات به شدت سرکوب شدند. دستگیری‌های گسترده و سرکوب خونین کارگران مبارز و کمونیست‌ها باعث فروکش موقت جنبش اعتصابی گردید (چاقلایان، ص ص ۲۱۵-۲۱۴ + اشمیت، ص ۱۳۱).

۸- در این سال‌ها، بنا به تخمین فردی، از مجموع جمعیت ۱۱ میلیونی ترکیه، حدود ۲۵۰ هزار تن مزدبگیر شهری بودند. عده کارگران صنعتی به استثنای کارگران راه‌آهن به ۶۰ هزار تن می‌رسید (فردی، ۱۹۲۶، ص ۴۱۲).

در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۴ (۱۳۱۵-۱۳۱۳) موج جدیدی از اعتصابات در رشته‌های نساجی، حمل و نقل، فلز، بنادر و معادن پدید آمد. کارگران در این اعتصابات که در آن زمان غیرقانونی بودند، نه تنها خواهان بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی‌شان شدند، بلکه تأکید کردند که خواسته‌های‌شان باید در قانون کار قید و تثبیت شود. دولت کمال برای مهار این جنبش اعتصابی، قانون کاری را در سال ۱۹۳۶ به تصویب رساند که در آن از یک سو ۸ ساعت کار روزانه، ممنوعیت کار در روزهای یکشنبه و پرداخت اضافه کاری قید گردید و از سوی دیگر حق اعتصاب هم‌چنان از کارگران سلب شد (اشمیت، ص ۱۳۱). همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، دو سال بعد حتی اتحادیه‌های کارگری و هرگونه تشکل طبقاتی نیز قانوناً ممنوع شدند. در طول جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۴۰) وضعیت کارگران و تهدیدستان ترکیه رو به وخامت گذاشت. تورم لجام‌گسیخته و مالیات‌های سنگین موجب گسترش فقر و فلاکت شد. به موازات این امر تعرض به جنبش کارگری شدت گرفت. در سال ۱۹۴۰ قانونی به تصویب رسید که طبق آن کارگران دیگر مجاز به استعفاء و ترک کار خود نبودند؛ تسهیلاتی که برای کار زنان و کودکان در صنایع سنگین در نظر گرفته شده بود، ملغی گردید؛ کارگران می‌بایست در صورت لزوم تا سه ساعت در روز اضافه کاری می‌کردند و هم‌چنین یک روز تعطیل در هفته لغو شد. در سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) مقرر شد، کارگرانی که بدون دلیل موجه محل کارشان را ترک کنند، از طریق مأموران امنیتی دستگیر و به سرکارشان بازگردانده شوند. مخارج حاصل از این اقدامات را بنا بر قانون کارگران باید به عهده می‌گرفتند (چاقلایان، ص ص ۲۱۹-۲۱۸ + اچونجو، ص ۱۴۶). اما با وجود سرکوب‌ها و تضيیقاتی که در بالا اشاره شد، می‌توان در جنبش کارگری ترکیه نوعی ادامه کاری و انتقال تجربیات را مشاهده نمود: تعدادی از تشکل‌های کارگری علی‌رغم تهاجمات حکومت‌های "ترک‌های جوان" و "آتاتورک" تا پس از جنگ جهانی دوم به حیات خویش ادامه دادند. بخشی از آنان پس از سال ۱۹۴۷ با نام‌های دیگری فعالیت می‌نمودند. به‌عنوان مثال "جمعیت حروف‌چین‌های عثمانی" که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شده بود، در دهه ۱۹۴۰ با نام "انجمن تکنسین‌های چاپ استانبول" و از ۱۹۴۷ به بعد با نام "اتحادیه چاپ استانبول" فعالیت می‌کرد. همین تشکل یکی از پنج اتحادیه‌ای بود که بعدها کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری انقلابی (دیسک) را تأسیس نمود. تداوم جنبش کارگری ترکیه در این امر نیز نمود می‌یابد که بسیاری از رهبران کارگران در سال‌های ۱۹۲۰ مانند اوزبیر آونی کوران، یوسف سیدال و رفعت بئلی، در دهه‌های بعد نیز فعال بوده و

تجربیات خویش را به نسل‌های بعد منتقل می‌کردند (گوزل، ص ص ۱۱۸-۱۱۷ EGI + ص ۱۳).

متأسفانه چنین تداومی را در تاریخ جنبش کارگری ایران مشاهده نمی‌کنیم. به‌ویژه گسست سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ و عدم انتقال تجربیات نسل‌های کارگری به یکدیگر، از جمله ضعف‌های بزرگ جنبش کارگری ایران تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ است.

### اولین سال‌های پس از جنگ

با پایان جنگ جهانی دوم تغییرات مهمی در اوضاع سیاسی-اقتصادی جهان پدید آمد. از یک سو سرمایه‌داری آمریکا که بسیار کمتر از طرف‌های دیگر از جنگ آسیب‌دیده بود، توانست هژمونی سیاسی-اقتصادی خود را بر کشورهای غرب اعمال کند و در خاورمیانه و بسیاری از نقاط دیگر جهان به جای امپریالیسم انگلیس خود را به‌عنوان قدرت برتر تثبیت کند. از سوی دیگر در کشورهای اروپای شرقی تحت سرپرستی "ارتش سرخ"، حکومت‌های طرف‌دار شوروی تشکیل شدند. پدید آمدن دو بلوک شرق و غرب و شروع دوره "جنگ سرد" در ترکیه نیز تأثیرات مهمی بر جای گذاشت. حکومت ترکیه با دست‌بالا یافتن آمریکا در خاورمیانه در صدد ارتباط نزدیک‌تر با آن بود. برای ایالات متحده نیز ترکیه موقعیت استراتژیک مهمی داشت و یکی از اجزای "کمربندی" بود که قرار بود شوروی را به محاصره درآورد. بدین ترتیب پروسه نزدیکی ترکیه به بلوک غرب آغاز شد و با عضویت این کشور در پیمان نظامی ناتو در سال ۱۹۵۴ به فرجام رسید. ترکیه در سال ۱۹۴۶ برای اولین بار اعتباری به میزان ده میلیون دلار از ایالات متحده آمریکا دریافت کرد که صرف خرید تسلیحات نمود. ارتش ترکیه به تدریج "آمریکایی" شد بدان معنی که سیستم‌های تسلیحاتی، روش‌ها و آموزش نظامی و ایدئولوژی مرسوم در ارتش آمریکا را پذیرفت. در سال ۱۹۴۸ ترکیه و ایالات متحده قراردادی درباره "همکاری اقتصادی" بستند. این قرارداد و وام‌های ایالات متحده، نفوذ آن را در ترکیه افزایش داد (اشمیت، ص ۳۵).<sup>(۹)</sup> به تناسب این تحولات و هم‌چنین روند اصلاحات سیاسی‌ای که در بسیاری از کشورهای جهان در جریان بود،

۹- در دهه ۶۰ ترکیه علاوه بر تحکیم رابطه با آمریکا، به بازار مشترک اروپا نزدیک شد و مناسبات اقتصادی دوستانه‌تری با سرمایه‌داری اروپا برقرار نمود.

تغییرات اجتماعی و سیاسی‌ای نیز در ترکیه رخ داد: سیستم دو حزبی جایگزین حکومت تک‌حزبی شد. در سال ۱۹۴۶ حق تشکل به رسمیت شناخته شد. بلافاصله پس از این امر دو حزب سوسیالیستی به نام‌های حزب سوسیالیست ترکیه و حزب سوسیالیست کارگران و دهقانان ترکیه تأسیس شدند. فعالیت این دو حزب تأثیر به‌سزایی در ایجاد اتحادیه‌ها در همه شهرهای بزرگ کشور داشت. این روند حکومت را به واکنش واداشت. در پایان همان سال احزاب سوسیالیستی و تشکل‌های کارگری نزدیک به آنان ممنوع شدند (مقایسه شود با: آسلان، صص ۸-۷+ گوزل، صص ۱۱۸). چند ماه بعد قانونی به تصویب رسید که اگر چه حق تشکل برای کارگران و کارفرمایان را به رسمیت می‌شناخت، اما فعالیت اتحادیه‌ها را به شدت محدود می‌کرد. طبق این قانون اتحادیه‌ها تحت کنترل ادارات دولتی قرار گرفتند، اجازه فعالیت سیاسی و "فعالیت ضد میهنی" نداشتند، بدون اجازه حکومت قادر نبودند به هیچ سازمان و تشکل بین‌المللی بپیوندند و بالاخره طبق قانون مذکور اعتصاب ممنوع بود. بدین ترتیب حکومت ترکیه الگویی از اتحادیه‌ها را می‌پذیرفت که عملاً شبیه شیری یال و دم و اشکم بود. تشکلی که نه حق فعالیت سیاسی داشت و نه حتی مجاز بود برای رسیدن به خواسته‌هایش فراخوان به اعتصاب بدهد. با این وجود، حتی همین درجه از عقب‌نشینی دولت و سرمایه‌داری ترکیه نیز فضایی برای شکوفایی جنبش اتحادیه‌ای فراهم آورد. در حالی که در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶)، ۴۹ اتحادیه وجود داشتند که تنها حدود ۳۳ هزار تن را در خود متشکل کرده بودند (آسلان، صص ۸)؛ این تعداد - آن‌گونه که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد - در سال‌های بعد به سرعت افزایش یافت.

سال	تعداد اتحادیه‌ها	کارگران عضو اتحادیه
۱۹۴۸	۷۳	۵۲۰۰۰
۱۹۴۹	۷۷	۷۲۰۰۰
۱۹۵۰	۸۸	۷۶۰۰۰
۱۹۵۱	۱۳۷	۱۱۰۰۰۰
۱۹۵۲	۲۴۸	۱۳۰۰۰۰

جدول شماره ۲: تعداد اتحادیه‌ها و اعضای آنان در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۴۸ (منبع: اوچونجو،

صص ۳۹۱)

## پیدایش و عمل‌کرد تورک - ایش

گفتم که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، جنبش اتحادیه‌ای شکوفا شد و اتحادیه‌های زیادی در شهرهای مختلف ترکیه به وجود آمدند. این روند در عین حال همراه بود با افزایش تماس‌های اتحادیه‌های منفرد با یکدیگر، ایجاد تشکل‌های منطقه‌ای و اتحادیه‌های صنعتی و سرانجام تلاش برای پدید آوردن یک تشکیلات سراسری.

در فوریه ۱۹۵۲ (بهمن ۱۳۳۰) کنگره‌ای از نمایندگان اتحادیه‌های ازمیر، آنکارا، چوکوروا، فدراسیون کارگران حمل و نقل ترکیه، اتحادیه کارگران نساجی و بافندگی، اتحادیه کارگران هتل‌ها، رستوران‌ها و محل‌های تفریح ترکیه و اتحادیه‌های شهر بورسا تشکیل شد. در این کنگره نمایندگان اتحادیه کارگران نساجی و بافندگی برای اولین بار ایده ایجاد یک تشکل سراسری را مطرح کردند. شرکت‌کنندگان در کنگره پس از مباحثاتی، رأی به ایجاد یک کنفدراسیون اتحادیه‌ای دادند. قرار شد ظرف دو ماه طرح اساس‌نامه کنفدراسیون تهیه شود. برای این منظور در ششم آوریل ۱۹۵۲ (۱۷ فروردین ۱۳۳۱) جلسه‌ای با شرکت نمایندگان تشکل‌های اتحادیه‌ای دیگر - از جمله مجمع اتحادیه‌های کارگری استانبول، فدراسیون اتحادیه‌های کارگران منطقه اسکی‌شهر - ساکاریا، مجمع اتحادیه‌های کارگری "تارسوس - آکدنیز" و اتحادیه کارگران صنعت فولاد "کاریوک" در بورسا برگزار شد. سرانجام در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۲ (۹ مرداد ۱۳۳۱) کنفدراسیون اتحادیه کارگران ترکیه (تورک-ایش) رسماً تأسیس شد.

تورک-ایش اولین کنفدراسیون اتحادیه‌ای در ترکیه بود. برای این که مفهوم "کنفدراسیون" روشن‌تر شود، لازم است اشاره‌ای به ساختار اتحادیه‌های ترکیه بکنیم. به طور کلی اتحادیه‌های ترکیه بسته به آن که در چه سطحی فعالیت می‌کنند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف - اتحادیه‌های کارخانه‌ای

ب - اتحادیه‌های رشته‌های صنعتی و فدراسیون‌ها

ج - کنفدراسیون‌ها

اتحادیه‌های کارخانه‌ای سلول‌های تشکیلات اتحادیه‌ای هستند و نقشی مرکزی در متشکل کردن کارگران در محیط‌های کار دارند. آن‌ها اختیار بستن قرارداد با کارفرمایان را

دارند. بنابر قانون مصوبه سال ۱۹۶۳، در هر مؤسسه امکان تشکیل بیش از یک اتحادیه موجود است. فدراسیون‌ها از به هم پیوستن دست کم دو اتحادیه در یک رشته صنعتی و یا دو اتحادیه از دو رشته‌ای که به یک دیگر مربوط هستند، تشکیل می‌شوند. اتحادیه‌های کارخانه‌ای که عضو فدراسیون‌ها هستند نسبتاً خودمختار بوده و رأساً اختیار بستن قرارداد با کارفرماها را دارا هستند. اتحادیه‌های رشته‌های صنعتی نیز همان‌گونه که از نام‌شان پیداست، در سطح یک رشته فعالیت می‌کنند. مجاز بودن تشکیل این اتحادیه‌ها در قانون اتحادیه‌های سال ۱۹۶۳ قید شده است. و بالاخره کنفدراسیون‌ها طبق قانون می‌توانند از اتحاد حداقل دو فدراسیون یا دو اتحادیه رشته‌ای به وجود آیند (گورباجا، ۱۹۸۰، ص ص ۲۱۵-۲۱۳).

با توضیح فوق به دنباله مطلب بازگردیم. تورک-ایش در سپتامبر همان سال (شهریور ۱۳۳۱) اولین کنگره خود را در از میر برگزار نمود (اوجونجو، ص ۱۸۱). تشکیلات تورک-ایش در سال‌های بعد رشد کرد و تعداد اعضایش دائماً افزایش یافت. در حالی که در سال ۱۹۵۲ تعداد کارگران متشکل در همه اتحادیه‌ها از ۱۳۰۰۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد، تعداد اعضای تورک-ایش به تنهایی در سال‌های ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) و ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) به ترتیب ۲۵۰۰۰۰ و یک میلیون تن تخمین زده می‌شد (اوجونجو، ص ص ۲۵۶ و ۲۲۸). تورک-ایش بیش از همه در بخش دولتی و در مناطق صنعتی نظیر استانبول، از میر، بورسا، آدانا، آنکارا، اسکی شهر و مرسین نیرومند بود (آسلان، ص ۸).

اما تأسیس تورک-ایش تنها نمودی از خواست کارگران برای به وجود آوردن یک تشکیلات سراسری نبود. حکومت ترکیه، ایالات متحده و اتحادیه‌های آمریکایی نیز در سمت و سو دادن به جنبش اتحادیه‌ای ترکیه و ایجاد تشکیلی با اهداف و روش‌های عملی تورک-ایش نقش داشتند. لازم است در این نکته اندکی درنگ کنیم. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، پس از جنگ جهانی دوم سیستم حکومتی دو حزبی در ترکیه پدید آمد. در این سیستم دو جریان مدعی قدرت، عبارت بودند از حزب مردمی جمهوری (CHP) و حزب دموکرات (DP). حزب دموکرات که تا پیش از سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) در اپوزیسیون قرار داشت، وعده دفاع از حق اعتصاب و تشکل را می‌داد. این امر باعث شد که بسیاری از کارگران در انتخابات سال ۱۹۵۰ به حزب مذکور رأی دهند و در به قدرت رساندن آن نقش داشته باشند. هر چند این جریان به وعده‌اش عمل نمود و حق اعتصاب را به رسمیت شناخت، اما در سال‌های اول قدرتش شرایط نسبتاً مساعدی برای تشکیل تورک-ایش پدید آمد (اوجونجو، ص

۱۸۵). از سوی دیگر تورک-ایش با حمایت و تحت تأثیر اتحادیه سراسری آمریکا<sup>(۱۰)</sup> (AFL-CIO) و اتحادیه‌های اروپایی، از جمله د.گ.ب. آلمان، تشکیل گردید. الگوی مورد نظر اتحادیه‌های مذکور برای ترکیه، تشکیلی بود که خود را اساساً به دفاع از حقوق اقتصادی کارگران در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری محدود کند. در عین حال قرار بود این تشکل اعتراضات رادیکال کارگری را مهار نماید. تورک-ایش از همین الگو پیروی می‌کرد.

تورک-ایش خود را طرف‌دار عدالت اجتماعی، دموکراسی، حقوق انسانی، حق اعتصاب و مدافع مصالح اقتصادی و اجتماعی کارگران اعلام می‌کرد؛ اما در عین حال مدافع اصول آنتاتورک<sup>۱۱</sup> بود. تورک-ایش قصد داشت در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و دولت حافظ آن فعالیت کند و عملاً خود را رکنی از این مناسبات می‌یافت. به همین جهت نیز کعبه آمل خویش را در "دولت ملی، دموکراتیک، سکولار و قانونی" می‌دید و هیچ چشم‌اندازی فراتر از آن نداشت. تورک-ایش آشکارا گرایش ضد کمونیستی داشت و در تبلیغات خود کمونیسم را در کنار فاشیسم قرار می‌داد. چنان که اعلام می‌نمود که دولت مورد نظر وی می‌بایست علیه "فاشیسم، کمونیسم، ارتجاع، فقر و فلاکت، بی‌سوادی و بی‌عدالتی" مبارزه کند (اوجونجو، ص ۲۱۷ + شابون / زیتینوفلو، ص ۱۹۰). تورک-ایش مبلغ همکاری و سازش طبقات بود و تلاش می‌کرد به دولت در حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی کشور یاری رساند.

از نظر ساخت تشکیلاتی، تورک-ایش بر ایجاد اتحادیه در هر رشته صنعتی تأکید داشت. اتحادیه‌هایی که در یک سازمان سراسری متشکل می‌شدند و فعالیت‌های‌شان را هماهنگ می‌نمودند. بالاترین نهاد تصمیم‌گیرنده در تورک-ایش ظاهراً کنگره سراسری بود که هر سه سال یک بار برگزار می‌شد و یک هیئت اجرایی انتخاب می‌کرد. این هیئت اجرایی که قدرت واقعی را در دست داشت، از ۵ تن تشکیل می‌شد که عبارت بودند از: رئیس، دبیرکل، خزانه‌دار، دبیر امور تشکیلاتی و دبیر امور آموزشی. این ۵ تن معمولاً از طرف چند اتحادیه با نفوذ و دست‌راستی در تورک-ایش و بر فراز سر کنگره تعیین می‌شدند و انتخاب آنان در کنگره امری تشریفاتی بود. بسیاری از رهبران تورک-ایش از اعضای احزاب بورژوازی ترکیه

۱۰- برای آشنایی اولیه با تاریخچه اتحادیه سراسری آمریکا (AFL-CIO)، رجوع شود به مقاله زیر: کاشف، "مروری گذرا بر تاریخ اتحادیه سراسری (AFL-CIO)"، کارگر تبعیدی شماره ۳۷، خرداد ۱۳۷۶.

بودند (شابون / زیتینوقلو، ص ۱۹۶).

ساخت تشکیلاتی تورک-ایش متناسب با جایگاه و وظایفی بود که این اتحادیه برای خود قائل بود و به پیش می‌برد. تورک-ایش می‌خواست با حکومت و کارفرمایان در پیشبرد "مصالح عمومی کشور" همکاری کند. این امر طبعاً ایجاب می‌کرد که از عمیق شدن اعتراضات کارگری جلوگیری شود، گاهاً قراردادهای دسته‌جمعی نامطلوبی به کارگران تحمیل گردد، برخی از سیاست‌های اقتصادی ریاضت‌طلبانه دولت توجیه شود و غیره. لازمه این‌ها ساختار تشکیلاتی ویژه‌ایست. ساختاری که اساسش بر دیوان‌سالاری (بوروکراتیسم) و تحت‌نظر گرفتن شدید حرکات کارگران توسط دیوان‌سالاران قرار دارد. به همین جهت رهبران تورک-ایش می‌کوشیدند تا آن‌جا که امکان‌پذیر بود، بر فراز سر اعضای اتحادیه به حل و فصل مسائل بپردازند و به نظرات توده کارگران بهاء ندهند. چنین شیوه‌ای علاوه بر آن که مانع رشد ابتکارات و فعالیت‌های خلاق توده کارگران و بدنه اتحادیه‌ها می‌شد، موانع مهمی نیز در مبارزات روزمره و جاری پدید می‌آورد. به عنوان مثال بنا بر اساسنامه تورک-ایش یک صندوق اعتصاب سراسری وجود داشت که هر اتحادیه‌ای می‌توانست از امکانات آن استفاده کند. به‌خصوص اتحادیه‌های کوچک تر عضو تورک-ایش که بنیه مالی ضعیف‌تری داشتند، برای سازمان‌دهی اعتصابات به این صندوق نیاز داشتند. اما گاهی اوقات هیئت رئیسه که صندوق اعتصاب سراسری را نیز در اختیار داشت، از پشتیبانی مالی اعتصابات خودداری می‌کرد و با این وسیله مبارزات توده کارگران را مهار می‌نمود.

یکی از مشکلاتی که هر شکل کارگری به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه با آن مواجه است، مسئله مالی است. در کشورهای در حال توسعه تعداد اعضای و حق عضویت‌های اتحادیه‌ها نسبت به اتحادیه‌های نیرومند اروپا - نظیر د.گ.ب در آلمان و یا تی.یو.سی در انگلستان - بسیار پایین است. معمولاً قوانین و مقرراتی برای دریافت منظم حق عضویت‌ها وجود ندارد، به گونه‌ای که همان اعضای محدود نیز گاه حق عضویت خویش را به‌طور پیوسته نمی‌پردازند. به‌علاوه به‌ویژه اتحادیه‌های مبارز که هر آن در معرض سرکوب و تاراج دولت و باندهای مرتجع قرار دارند، اغلب نمی‌توانند منابع مالی ثابتی داشته باشند. تورک-ایش برای مقابله با معضل مالی راه غلطی را پیمود که به وابستگی بیشتر سیاسی، نظری و عملی آن انجامید. این راه عبارت بود از متکی و وابسته شدن به کمک مالی دولت ترکیه و هم‌چنین نهادهای دولتی و اتحادیه‌های آمریکایی. بلافاصله پس از جنگ جهانی، دولت‌های آمریکا و

ترکیه برنامه‌های مشترکی برای "آموزش" رهبران اتحادیه‌ها ترتیب دادند که هدف آن تربیت فعالین اتحادیه‌ای و تبلیغ الگوی سرمایه‌داری غرب و جایگاه و کارکرد اتحادیه‌ها در این الگو بود. بخشی از این برنامه را نیز آموزش فنی و دیدار فعالین اتحادیه‌ای ترکیه از آمریکا تشکیل می‌داد. پس از پدیداری تورک-ایش این برنامه‌ها شکل مرتب‌تری به خود گرفت و با کمک‌های مالی به تورک-ایش همراه شد. مؤسسه آمریکایی توسعه بین‌المللی (AID) از همان ابتدای تأسیس تورک-ایش به آن کمک مالی می‌پرداخت. در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۴ (۱۳۳۹-۱۳۳۳) برنامه‌های آموزشی‌ای برای رهبران اتحادیه‌ای و روشنفکران ترکیه ترتیب داده شد. تشکیل سمینارهای آموزشی و سفر به ایالات متحده جزو این برنامه‌ها بودند. مؤسسات دولتی ایالات متحده و اتحادیه (AFL-CIO) در تنظیم و پیشبرد برنامه‌های مذکور نقش مهمی داشتند. به‌ویژه پس از سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) که تورک-ایش رسماً به اتحاد بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد (IBFG) پیوست، کمک‌های مالی و برنامه‌های آموزشی برای کادرهای تورک-ایش شکل باز هم منظم‌تر و فشرده‌تری به خود گرفت. برای آن که تصویری از کمک‌های مالی به تورک-ایش به دست آوریم، لازم است به ارقام زیر توجه کنیم:

بین سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ تورک-ایش مبالغ زیر را دریافت کرد:

نهاد توسعه بین‌المللی (AID) ۱۶۰۵۳۳۶ لیره ترکیه، کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری آزاد (ICFTU) ۷۳۳۰۰۵ لیره ترکیه، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) ۱۴۹۰۱۳ لیره ترکیه. در فاصله ژانویه ۱۹۶۴ تا ژانویه ۱۹۶۵ مؤسسه توسعه بین‌المللی (AID) ۷/۲ میلیون لیره ترکیه به تورک-ایش پرداخت نمود، در همین مدت مجموع حق عضویت اعضای اتحادیه تنها ۲ میلیون لیره بود. در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ AID جمعاً ۱۳۴۴۷۶۱۴ لیره ترکیه به تورک-ایش کمک مالی نمود. جالب است بدانیم که ۳۳ تن از کارمندان شاغل در ساختمان مرکزی تورک-ایش مستقیماً از دولت آمریکا حقوق می‌گرفتند. هم‌چنین تورک-ایش تنها کنفدراسیونی بود که از جانب وزارت کار ترکیه نیز پشتیبانی می‌شد (اوجونجو، ص ص ۹۵، ۱۹۶ و ۲۲۱ + هاینریش / روت، ص ۸۶).

از سوی دیگر سمینارهای آموزشی‌ای که توسط AID و اتحادیه AFL-CIO ترتیب داده می‌شد، محتوایی آشکارا ضد کمونیستی داشت. در این سمینارها علاوه بر تبلیغ الگو و روش‌های رایج در اتحادیه‌های غرب، درباره "بربرمنشی کمونیست‌ها در ویتنام" و "وحشی‌گری‌های رهبران کمونیست کارگران" موعظه می‌شد و این اصل مقدس سرمایه‌داری

تبلیغ می‌گردید که "کارگران طبقه معینی نیستند و کارفرمایان مغز و کارگران پیکر اقتصاد هستند" (هاینریش / روت، ص ۸۷). طبعاً این "آموزش‌ها" تأثیرات مخربی بر کادرهای تورک-ایش می‌گذاشت. نتایج یکی از همه‌پرسی‌ها دامنه این تأثیر را نشان می‌دهد. بنا بر آن همه‌پرسی تنها ۸/۵ درصد فعالین اتحادیه‌ای که در سمینارهای آموزشی شرکت کرده و یا به ایالات متحده سفر کرده بودند، معتقد بودند که علاوه بر مبارزه برای افزایش دستمزد، مبارزه سیاسی طبقه کارگرنیز ضروری است و ۹۱/۵ درصد مبارزه اقتصادی را کافی می‌دانستند. درحالی که در میان کسانی که نه در سمینارهای آموزشی شرکت نموده و نه به آمریکا سفر کرده بودند، ۴۵ درصد معتقد به ضرورت مبارزه سیاسی بودند و ۵۵ درصد اظهار می‌کردند که مبارزه بر سر دستمزد کفایت می‌نماید (همان‌جا). برای این که به ابعاد کمی این شست و شوی کادرهای تورک-ایش پی ببریم، کافی است بدانیم که تنها در سال‌های ۶۸-۱۹۶۷ (۴۷-۱۳۴۶)، ۲۰۰ تن از فعالین اتحادیه‌ای ترکیه در ایالات متحده آموزش دیدند (سونمز، ص ۲۱۴).

روشن است که کمک‌های مالی و برنامه‌های آموزشی پیش‌گفته با اهداف و انگیزه‌های خاصی صورت می‌گرفت. قرار بود تورک-ایش بیش از پیش با هزار رشته با مناسبات موجود پیوند بخورد و در نهایت در مقابل سازمان‌دهی مستقل توده کارگران بایستد. از پیامدهای این روند، تلاش رهبران تورک-ایش برای غیر سیاسی کردن فعالیت اتحادیه‌ای، خواباندن اعتراضات سیاسی و رادیکال کارگران، تربیت کادرهای اتحادیه‌ای با روح سازش طبقاتی و ایجاد توهم نسبت به دولت و سرمایه‌داری ترکیه در بین کارگران بود.



از آن‌چه تاکنون گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که تورک-ایش تشکل سازش‌کاری بود که به درد مبارزه و حرکت مستقل توده کارگران نمی‌خورد. تورک-ایش در بسیاری موارد در مقابل جنبش اعتراضی کارگران ایستاده و آن را به طور جدی سد کرده است. این تشکل آشکارا گرایش‌های ضد کمونیستی داشت. با همه این احوال اشتباه است اگر تورک-ایش را با تشکل‌های دست‌نشانده و شبه جاسوسی‌ای نظیر شوراهای اسلامی کار در ایران یک‌سان بدانیم. برای روشن شدن این موضوع نظری به چند اختلاف تورک-ایش با شوراهای اسلامی بیاندازیم:

\* تورک-ایش دست‌کم خود را طرف‌دار دموکراسی می‌دانست و از "دولت ملی،

دموکراتیک و سکولار" پشتیبانی می‌کرد و در عمل نیز در دفاع از آزادی‌های دموکراتیک و نهادی شدن اتحادیه‌ها در ترکیه نقش داشت. در حالی که شوراهای اسلامی خود را هم چون رکنی از حکومت اسلامی و سرسپرده ولایت فقیه می‌دانند و اساساً در تقابل با اصول اولیه دموکراسی پدید آمده و عمل می‌نمایند.

\* تورک-ایش خود را مدافع مصالح کارگران تعریف می‌نمود و با اعتصاب مخالفت اصولی نداشت. اتحادیه‌های عضو تورک-ایش خود اعتصابات زیادی را سازمان‌دهی نموده و یا در آن شرکت می‌کردند. اما شوراهای اسلامی کار می‌خواهند "بازوی قدرتمند مدیریت" باشند و اساساً نقش هم دست حکومت و کارفرمایان در سرکوب اعتصابات کارگری را داشته و دارند. این موضوع چنان آشکار است که محمد سلامتی، یکی از تدوین‌کنندگان قانون کار جمهوری اسلامی، شوراهای اسلامی را "عمله کارفرما" می‌نامد: "شوراهای اسلامی ما در دنیا به‌عنوان یک تشکل کارگری، ضعیف‌ترین تشکل‌ها هستند... در وظایف شوراهای اسلامی در قانون کار در ماده ۱۳، وظایفی را داریم. اکثر وظایفی که در آن نوشته شده در واقع این‌ها را عمه کارفرما یا مدیر کرده است و چیزی به شوراهای نداده. مثلاً حدود ۸-۷ وظیفه‌ای که پیش‌بینی شده، یکی دو موردش ممکن است در مورد رفاه این‌ها باشد... در همه این‌ها یکی دو ماده است که یک مقدار در خدمت کارگران عضو شورا و شورا است؛ در بقیه موارد در واقع شورا در خدمت مدیریت واحد است تا واحد را بهتر اداره کند... وظایف شورا را ملاحظه کردید، حال اگر وظایف سندیکاها، اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌ها در قانون کار زمان طاغوت را ملاحظه کنید، خواهید دید که به مراتب اختیارات و وظایف بیشتر از این دارند." (مصاحبه با نشریه "سلام"، اسفند، ۱۳۷۱)

\* اتحادیه‌های عضو تورک-ایش بنا بر اساس نامه‌شان محدودیت خاصی برای ورود کارگران به صفوف خویش قائل نبودند، در حالی که طبق ماده ۲ قانون شوراهای اسلامی کار، اعضای این تشکل‌ها باید تمهید عملی به اسلام داشته و به ولایت فقیه وفادار باشند.

\* شوراهای اسلامی کار سر تا پا ضد کارگری و مصداق این شعر معروف اخوان ثالث هستند:

"ای درختان عقیم ریشه‌تان در خاک‌های هرزگی مستور!

یک جوانه ارجمند از هیچ جاتان رُست تواند."

درحالی‌که بین رهبری تورک-ایش و اتحادیه‌های عضو و به‌خصوص توده اعضای آن

اختلافات مهمی وجود داشت. در دوره مورد بررسی ما، گرایشات چپ و رادیکال در اتحادیه‌های محلی و منطقه‌ای تورک-ایش تا اندازه‌ای نفوذ داشتند. آن‌ها در کنگره‌های اتحادیه از سیاست‌های حکومت انتقاد می‌کردند و خواهان اتخاذ سیاست‌های مبارزه‌جویانه از جانب تورک-ایش بودند. همین گرایشات سرانجام پایه اصلی ایجاد کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری انقلابی (دیسک) را تشکیل دادند.

### زمینه‌های اقتصادی - سیاسی تشکیل دیسک

در فاصله پایان جنگ جهانی دوم تا تشکیل کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری انقلابی (دیسک) تحولات مهمی در جامعه و جنبش کارگری ترکیه صورت گرفت که جا دارد نگاهی به آن‌ها بیاندازیم:

از نظر اقتصادی مناسبات سرمایه‌داری با سرعت زیادی گسترش یافت. از یک‌سو کشاورزی تا حدودی مدرنیزه شد و استفاده از تراکتورها و ماشین‌آلات دیگر صنعتی و روش‌های جدید کشت و برداشت در اراضی زمین‌داران بزرگ و دهقانان ثروتمند وسعت یافت.<sup>(۱۱)</sup> و از سوی دیگر بخش‌های دولتی و خصوصی سرمایه‌داری در شهرها تقویت گشتند. کارخانه‌ها و مؤسسات جدیدی تأسیس شد و بر تعداد شاغلین مؤسسات افزوده گردید. در عین حال با درهم‌شکستن مناسبات پیشا سرمایه‌داری در روستاها و ورشکستگی بسیاری از دهقانان فقیر، مهاجرت از روستاها به شهرها گسترش یافت.<sup>(۱۲)</sup> جدول شماره ۳

۱۱- به‌عنوان مثال تعداد تراکتورها در دهه ۶۰-۱۹۵۰ از ۱۶۵۸۵ به ۴۲۱۳۵ دستگاه رسید. در همین مدت میزان استفاده از کورد شیمیایی از ۴۲ هزار تن به ۱۰۶ هزار تن رسید. هم‌چنین روش‌های آبیاری بهبود یافت و زمین‌های زیرکشت وسعت پیدا کرد (کسکین، ص ۱۳۳).

۱۲- دهقانان فقیری که به شهرها مهاجرت می‌کردند، با مشکلاتی مشابه روستائیان مهاجر ایران درگیر بودند. آنان به امید یافتن کار و زندگی بهتر به شهرها می‌آمدند، اما تنها در موارد محدودی به وضعیت بهتری دست می‌یافتند. اکثریت دهقانان در حاشیه شهرهای بزرگ و در آلونک‌هایی زندگی می‌کردند که به‌طور غیرقانونی ساخته بودند. طبق آمار رسمی در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) ۴۵ درصد و در سال ۱۹۷۰، ۵۰ درصد اهالی استانبول در محلاتی زندگی می‌کردند که فاقد برق، خیابان و امکانات بهداشتی بودند و حتی به‌طور منظم آب آشامیدنی نداشتند (هاینریش / روت،

ص ۷۶).

افزایش مداوم درصد جمعیت شهری را در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۵۰ (۱۳۵۴-۱۳۲۹) نشان می‌دهد: (۱۳)

سال	جمعیت ترکیه	تعداد شهرنشینان	درصد شهرنشینان
۱۹۵۰	۲۰/۹۴۷	۳/۸۷۲	۱۸/۴
۱۹۶۰	۲۷/۷۵۵	۷/۳۰۸	۲۶/۳
۱۹۷۰	۳۵/۶۰۵	۱۲/۷۶۱	۳۵/۹
۱۹۷۵	۴۰/۴۱۸	۱۶/۸۹۴	۴۱/۸

جدول شماره ۳: تعداد و درصد جمعیت شهرنشین در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۵۰ (به میلیون)، منبع: Sönmez ص ۱۹۹

با توسعه سرمایه‌داری در ترکیه، بر تعداد کارگران نیز به سرعت افزوده شد. همان‌گونه که جدول شماره ۴ نشان می‌دهد، تنها در طی ده سال (۱۹۶۵-۱۹۵۵) عده کارگران دو برابر شد. کسکین تعداد کارگران (به انضمام کارگران کشاورزی) را در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ نزدیک به ۵ میلیون تن تخمین می‌زند. علاوه بر این عده، بیش از یک میلیون کارگر ترک نیز در خارج از کشور شاغل بودند (کسکین، ص ۲۲۹). اینان دائماً با داخل کشور در تماس بودند و می‌توانستند تجربیات‌شان را از کار و مبارزه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به داخل منتقل نمایند.

از نظر سیاسی نیز دهه‌های ۵۰ و ۶۰ آستان تحولات بزرگی بودند. حزب دموکرات که در

۱۳- برای مقایسه، بد نیست نگاهی هم به رشد جمعیت شهری ایران در همان سال‌ها بیاندازیم:

سال	جمعیت ایران	تعداد شهرنشینان	درصد شهرنشینان
۱۹۵۰	۱۷/۵۸	۴/۸۹	۲۷/۹
۱۹۶۰	۲۲/۸۳	۷/۷۶	۳۳/۹
۱۹۷۰	۳۰/۳۵	۱۳/۱۰	۴۳/۱
۱۹۷۶	۳۳/۵۹	۱۵/۱۱	۴۶/۷

تعداد و درصد جمعیت شهرنشین ایران در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۵۰ (به میلیون)، منبع: آشتیانی، ص ۲۳



سال‌های اول حکومتش، چندان مانع رشد اتحادیه‌ها - به‌ویژه اتحادیه‌ای از نوع تورک-ایش - نمی‌شد، از سال ۱۹۵۴ (۱۳۲۳) به بعد سیاست فشار آوردن به اتحادیه‌ها را پیشه کرد. حکومت قصد داشت به شیوه‌های مختلف اتحادیه‌ها را کنترل نموده و به خود وابسته کند. مناسبات بین حکومت و اتحادیه‌ها از سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) به بعد، باز هم وخیم‌تر شد.

سال	تعداد کارگران شاغل	سال	تعداد کارگران شاغل
۱۹۵۵	۱/۶۲۴/۳۰۳	۱۹۶۱	۲/۵۹۹/۷۰۱
۱۹۵۶	۱/۷۸۶/۸۶۹	۱۹۶۲	۲/۷۶۲/۲۶۷
۱۹۵۷	۱/۹۴۹/۴۳۵	۱۹۶۳	۲/۹۲۴/۸۳۳
۱۹۵۸	۲/۱۱۲/۰۰۱	۱۹۶۴	۳/۰۸۷/۳۹۹
۱۹۵۹	۲/۲۷۴/۵۶۷	۱۹۶۵	۳/۲۴۹/۹۶۵
۱۹۶۰	۲/۴۳۷/۱۳۵		

جدول شماره ۴: تعداد کارگران شاغل در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۵۵، منبع: Sönmez ص ۲۰۱

سرانجام حکومت حزب دموکرات با کودتای ارتش در تاریخ ۲۷/۵/۱۹۶۰ (۶ خرداد ۱۳۳۹) پایان یافت. کودتا منجر به یک دیکتاتوری نظامی نشد. برعکس، برخی از قوانین و مقررات ضد دموکراتیک دوره حزب دموکرات، لغو شد. کودتاچیان اتحادیه‌ها را یکی از عناصر غیر قابل چشم‌پوشی در زندگی اجتماعی می‌دانستند. به همین جهت نیز در قانون اساسی جدید که در ژوئیه ۱۹۶۱ (تیر ۱۳۴۰) به تصویب رسید، حق تشکیل، اجتماعات، تظاهرات و هم‌چنین حق اعتصاب و بستن پیمان‌های دسته‌جمعی به رسمیت شناخته شد. در عین حال حکومت می‌کوشید اتحادیه‌های زرد - به‌ویژه تورک-ایش - را تقویت نموده و جنبش کارگری را از طریق آن‌ها مهار کند. یکی از این شگردها که بیشتر به آن اشاره شد، تربیت و آموزش کادرهای تورک-ایش با روحیه سازش طبقاتی توسط مؤسسات آمریکایی و اتحادیه AFL-CIO بود.

اما شرایط سیاسی - اجتماعی جدید و به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک در قانون اساسی، فرصتی برای توده کارگران فراهم آورد که از چارچوب مورد نظر حکومت و رهبری تورک-ایش فراتر بروند و بخشاً مبارزات مستقل خویش را سازمان‌دهی نمایند. این شرایط

هم‌چنین زمینه مناسبی برای گسترش فعالیت اتحادیه‌ها و احزاب سوسیالیست پدید آورد. بین سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۱، دست‌کم ۴۰ اعتصاب سازمان‌دهی شد که در آن‌ها کارگران خواستار افزایش دستمزد، ایمنی کار و عدالت اجتماعی شدند و علیه اخراج‌ها و بیکاری اعتراض کردند. برخی از این مبارزات علی‌رغم خواست رهبری تورک-ایش صورت گرفت. در سال ۱۹۶۲ کارگران تظاهرات عظیمی با شرکت ۲۰۰ هزار تن به راه انداختند و در آن خواهان تصویب قانونی درباره حق اعتصاب و پیمان‌های دسته‌جمعی شدند (اوجونجو، ص ۱۹۷-۱۹۶ + هاینریش / روت، ص ۸۶).

مبارزات کارگران نقش مؤثری در تصویب قانون ویژه‌ای داشت که در آن حق اعتصاب و بستن پیمان‌های دسته‌جمعی به رسمیت شناخته شده بود. اما در عین حال قانون مذکور عملاً دست و پای جنبش کارگری را در سازمان‌دهی اعتصابات می‌بست. اعتصابات سیاسی، اعتصاب حمایتی و هم‌چنین اعتصاب عمومی هم‌چنان غیرقانونی باقی ماندند. به‌علاوه موانع عملی زیادی بر سر راه اعتصابات قرار داده شد: تنها اعتصابات قانونی بودند که توسط تشکل‌های کارگری فراخوانده می‌شدند؛ کارگرانی که عضو اتحادیه‌ها نبودند، اجازه نداشتند در اعتصاب شرکت کنند و بالاخره شورای وزیران حق داشت مجموعاً به مدت ۹۰ روز اعتصاب را به عقب بیاورد.

از سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) تا ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) مبارزات کارگری در ترکیه باز هم بیشتر شد. جدول شماره ۵ تعداد شرکت‌کنندگان در اعتصاب و روزهای اعتصاب را بنا بر آمار رسمی نشان می‌دهد. بخش اعظم مبارزات این دوره در کارخانه‌های صنعتی بزرگ و در بخش خصوصی رخ دادند. (۱۴)

بنابراین ارزیابی اوجونجو مهم‌ترین دلایل اعتصابات تا تشکیل دیسک در سال ۱۹۶۷، به ترتیب اولویت عبارت بودند از: افزایش دستمزد، کمک هزینه اجتماعی، شرایط کار، نقض قراردادهای کار، نپذیرفتن مصوبات نهاد وساطت بین کارگران و کارفرمایان، نسبتن قراردادهای کار از طرف کارفرمایان (اوجونجو، ص ۲۵۴). در این ارتباط باید توجه داشت که طرح خواسته‌های سیاسی در اعتصابات ممنوع بود و به همین جهت، دلایل پیش‌گفته

۱۴- به نوشته کسکین در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ در مجموع ۷۶۲ مورد اعتصاب، راهپیمایی و اشغال کارخانه‌ها صورت گرفت که در آن‌ها بیش از یک میلیون کارگر شرکت کردند (کسکین، ص ۲۳۶).

اساساً خواسته‌های اقتصادی و رفاهی کارگران را منعکس می‌نمایند. بخشی از اعتصابات و گردهم‌آیی‌های کارگری این دوره نیز در شرکت‌های آمریکایی و علیه "کارفرمایان بیگانه" که به قول یکی از فعالین اتحادیه‌ای هم‌چون "استعمارگران قرن هجدهم" رفتار می‌کردند، صورت گرفت (مقایسه شود با: چاقلیان، ص ۲۸۷). شدت مبارزات کارگری به حدی بود که علی‌رغم بیکاری توده‌ای و فشار کارفرمایان، دستمزدهای واقعی کارگران بالا رفت. دستمزد واقعی کارگران در سال ۱۹۶۴، ۶/۴ درصد؛ در ۱۹۶۵، ۴/۵ درصد؛ در ۱۹۶۶، ۴/۳ درصد و در سال‌های ۱۹۶۷، ۱۹۶۸، ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ به ترتیب ۳/۵، ۴/۹، ۸/۳ و ۸/۸ درصد افزایش یافت (اشمیت، ص ۴۵).

سال	تعداد اعتصابات	تعداد شرکت‌کنندگان	تعداد روزهای اعتصاب
۱۹۶۳	۷	۱۳۷۴	۱۲۲۲۵
۱۹۶۴	۸۱	۶۶۰۸	۱۹۲۸۴۲
۱۹۶۵	۴۳	۵۵۷۳	۲۴۰۵۵۴
۱۹۶۶	۳۹	۱۰۴۰۱	۴۰۹۸۰۹
۱۹۶۷	۹۱	۸۱۶۲	۲۰۳۷۷۹
۱۹۶۸	۵۹	۸۰۸۹	۱۹۲۱۹۶
۱۹۶۹	۸۲	۲۳۱۹۰	۳۵۷۷۹۹
۱۹۷۰	۱۱۱	۲۵۹۶۳	۲۶۰۳۳۸

جدول شماره ۵: اعتصابات سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۰، منبع: اوچونجو، ص ۳۹۰

بر بستر تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیش‌گفته، جنبش اتحادیه‌ای نیز از نظر کمی و کیفی پیشرفت کرد. تعداد کارگران متشکل در اتحادیه‌ها که در ۱۹۵۲ از ۱۳۰ هزار تن تجاوز نمی‌کرد، در ۱۹۶۰ به ۲۸۲۹۶۷ تن، در ۱۹۶۵ به حدود ۶۰۰ هزار تن و در ۱۹۷۱ به ۱۵۹۸۵۱۱ تن رسید (اوچونجو، ص ۳۹۱ و ۲۴۳ + هاینریش / روت، ص ۸۶). (۱۵) از

۱۵- باید توجه داشت که آمار مربوط به تعداد اعضای اتحادیه‌ها در منابع گوناگون، بسیار متفاوت می‌باشد. به‌عنوان مثال شابون و زیتینو قلو با استناد به چند منبع، کارگران عضو اتحادیه‌ها در سال ۱۹۷۰ را ۲/۰۸۸/۲۱۹ تن قید می‌کنند (شابون / زیتینو قلو، ص ۱۸۲). هم‌چنین (ادامهٔ باورقی در صفحهٔ بعد)

سوی دیگر، در دهه ۶۰ کارگران و فعالین اتحادیه‌ای از نظر سیاسی نیز رشد کردند. دو روند زیر، نمودهایی از رشد سیاسی جنبش اتحادیه‌ای ترکیه در دوره مورد نظر ما هستند:

الف- در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) تعدادی از فعالین جناح چپ تورک-ایش با مشارکت روشنفکران سوسیالیست، حزب کارگران ترکیه (TIP) را به وجود آوردند. این حزب که خود را سوسیالیست می‌دانست، از جمله خواهان عدالت اجتماعی، دادن زمین به دهقانان، اشتغال برای همه، خروج فوری ترکیه از ناتو و لغو قراردادهای سیری نظامی مابین ایالات متحده و ترکیه بود. TIP هم‌چنین خواهان احقاق حقوق دموکراتیک ملت‌های ترکیه - به‌ویژه ملت کرد - بود. TIP توانست در مدت کوتاهی از حمایت توده‌ای قابل ملاحظه‌ای برخوردار شود، تا آن‌جا که در انتخابات سال ۱۹۶۵، ۱۵ نماینده به مجلس فرستاد. ۳ تن از این نمایندگان از فعالین اتحادیه‌ها بودند. این جریان مدتی پس از کودتای مارس ۱۹۷۱ ممنوع شد.

حزب کارگران ترکیه البته طرف‌دار دگرگونی مناسبات اجتماعی از طریق انقلاب کارگری نبود و گرایش‌های ناسیونالیستی در آن به چشم می‌خورد، تا آن‌جا که خود را "تنها وارث فلسفه جنبش‌های بخش ملی ترکیه" می‌دانست. این جریان معتقد بود ایدئولوژی مصطفی کمال ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری است و "راه مصطفی کمال و دوستانش یک راه چپ بود." (چاقلیان، ص ۲۸۶). با این وجود TIP خواسته‌های مترقی داشت و فعالیت آن باعث تقویت گرایش‌های دموکراتیک و ترقی خواهانه گردید.

ب- در دهه ۱۹۶۰ بحث‌هایی درباره جایگاه و نقش اتحادیه‌ها در جریان بود. در این مباحثات دو گرایش اصلی از یکدیگر قابل تشخیص بودند. یکی گرایشی که بر خصلت طبقاتی اتحادیه‌ها و ضرورت دفاع آنان از منافع طبقه کارگر تأکید داشت. دیگری گرایشی که بر نقش اتحادیه‌ها در تثبیت نظام و کمک برای حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور پای می‌فشرد. مدافعان گرایش اول نقش مهمی در تشکیل کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری انقلابی (دیسک) ایفاء کردند.

با توجه به آن‌چه در این قسمت گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که پیدایش دیسک بر بستر

(ادامهٔ باورقی از صفحهٔ قبل)

به نظر می‌رسد خود اتحادیه‌ها (مثلاً تورک-ایش و حتی دیسک) تعداد اعضایشان را بیش از حد واقعی اعلام می‌کرده‌اند. در این مقاله تلاش شده که با مقایسه منابع مختلف، ارقامی که به نظر واقعی‌تر می‌آیند، قید شوند.

عوامل عینی و ذهنی متعددی پدید آمد و به هیچ وجه امری ناگهانی و خلق الساعه نبود. از نظر عینی مناسبات سرمایه‌داری در ترکیه گسترش یافته بود و طبقه کارگر به لحاظ کمی به یک نیروی اجتماعی مهم تبدیل شده بود. بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران کاملاً روابطشان با روستا قطع شده بود و به نسل دوم یا سوم کارگران تعلق داشتند. از نظر ذهنی نیز در سال‌های پیش از تشکیل دیسک شاهد تشدید مبارزات کارگری، گرایش جنبش اتحادیه‌ای به بحث‌های سیاسی و خواسته‌های رادیکال‌تر هستیم. ضمن این‌که تجربیات مبارزاتی نسل‌های گذشته کارگران انتقال یافته بود و نسل جدید می‌توانست این تجربیات را در عمل به کار بگیرد.

### از تشکیل دیسک تا کودتای سال ۱۹۸۰

سیاست‌ها و روش‌های عملی تورک-ایش نمی‌توانست برای جنبش کارگری کارساز باشد. برعکس، کارگران نیاز به تشکیلاتی داشتند که بتواند مبارزات رو به افزایش آن‌ها را سازمان‌دهی کند و با خواسته‌ها و آگاهی سیاسی جدیدشان سازگار باشد. این واقعیت در خود اتحادیه‌های عضو تورک-ایش نیز بازتاب داشت و منجر به بروز اختلافاتی در درون فعالین اتحادیه‌ای می‌شد. در این بین اعتصاب در کارخانه شیشه‌سازی Pasabahce، اختلاف بین جناح‌های چپ و راست در درون ترک-ایش را تشدید کرد. ماجرای اعتصاب بدین قرار بود: در ژانویه ۱۹۶۶ یکی از اتحادیه‌های عضو تورک-ایش در کارخانه Pasabahce قرارداد با کارفرمایان بست که آشکارا به زیان کارگران بود. در پی آن کارگران کارخانه مذکور اتحادیه مستقلی به نام کریستال-ایش تأسیس کردند و دست به اعتصاب زدند. در جریان اعتصاب، تورک-ایش اتحادیه جدید (کریستال-ایش) را به عضویت خود پذیرفت و رأساً قرارداد دیگری با کارفرمایان بست که کارگران با آن موافق نبودند. به همین جهت کارگران با رهبری کریستال-ایش به اعتصاب خویش ادامه دادند. از سوی دیگر تعدادی از اتحادیه‌های عضو تورک-ایش از ادامه اعتصاب پشتیبانی نمودند. به دنبال این امر رهبری تورک-ایش حکم اخراج موقت کریستال-ایش و اتحادیه‌های پشتیبان اعتصابیون (اتحادیه کارگران نفت، اتحادیه کارگران فلز، اتحادیه کارگران لاستیک‌سازی و اتحادیه کارگران چاپ استانبول) را صادر نمود. پس از آن در ژوئیه ۱۹۶۶ اتحادیه‌های کارگران لاستیک‌سازی (لاستیک-ایش)، مطبوعات (باسن-ایش)، معدن (تورک‌مادن-ایش) و مواد غذایی

(گیدا-ایش) در اعتراض به سیاست‌های رهبری تورک-ایش جبهه‌ای به نام "جبهه همبستگی" به وجود آوردند. از میان چهار اتحادیه مذکور، گیدا-ایش هیچ‌گاه عضو تورک-ایش نبود و مستقل بود.

انتقاد "جبهه همبستگی" این بود که تورک-ایش از مصالح طبقه کارگر ترکیه دفاع نکرده، بلکه با پشتیبانی مالی ایالات متحده و به نفع کارفرمایان ترک و آمریکایی فعالیت می‌نماید (گورباچا، ۱۹۸۰، ص ۲۲۱ + اوچونجو، ص ص ۲۶۰-۲۵۸ + آسلان، ص ۹۲). اندکی بعد، در فوریه ۱۹۶۷ یا بهمن ۱۳۴۵، چهار اتحادیه پیش‌گفته، به همراه اتحادیه کارگران فلز در زونگولداک دیسک را تأسیس کردند (اوچونجو، ص ص ۲۶۱-۲۶۰). (۱۶) دیسک در ابتدای تأسیس حدود ۳۰ هزار عضو داشت، اما در مدت کوتاهی به یک تشکیلات سراسری نسبتاً نیرومند تبدیل شد. چنان‌که ده سال بعد - در ۱۹۷۷-۲۲ اتحادیه و حدود ۵۰۰ هزار تن عضو آن بودند. مدت کوتاهی پیش از کودتای سال ۱۹۸۰ تعداد اتحادیه‌های دیسک به ۳۰ واحد و اعضای آن به ۶۰۰ هزار تن بالغ می‌شد (دیسک، ص ص ۴-۵ و ۷). (۱۷)

مبانی پایه‌ای دیسک نسبت به تورک-ایش رادیکال بود. دیسک خود را یک تشکل توده‌ای دموکراتیک، مستقل و طبقاتی می‌دانست. دیسک معتقد بود برای حل مشکلات کارگران باید "نظم اجتماعی نوین و مستقلی" پدید آید. و بدین منظور باید در گام نخست در زمینه اقتصادی سیستم مدیریت دولتی و برنامه‌ریزی شده‌ای را به نفع کارگران به وجود آورد. سیستمی که کارگران در اداره و کنترل آن مستقیماً نقش داشته باشند. مهم‌ترین رشته‌های صنعتی مانند صنایع سنگین، فلز، ماشین‌سازی، انرژی، معدن، حمل و نقل و هم‌چنین صادرات و واردات، بانک‌ها و بیمه‌ها باید دولتی شوند. تکنولوژی مدرن و علوم باید در خدمت کارگران قرار گیرند. هم‌چنین دیسک خواهان انجام اصلاحات ارضی به نفع دهقانان بود. در عرصه مسائل نظامی، دیسک مخالف عضویت ترکیه در پیمان‌های ناتو و ستو و خواهان خلع سلاح جهانی و نابودی تمامی سلاح‌های هسته‌ای بود (اوچونجو، ص ص ۲۶۴، ۲۶۵ و

۱۶- اکثریت اتحادیه‌هایی که دیسک را تأسیس کردند، همان‌هایی بودند که پیشتر جزء مؤسسان حزب کارگران ترکیه (TIP) بودند (آسلان، ص ۱۰).

۱۷- باید در نظر داشت که نیرومندترین تشکل اتحادیه‌ای تاریخ معاصر ایران یعنی شورای متحده مرکزی در اوج قدرت خود (حول و حوش سال ۱۳۲۵) فقط حدود ۳۵ هزار عضو داشت (آشتیانی، ص ۱۴).

۲۷۵). در عین حال دیسک خواستار تحقق اصلاحات قید شده در قانون اساسی بود و اعتقاد داشت، کارگران باید از طریق پیروزی انتخاباتی قدرت دولتی را به دست بگیرند (همان جا، ص ص ۲۷۰-۲۶۹).

تصور پیروزی انتخاباتی کارگران و به دست گرفتن قدرت دولتی، آن هم در جامعه‌ای که حقوق دموکراتیک مردم هر روز پایمال می‌شد، البته توهمی بیش نبود. ضمن این که حتی اگر بر فرض محال هم احزاب و جریانات کارگری قادر می‌شدند در انتخابات پیروز شوند، باز هم نمی‌توانستند ظلم نوینی پدید آورند. چرا که بنای جامعه‌ای آزاد، برابر و عاری از استثمار در گرو انقلاب کارگری، درهم شکستن دستگاه دولتی بورژوازی، دگرگونی تقسیم کار و مناسبات قدرت در محیط‌های کار و به قدرت رسیدن شوراهای کارگران و تهیدستان در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.<sup>(۱۸)</sup> در حالی که تلاش برای پیروزی در انتخابات، اساساً حفظ ساختار دولت و مناسبات سلسله‌مراتبی در محیط‌های کار و در یک کلام پابرجا ماندن مناسبات اجتماعی-اقتصادی موجود را پیش‌فرض دارد. تمام تاریخ سوسیال‌دموکراسی اروپا و تشکیل حکومت‌هایی که احزاب سوسیال‌دموکراتیک در آن‌ها شرکت داشتند، درستی ادعای فوق را نشان می‌دهد.

ساخت تشکیلاتی دیسک مبتنی بود بر عضویت اتحادیه‌های صنعتی. مجمع عمومی دیسک بالاترین نهاد تصمیم‌گیرنده در تشکیلات بود. این مجمع از نمایندگان اتحادیه‌های عضو تشکیل می‌شد. هر هزار عضو اتحادیه، یک نماینده به این مجمع می‌فرستادند. هیئت رئیسه ۲۱ عضو داشت: هریک از اتحادیه‌های ۱۶ رشته صنعتی یک عضو در هیئت رئیسه داشتند، ۵ تن دیگر نیز که اعضای کمیته اجرایی بودند، از جانب مجمع عمومی انتخاب می‌شدند.<sup>(۱۹)</sup> مجمع عمومی هم‌چنین شورای کنترل را که از ۳ تن تشکیل می‌شد، انتخاب می‌کرد. شورای کنترل وظیفه داشت، بر فعالیت‌های نهادهای مختلف دیسک نظارت نماید. دیسک خود را یک تشکل مستقل و طبقاتی می‌دانست و قصد داشت فعالانه در مبارزات کارگری شرکت کند. این موضوع درجه‌ای از نزدیکی و همراهی اتحادیه‌های عضو دیسک با

۱۸- برای توضیح بیشتر در این مورد رجوع شود به مقاله‌ای از همین قلم با نام "مسئله اساسی انقلاب کارگری رهایی اقتصادی کار است"، کارگر تبعیدی شماره ۲۰، بهمن ۱۳۷۳.  
۱۹- بنا بر مصوبه کنگره پنجم دیسک در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) تعداد اعضای کمیته اجرایی به ۷ تن و مجموع اعضای هیئت رئیسه به ۲۷ تن افزایش یافت (آسلان، ص ص ۹۷-۹۶).

توده کارگران و ساختار تشکیلاتی متناسب با آن را ایجاد می‌نمود. رهبری دیسک اگر می‌خواست تفاوتی با تورک-ایش داشته باشد و اعتماد کارگران پیشرو را جلب کند، نمی‌توانست به آرای اعضای ساده اتحادیه بی‌اعتناء باشد و ناگزیر بود آزادی عمل بیشتری به اتحادیه‌های عضو بدهد. به همین جهت ساخت تشکیلاتی دیسک نسبت به تورک-ایش از دیوان‌سالاری و تمرکز کمتری برخوردار بود. اعضای اتحادیه با صراحت و روشنی بیشتری می‌توانستند از سیاست‌های رهبری انتقاد کنند. کنگره‌ها و جلسات عمومی دیسک معمولاً صحنه بحث‌های پرحرارتی بود.

دیسک علاوه بر نهادهای تصمیم‌گیرنده، دارای نهادهایی نیز بود که نقش مشورتی و تحقیقاتی داشتند. مؤسسه تحقیقاتی این کنفدراسیون یک استاد دانشگاه و چند کارشناس روابط صنعتی، قانون کار، امور اقتصادی و جامعه‌شناسی را در استخدام داشت. این مؤسسه نه تنها اعضای خود، بلکه برخی از اعضای اتحادیه‌هایی که رسماً عضو ترک-ایش بودند را نیز آموزش می‌داد (دیسک، ص ۷+ شابون / زیتینوقلو، ص ۲۰۴).

مهم‌ترین منبع درآمد دیسک حق عضویت‌های اعضا بود. دیسک نیز - هم‌چون تورک-ایش - بنابر اساس نامه‌اش صندوق اعتصابی داشت که در مواقع لزوم از آن استفاده می‌شد. هر عضو دیسک می‌بایست ماهانه یک لیره ترکیه به صندوق اعتصاب می‌پرداخت. دیسک برخلاف تورک-ایش بر خصلت طبقاتی اتحادیه تأکید می‌کرد و در مجموع اتحادیه‌ای مبارزه‌جو به حساب می‌آمد. ایجاد دیسک و فعالیت‌های آن موجب تشدید مبارزات کارگری شد. مبارزات کارگری خصلت سیاسی‌تری به خود گرفتند. هم‌چنین اتحادیه‌های عضو دیسک بخشاً در محیط‌های کار مناسباتی را در درون تشکیلات خود به‌وجود آوردند که امکان تأثیرگذاری اعضای ساده را بر سیاست اتحادیه بیشتر می‌کرد. به‌عنوان مثال در کارخانه‌های تحت پوشش اتحادیه کارگران فلز (مادن-ایش)، در هر بخش هر ۲۰ عضو اتحادیه، یک نماینده انتخاب می‌کردند. این نمایندگان به‌نوبه خود هیئت رئیسه اتحادیه را در آن کارخانه معین برمی‌گزیدند. بدین ترتیب خود کارگران عضو اتحادیه فلز نقش اساسی در انتخاب هیئت رئیسه اتحادیه در هر کارخانه معین داشتند (گورباجا، ۱۹۸۰، ص ۲۲۷).

پس از پیدایش دیسک رقابت شدیدی بین این کنفدراسیون نوپیدا و تورک-ایش در سطح کارخانه‌ها درگرفت و در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. نمود این مبارزه را می‌توان در

مورد این مسئله که کدام اتحادیه صلاحیت بستن قرارداد تعرفه را در سطح هر کارخانه داشته باشد، مشاهده نمود. طبق قوانین ترکیه هر اتحادیه‌ای که در کارخانه دارای اکثریت بود، حق داشت قرارداد تعرفه با کارفرمایان ببندد. منتهی در قانون تصریح نشده بود که بر اساس چه معیارها و روندی تعیین می‌شود که کدام اتحادیه اکثریت دارد. در قانون تنها آمده بود که اداره کار محلی درباره اختلافات مربوط به مسئله صلاحیت اتحادیه‌ها، تصمیم می‌گیرد. بدین ترتیب اولاً دولت قانوناً مختار بود در نقش داور بین اتحادیه‌ها ظاهر شود و معین کند که کدام اتحادیه صلاحیت بستن قرارداد را دارد. ثانیاً دخالت دولت موجب یک سری درگیری‌ها بین اتحادیه‌ها و بخش‌های محلی اداره کار می‌شد. ثالثاً رقابت و تفرقه بین اتحادیه‌ها بر سر مسئله بستن قرارداد کار با کارفرمایان افزایش می‌یافت.

دیسک برای حل مشکلات فوق، خواستار برگزاری همه‌پرسی در بین کارگران کارخانه بود؛ بدان معنا که خود کارگران از طریق رأی‌گیری آزادانه و مخفی اتحادیه مورد نظرشان را انتخاب کنند و آن اتحادیه صلاحیت بستن قرارداد تعرفه را داشته باشد. طبعاً دولت و کارفرمایان با این خواست مخالفت می‌کردند. زیرا انجام همه‌پرسی در کارخانه‌ها به معنای کاهش دخالت‌های دولت در امور اتحادیه‌ها بود. به‌علاوه خود روند همه‌پرسی و به‌صحنه آمدن کارگران برای انتخاب تشکل‌شان، باعث افزایش آگاهی و شناخت آنان نسبت به منافع‌شان می‌شد و این امر به‌هیچ‌وجه به سود کارفرمایان نبود.

سرانجام کارگران تعدادی از کارخانه‌ها طی چند سال مبارزه از طریق اعتصاب، اشغال کارخانه، راهپیمایی و اشکال دیگر اعتراض، دادگاه‌های کار را واداشتند که در مواردی رأی به انجام همه‌پرسی بدهند. به گزارش گورباچا تا سال ۱۹۸۰ در مجموع در ۴۳ مورد اختلاف، همه‌پرسی برگزار شد. از این تعداد، در ۲۸ مورد اتحادیه‌های عضو دیسک، در ۶ مؤسسه اتحادیه‌های عضو تورک-ایش و در ۹ مورد سایر اتحادیه‌ها در همه‌پرسی پیروز شدند (گورباچا، ۱۹۸۱، ص ۱۶۴).

در ژوئن ۱۹۶۸ (خرداد ۱۳۴۷) برای اولین بار در تاریخ ترکیه یک کارخانه توسط ۱۷۰۰ کارگر به اشغال درآمد. علت اشغال کارخانه این بود که اتحادیه زردی<sup>۲</sup> در کارخانه که نماینده کارگران نبود، مخفیانه قراردادی با کارفرما امضاء کرده بود که کارگران با آن مخالفت می‌ورزیدند. این در حالی بود که از نظر قانونی اتحادیه عضو دیسک نماینده کارگران در مؤسسه به حساب می‌آمد. کارگران پس از اشغال کارخانه همه‌پرسی‌ای سازمان دادند تا عملاً

ثابت کنند که آن اتحادیه زردی نماینده‌شان نیست. آکسیون مذکور مورد پشتیبانی بسیاری از نیروهای مترقی قرار گرفت. یک سال بعد - در ژوئن ۱۹۶۹- کارگران معدن زغال‌سنگ آلیاگوت مدیریت را برکنار نموده و برای اولین بار خود اداره معدن را به‌عهده گرفتند. ۷۸۶ کارگر معدن که ۷۳ روز حقوق نگرفته بودند، در مدت ۳۵ روزی که مدیریت معدن را به‌عهده داشتند به نتایج درخشانی دست یافتند. تا پیش از اشغال معدن، به علت فساد مدیریت، معدن در آستانه ورشکستگی بود. در حالی که کارگران تولید و فروش معدن را ۵۰ درصد افزایش دادند. این آکسیون بی‌سابقه طبعاً خاری در چشم کارفرمایان و دولت بود، چرا که کارگران عملاً ارزش‌های حاکم در سرمایه‌داری را به ریش‌خند گرفته بودند.

سرمایه با تمام امکانات سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکش و با هزاران شکل به کارگران و تهیدستان القاء می‌کند که نابرابری‌ها و تقسیم کار اجتماعی جزو قوانین طبیعی است؛ که حاکم شدن آحاد جامعه بر سرنوشته خودشان رؤیاست؛ که وجود طبقه سرمایه‌دار لازم و ضروری است زیرا "کارفرمایان مغز و کارگران پیکر اقتصاد هستند". اما اینک کارگران معدن ترکیه همه این "اصول مقدس" را پایمال کرده بودند. آنان در عمل نشان داده بودند که بهتر از مدیریت سابق قادر به چرخاندن معدن هستند. این یعنی حکم زائد بودن کارفرمایان، یعنی خط بطلان کشیدن بر همه مقدسات سرمایه. و چه جرمی بالاتر از آن؟! طبیعی بود که "شورشیان" باید سرکوب می‌شدند. این جا دیگر مسئله بر سر اداره بهتر معدن نبود؛ بلکه بر سر حفظ حرمت مالکیت خصوصی و استثمار نیروی کار بود.

سرانجام پس از ۳۵ روز، نیروهای انتظامی به زور معدن را اشغال کردند و سیزده تن از رهبران کارگران را دستگیر نمودند. کارگران به همبستگی با همکاران دستگیر شده‌شان پرداختند و از رفتن به سر کار خودداری کردند و بالاخره دولت را واداشتند، افراد دستگیر شده را آزاد نماید (کسکین، ص ص ۲۳۵-۲۳۴ + اشمیت، ص ۴۵).

پیدایش دیسک و روند رادیکال شدن جنبش کارگری، بر مبارزات افشار دیگر نیز تأثیرات مثبتی گذاشت. دهقانان فقیر که از کارگران کشاورزی تأثیر پذیرفته بودند، در اواسط سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) برای اولین بار در تاریخ ترکیه مبارزات و اعتراضات مهمی را سازمان دادند. دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی در همه جای کشور به اشغال زمین‌ها، برگزاری اجتماعات و راهپیمایی‌ها و بستن خیابان‌ها مبادرت کردند. در برخی از این آکسیون‌ها، دانشجویان نیز با دهقانان و کارگران کشاورزی همکاری می‌نمودند. یکی از گردهم‌آیی‌های

بزرگ دهقانان، کارگران و جوانان در فوریه ۱۹۶۹ (اسفند ۱۳۴۷) در مالانیا برگزار شد که در آن بیش از ۱۰ هزار تن علیه امیرالیسم، گرسنگی و افزایش قیمت‌ها اعتراض کردند. در سپتامبر همان سال دهقانان تاروسوس به تظاهرات بی سابقه‌ای دست زدند و طی آن با تراکتورها و ماشین آلات خود جاده آنکارا، آدانا و مرسین را مسدود کردند. در همین سال‌ها چندین مورد از اشغال زمین‌ها نیز صورت گرفت. بسیاری از این آکسیون‌ها توسط نیروهای انتظامی سرکوب شد (کسکین، ص ص ۲۳۷-۲۳۶ + اشمیت، ص ۴۶ + هاینریش / روت، ص ص ۷۶ و ۸۴).

در همین دوره دانشجویان و معلمان نیز تشکل‌های خود را به وجود آوردند و دست به اعتراضات گسترده‌ای علیه سیاست‌های حکومت و برای دفاع از حقوق‌شان زدند. تا آن‌جا که به موضوع مورد بررسی ما برمی‌گردد، نکته آموزنده اینست که دیسک می‌کوشید رابطه نزدیکی بین اعتراضات و خواسته‌های کارگران با اعتراضات سایر گروه‌های اجتماعی به وجود بیاورد. دیسک نسبت به مسائل اقشار دیگر حساس بود؛ از اصلاحات ارضی به نفع دهقانان حمایت می‌کرد و به سرکوب دانشجویان اعتراض می‌نمود.<sup>(۲۰)</sup> در عوض هر اعتراض و آکسیون دیسک نیز از جانب تشکل‌های استادان و استادیاران دانشگاه، مهندسين و تکنسین‌ها، معلمان، دانشجویان و حتی برخی از اتحادیه‌های عضو تورک-ایش پشتیبانی می‌شد.

اهمیت فعالیت‌های دیسک هنگامی به درستی درک می‌شود که در نظر داشته باشیم، این کنفدراسیون از بدو پیدایش می‌بایست در سه جبهه با حکومت، کارفرمایان و گرایش غالب در تورک-ایش مبارزه می‌نمود. مدت کوتاهی پس از تأسیس دیسک، کارفرمایان رشته‌های فلز و لاستیک‌سازی کنفدراسیون نوپا را در اعتصابات و مبارزات کاری فرسایشی درگیر کردند، به این امید که آن را تضعیف نموده و در نهایت از بین ببرند. کارگران عضو دیسک در محیط‌های کار تحت فشار قرار می‌گرفتند. و بالاخره حکومت و کارفرمایان می‌کوشیدند

۲۰- یکی از نمونه‌های پشتیبانی دیسک از اقشار دیگر، اعتصابات اختطاری دو ساعته‌ای بود که اتحادیه‌های عضو این کنفدراسیون در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۷۸ (۲۹ اسفند ۱۳۵۶) در استانبول در اعتراض به قتل ۷ دانشجوی مخالف حکومت توسط باندهای سیاه، سازمان دادند. در ۵ ژانویه ۱۹۷۹ نیز اعضای دیسک در سراسر ترکیه به مدت ۵ دقیقه به نشانه محکوم نمودن فاشیسم دست از کار کشیدند.

تورک-ایش را در مقابل دیسک تقویت نمایند. در ژوئن ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) حزب دموکرات ترکیه که به حزب عدالت تغییر نام داده بود و در قدرت بود، طرح "قانون اتحادیه و اعتصاب" را تدوین کرد که مستقیماً هدف تضعیف دیسک را دنبال می‌نمود. طبق این طرح که مدتی بعد به تصویب مجلس رسید، قرار بود هر کسی که می‌خواست عضویتش را از تورک-ایش به دیسک تغییر دهد، این امر را به ثبت برساند و هزینه محضر را نیز بپردازد. این هزینه بین ۶۰ تا ۹۵ لیره ترکیه یا برابر با دستمزد ۴ تا ۶ روز یک کارگر در آن زمان بود. به علاوه قرار بود تنها تورک-ایش حق بستن قراردادهای تعرفه را داشته باشد. هم‌چنین در قانون مذکور قید شده بود که در هر رشته تنها کنفدراسیونی حق نمایندگی کارگران را دارد، که بتواند دست‌کم یک‌سوم کارگران آن رشته را متشکل کند. اما از آن‌جا که دیسک تازه تأسیس شده بود، در بسیاری از رشته‌ها نمی‌توانست حد نصاب مذکور را به دست آورد و عملاً از ادامه فعالیت مؤثر اتحادیه‌ای محروم می‌شد (هاینریش / روت، ص ۸۹ + اوچونجو، ص ص ۲۹۰-۲۸۹).

اما کارگران چنان سرسختانه از دیسک دفاع و به قانون پیش‌گفته اعتراض نمودند که جا دارد در آن قدری تعمق کنیم. در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۰ (۲۵ خرداد ۱۳۴۹) حدود ۱۲۰ هزار کارگر استانبول<sup>(۲۱)</sup> در پنج منطقه شهر به راهپیمایی اعتراضی دست زدند. نیروهای انتظامی پل بسفر را مسدود کردند تا از پیوستن صفوف راهپیمایان به یکدیگر جلوگیری کنند؛ تانک‌های ارتش در جلوی کارخانه‌ها به حرکت درآمدند و از محلات مسکونی سرمایه‌داران بزرگ حفاظت کردند. بین نیروهای انتظامی و کارگران درگیری‌هایی پدید آمد که طی آن ۶ تن کشته شدند. پس از آن راهپیمایی، ۱۳۰ کارگر و ۵۰ دانشجو دستگیر و حدود ۵۰۰۰ کارگر اخراج شدند و در استانبول سه ماه حکومت نظامی اعلام گردید. در مناطق دیگر کشور نیز صدها هزار تن از کارگران در دفاع از دیسک و اعتراض به طرح قانون جدید به خیابان‌ها ریختند و حتی در برخی موارد علی‌رغم سرکوب‌های دولت، کارخانه‌ها را به اشغال درآوردند. در دسامبر همان سال ۳۰۰۰ کارگر کارخانه فولاد "ارگلی" متحداً به عضویت دیسک درآمدند (هاینریش / روت، ص ۹۰ + اشمیت، ص ۴۵).

حرکت جمعی کارگران نشانه روحیه مبارزاتی بالای آنان بود. صدها هزار کارگر در زیر سرنیزه حکومت به خیابان‌ها ریختند، از درگیری با پلیس نهراسیدند و تا پای جان جنگیدند.

۲۱- اشمیت رقم راهپیمایان استانبول و از میر را مجموعاً ۱۰۰ هزار تن ذکر می‌کند (اشمیت، ص ۴۵).

آنان بخشاً حتی کارخانه‌ها را به اشغال درآوردند و قلب سرمایه را هدف گرفتند. اهمیت این مبارزه زمانی روشن‌تر می‌شود که در نظر داشته باشیم که در تاریخ جنبش کارگری ایران، کارگران هیچ‌گاه در این ابعاد و با چنین حرارتی از تشکلهای خویش دفاع نکرده‌اند. سرانجام در اثر مبارزات توده‌ای کارگران ترکیه، حکومت ناچار به عقب‌نشینی شد و از به اجرا درآوردن "قانون اتحادیه و اعتصاب" خودداری کرد.

تحت فشار گذاشتن دیسک با تشدید جو ترور در سطح کل جامعه همراه بود. از سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) به بعد صحبت از "شکار کمونیست‌ها"، "شکار دانشجویان" و "شکار چریک‌ها" توسط گروه‌های دست‌راستی و مذهبی به میان آمد. به تدریج دسته‌جات فاشیست و مذهبی باندهای سیاهی در سراسر کشور تشکیل دادند که هدفشان ترور نیروهای مترقی و فعالین اتحادیه‌ای بود. این باندها یا از جانب حکومت پشتیبانی می‌شدند و یا دست‌شان در قتل مبارزین باز گذاشته می‌شد. (۲۲) باندهای مذکور در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۶۷ در مجموع بیش از ۲۳۰ عملیات علیه فعالین اپوزیسیون انجام دادند. در همین مدت ۲۳ دانشجو، ۱۴ کارگر و فعال اتحادیه‌ای، ۸ دهقان، یک معلم و ۳ کادر حزب کارگر ترکیه (TIP) توسط باندهای سیاه و یا پلیس ترکیه به قتل رسیدند (هاینریش / روت، ص ص ۸۰ و ۸۲).

اما علی‌رغم همه این سرکوب‌ها و ترورها، جنبش اعتراضی کارگران، دانشجویان و دهقانان در حال گسترش بود. همین امر سران ارتش را به وحشت انداخت. آنان سرانجام با مشارکت سازمان سیا برنامه کودتایی را پیاده کردند و در مارس ۱۹۷۱ (اسفند ۱۳۴۹) حکومت "اریم" را به جای حکومت سلیمان دمیرل نشانندند. اندکی بعد حکومت جدید در مناطق صنعتی کشور و مناطق کردنشین وضعیت اضطراری اعلام کرد. بلافاصله پس از اعلام وضعیت اضطراری، دیسک، اتحادیه معلمان و تشکل دانشجویی "جوانان انقلابی" (Devrimci Genclik) ممنوع شدند. در ژوئیه همان سال حزب کارگران ترکیه نیز ممنوع گردید. ده‌ها هزار کتاب مصادره و نابود شد. هزاران تن دستگیر و به دادگاه‌های نظامی سپرده شدند. هاینریش و روت رقم دستگیر و محاکمه‌شدگان را تا اوایل سال ۱۹۷۳ بیش از ۱۰ هزار تن تخمین می‌زنند (همان‌جا، ص ۱۰۷). در سال ۱۹۷۳ وضعیت اضطراری لغو شد و

۲۲- تصادفی نبود که یکی از سخن‌گویان نظامی پادگان اردو در دسامبر ۱۹۶۸ درباره باندهای سیاه می‌گفت: "آنها لازم نیست هراسی داشته باشند زیرا ارتش در کنار آنان ایستاده است. هر مسلمان باید قادر باشد ده کمونیست را به قتل برساند." (به نقل از: هاینریش / روت، ص ۸۰)

دیسک دوباره اجازه فعالیت علنی یافت.

در این جالازم است در واکنش دیسک نسبت به کودتا و حکومت بی‌آمد آن، درنگ کنیم. علی‌رغم ماهیت آشکارا ارتجاعی و سرکوب‌گرانه کودتاگران، رهبری دیسک در بدو امر عملاً از کودتا پشتیبانی نموده و کارگران را به آرامش دعوت کرد. رئیس دیسک به نام کمال تورکلر به کارگران هشدار می‌داد که با ارتش "محبوب" ترکیه با احتیاط رفتار کنند. او بلافاصله پس از کودتا گفت: "دیسک در گسترش انقلابات آتاتورک، در محافظت، اجراء و بسط اصول قانون اساسی با افتخار در کنار ارتش قرار دارد. قوانین مصوبه مجلس ضد قانون اساسی هستند و اجرای آنها توسط حکومت، کشور را به تشنجات اجتماعی کشانند. به طوری که کشور در آستانه جنگ مابین برادران قرار داشت. تسخیر قدرت توسط ارتش در وضعیتی که شرایط زحمتکشان دائماً بدتر می‌شد، موجب خوشحالی زیادی در محافل کارگران انقلابی شد..." (چاقلیان، ص ۲۹۰).

در ادامه خواهیم دید که دیسک در قبال کودتای سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) نیز نتوانست واکنش صحیح و مبارزه‌جویانه‌ای نشان دهد. اما چرا چنین بود؟ بی‌شک دو عامل در اتخاذ این مواضع نقش داشت: اولاً رهبری دیسک محافظه‌کارتر از توده‌های عضو آن بود. این امر که گاه خود را در مبارزات کارگری سال‌های بعد نیز نشان می‌داد. به عنوان مثال در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بیش از ۳۰۰ هزار کارگر در بیش از ۵۰۰ کارخانه دست به اعتصاب عمومی زدند. اقتصاد ترکیه به مدت یک هفته فلج شد. پلیس و ارتش با هم‌دستی باندهای سیاه به کارگران حمله کردند، اما کارگران در بسیاری از مناطق به اعتراضات خود ادامه دادند. به دنبال این رویدادها حکومت رهبری دیسک را به‌طور موقت دستگیر کرد. رهبری دیسک پس از آزادی از مبارزات کارگران فاصله گرفت، به طوری که در مقابل اخراج هزاران کارگر اعتصابی واکنشی نشان نداد (اوجونجو، ص ۲۸۰).

ناتیا بخش بزرگی از نیروهای چپ و مترقی ترکیه تاریخاً نسبت به مصطفی کمال و ارتشی‌های طرف‌دار آن احترام قائل بودند و آنان را نیروهای مستقل، ملی و ضد امپریالیست می‌دانستند. این برخورد غیرطبقاتی به مصطفی کمال و ارتش ترکیه، یکی از دلایل ارزیابی غلط رهبری دیسک از کودتاگران بود. با این وجود اشتباه است، اگر بخواهیم موضع‌گیری دیسک در برابر کودتاهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ و هم‌چنین تزلزل‌های رهبری دیسک در برخی از مراحل مبارزه را صرفاً با عوامل فوق توضیح دهیم. باید بکوشیم علت‌های پایه‌ای‌تری را در

نظر بگیریم که ریشه در مکانیزم و جایگاه اتحادیه‌ها در نظام دارد. اولین نکته‌ای که قبلاً به آن اشاره شد، افق سیاسی دیسک بود. دیسک طرف‌دار دگرگونی انقلابی جامعه نبود، بلکه این توهم را تبلیغ می‌نمود که طبقه کارگر می‌تواند از طریق پیروزی انتخاباتی قدرت را به دست بگیرد و مناسبات اجتماعی را تغییر دهد. روشن است که چنین برداشتی، ماهیت درنده‌خوی دستگاه دولت بورژوازی را در نظر نمی‌گیرد و تشکیلات را در برابر یورش قهرآمیز نیروهای ارتجاع خلع سلاح می‌کند. تصادفی نبود که رهبری دیسک هیچ تدبیری برای حفظ تشکیلات در دوره‌های سرکوب نیاندیشیده بود.

ثالثاً دیسک از محدودیت‌های ساختاری که گریبان‌گیر هر نوع تشکل اتحادیه‌ای علنی و توده‌ای است، رنج می‌برد. دیسک مانند هر اتحادیه دیگری کارگران را نه به‌عنوان تولیدکنندگان آزاد و شکل‌دهندگان به جامعه نوین، بلکه هم‌چون صاحبان نیروی کار متشکل می‌کرد. فعالیت روزمره دیسک نفس وجود کارمزدی را به زیر سؤال نمی‌برد و هدفش این بود که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری از منافع کارگران دفاع نماید. نفی عملی مناسبات سرمایه‌داری در یک دوره غیرانقلابی - هنگامی که تناسب قوا به سود سرمایه‌داران و دولت آنان است - ممکن هم نبود. به عبارت دیگر یک اتحادیه علنی نظیر دیسک نمی‌توانست توده کارگران را هم‌چون تولیدکنندگان آزاد و برابر متشکل کند. این ویژگی اتحادیه‌ها را از شوراهای کارگری که ساختار و عمل‌کردشان مطوف به بنای جامعه نوین است و در مراحل خاصی از مبارزه طبقاتی به‌وجود می‌آیند، متمایز می‌کند.

رابعاً ابزارهای مبارزاتی اتحادیه‌ها نیز اساساً کارآیی محدودی دارند. حتی مهم‌ترین و برنده‌ترین این وسایل یعنی اعتصاب عمومی نیز خصلتی منفعل دارد. اعتصاب عمومی ابزار مناسبی برای درهم‌شکستن مناسبات سرمایه‌داری نیست. این کار با قیام مسلحانه و انقلاب کارگری میسر است. اما اتحادیه‌ها به کار قیام و انقلاب نمی‌آیند. آن‌ها به‌طریق اولی ابزارهای کارآمدی برای ایستادگی در مقابل کودتا و سرکوب‌های نظامی نیز نیستند. به همین جهت این تشکل‌ها به‌جز در موارد استثنایی همواره در اولین واکنش خود نسبت به کودتا و یورش ارتجاع محتاطانه رفتار نموده و به نحوی درصد جلب همکاری حاکمان جدید برآمده‌اند. واکنش دیسک در برابر کودتاهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ نیز تنها مواردی از این قاعده کلی هستند. در ایران هم شاهد برخورد منفعلانه شورای متحده مرکزی در برابر کودتای ۱۳۲۲

بوده‌ایم. (۲۳)

خامساً دیسک تحت فشار دائمی کارفرمایان، حکومت، باندهای سیاه و حتی غالب اتحادیه‌های عضو تورک-ایش قرار داشت. رهبری دیسک ناگزیر بود برای حفظ کل تشکیلات دست به سازش‌هایی بزند. اصولاً رهبری چنین تشکلی طبعاً گرایش بیشتری به محافظه‌کاری دارد، زیرا دائماً و از نزدیک با مقامات دولتی و کارفرمایان درگیر است و ناچار است به نحوی با آنان به سازش و توافق برسد. به‌علاوه برای رهبران و همه کسانی که به‌طور حرفه‌ای در دستگاه اداری اتحادیه کار می‌کنند، معمولاً حفظ تشکیلات در دراز مدت هدف می‌شود؛ چرا که تشکیلات ممر زندگی و ابراز هویت آنان نیز هست. بنابراین محافظه‌کاری رهبران اتحادیه‌ها که یک قاعده عمومی است، ناشی از جایگاه و عمل‌کردی است که آنان در تشکیلات دارند و این پدیده عمومی را نمی‌توان با خصوصیات فردی و "خیانت‌پیشگی" رهبران توضیح داد. برعکس، توده کارگران عضو اتحادیه، تشکیلات را نه هدف، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به شرایط بهتر کار و زندگی می‌دانند. به همین جهت نیز معمولاً از اتحادیه‌ها انتظار مبارزه‌جویی بیشتری دارند.

از آن‌چه گفته شد، می‌توان یک نتیجه عملی گرفت: حتی مبارزترین اتحادیه‌هایی نیز که در دوره غیرانقلابی و به‌طور علنی فعالیت می‌کنند، ناگزیر به سازش‌هایی هستند. رهبران و کادرهای آن‌ها گرایش به محافظه‌کاری و حفظ تشکیلات به هر قیمت دارند. در نتیجه کارگران پیشرو و کمونیست اگرچه ضروریست در چنین اتحادیه‌هایی فعالیت کنند، اما نباید به آن‌ها توهم داشته باشند؛ باید محدودیت‌های ساختاری اتحادیه‌ها را در نظر داشته باشند و بدانند در دوره‌های حساس مبارزه طبقاتی نمی‌توان انتظار زیادی از آن‌ها داشت. به همین

۲۳- نمونه‌های دیگر این‌گونه برخوردها، واکنش اتحادیه همبستگی لهستان نسبت به کودتای ژنرال یاروزلسکی در سال ۱۹۸۱ و برخورد اتحادیه‌های آزاد آلمان در زمان به قدرت رسیدن فاشیسم است. برای آگاهی از این موارد رجوع شود به:

ناصر سمیدی، از تجارب جنبش‌های کارگری کشورهای دیگر بیاموزیم! (نمونه لهستان - ۵)، کارگر تبعیدی شماره‌های ۲۹-۲۸، مهر و آذر ۱۳۷۳

- M. Schneider, Kleine Geschichte der Gewerkschaften - Ihre Entwicklung in Deutschland von den Anfängen bis heute, 1989

- F. Deppe, G. Fülbert, J. Harrer (Hg.), Geschichte der deutschen Gewerkschaftsbewegung, 1989.



جهت ضروری است کارگران کمونیست روابط تشکیلاتی و مخفی خود را با یکدیگر به وجود آورند و تمام امیدهای خود را به تشکیلی از نوع اتحادیه نبندند. طبعاً مطلوب‌ترین شکل رابطه تشکیلاتی کارگران کمونیست، ایجاد حزبی است که ستون فقرات آن را کارگران کمونیست تشکیل می‌دهند و برنامه و سیاست‌هایش را خودشان تعیین می‌کنند. حزبی که افق سیاسی، مناسبات درونی و پراتیک روزانه‌اش در جهت حاکم شدن خود کارگران و تهیدستان بر سرنوشت‌شان و بر مقدرات جامعه باشد.

به دنباله رویدادها بازگردیم. در دهه ۷۰ وضع اقتصادی ترکیه رو به وخامت گذاشت. بحران جهانی سرمایه، کم‌بود منابع ارزی، افزایش بهای نفت و کالاهای وارداتی از یک سو و اشغال بخشی از قبرس توسط نیروهای نظامی ترکیه در سال ۱۹۷۴ و بحران متعاقب آن از طرف دیگر، موجب شدند که اکثر تأسیسات صنعتی کشور بسیار پایین‌تر از ظرفیت واقعی خود تولید نمایند. بی‌آمد این امر کاهش تولید و بیکاری فزاینده بود (EGI، ص ۱۱). طبق معمول سرمایه‌داران و حکومت‌های رنگارنگ<sup>(۲۴)</sup> ترکیه کوشیدند، تاوان بدتر شدن وضع اقتصادی را از کارگران و تهیدستان بستانند. بدین ترتیب در دهه ۷۰ اگرچه دستمزد اسمی کارگران به واسطه مبارزات آنان بالا رفت، اما این افزایش به پای تورم سرسام‌آور نمی‌رسید. در نتیجه از قدرت خرید کارگران در پایان سال ۱۹۸۰ نسبت به سال ۱۹۷۰، ۵۴ درصد کاسته شد (همان‌جا، ص ۱۹).

طی دهه ۱۹۷۰ ترور و سرکوب مخالفین و به‌خصوص جریانات کارگری، چپ و مترقی ادامه یافت. در سال ۱۹۷۵، ۳۴ مورد قتل سیاسی صورت گرفت. این رقم در ۱۹۷۶ به بیش از ۹۰ و در ۱۹۷۷ به نزدیک به ۳۰۰ مورد بالغ شد. از اوایل ۱۹۷۸ تا پاییز ۱۹۷۹ که درگیری‌های مسلحانه بین جریانات راست و چپ شدت گرفت، بیش از ۲۰۰۰ تن با انگیزه‌های سیاسی به قتل رسیدند و بیش از ۹۰۰۰ تن مجروح شدند (اشمیت، ص ۵۴ و ۵۹). بسیاری از فعالین دیسک جزء قربانیان این ترورها بودند. کمال تورکلر - یکی از

۲۴- در دهه ۷۰ چندین بار ترکیب حکومت ترکیه تغییر کرد. در بخش اعظم این سال‌ها احزاب دست‌راستی حکومت می‌کردند، اما در دو دوره نیز (۷۴-۱۹۷۳ و ۸۰-۱۹۷۸) حزب مردمی جمهوری‌خواه (CHP) که خط‌مشی سوسیال دموکراتیک را پذیرفته بود، در ائتلاف با احزاب دیگر قدرت را به دست گرفت. در هر دو مورد دیسک در مبارزات انتخاباتی از CHP پشتیبانی نمود.

بنیان‌گذاران و رهبران دیسک - نیز به سال ۱۹۷۷ قربانی ترور باندهای سیاه شد. اما علی‌رغم همه این سرکوب‌ها، مبارزات کارگران ترکیه در دهه ۷۰ گسترده‌تر و عمیق‌تر شد. همان‌طور که جدول شماره ۶ نشان می‌دهد، اعتصابات کارگری در سال‌های ۷۰ - علی‌رغم افت و خیزهایی - به‌گونه چشم‌گیری رو به افزایش گذاشت.

علاوه بر اعتصابات، راهپیمایی‌ها و گردهم‌آیی‌های اعتراضی کارگری نیز در سطح وسیعی برگزار می‌شد. یکی از مبارزات موفق این دوره سازمان‌دهی مقاومت علیه تشکیل مجدد "دادگاه‌های امنیت کشور" بود. این دادگاه‌ها پس از کودتای ۱۹۷۱ تشکیل شدند و عملاً ابزاری برای سرکوب مبارزات کارگران و زحمتکش‌شان بودند؛ به نحوی که مبارزات کارگری و حتی ابراز عقیده مخالف، به‌عنوان "خُدشه‌دار کردن امنیت کشور"، تحت پیگرد دادگاه‌های مذکور قرار می‌گرفتند. در اواخر سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) "دادگاه‌های امنیت کشور" قانوناً ملغی گشتند و قرار شد طی مدت یک سال برچیده شوند. اما حکومت مرکب از احزاب راستی و فاشیست به نخست‌وزیری سلیمان دمیرل در سال ۱۹۷۶ لایحه قانونی را تدوین کرد که بنابر آن دادگاه‌های پیش‌گفته می‌بایست دوباره تشکیل می‌گردیدند. دیسک به تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۶ (۱۹ تیر ۱۳۵۵) در اعتراض به طرح این قانون و ترورهای دسته‌جات فاشیستی، فراخوان به تظاهراتی در شهر بورسا داد که در آن ۵۰ هزار تن شرکت کردند. مدتی بعد کارگران در بسیاری از کارخانه‌ها دست از کار کشیدند. این اعتراضات که در استانبول شروع شده بود، به‌زودی به راهپیمایی عظیمی تبدیل شد که از مراکز صنعتی فراتر رفت و حدود ۵۰۰ هزار تن در آن شرکت نمودند. سرانجام کارگران و توده‌های مردم حکومت را به عقب‌نشینی و داشتند و از تشکیل "دادگاه‌های امنیت کشور" جلوگیری کردند.

ابتکار دیگر دیسک و کارگران در این دوره بزرگ‌داشت اول ماه مه - روز جهانی کارگر - در سطحی گسترده بود. در اول ماه مه ۱۹۷۶ بیش از ۵۰۰ هزار تن به دعوت دیسک در یک گردهم‌آیی در استانبول شرکت کردند. سال بعد تعداد شرکت‌کنندگان در مراسم روز جهانی کارگر در استانبول به بیش از یک میلیون تن رسید. پلیس مخفی ترکیه به روی مردم آتش گشود و ۳۶ تن را به قتل رساند (اشمیت، ص ۹۷). اجتماع صدها هزار تن نه تنها قانون ممنوعیت برگزار نمودن اول ماه مه را عملاً بی‌اعتبار ساخت، بلکه اتحاد طبقاتی کارگران را محکم نمود. کارگری که قادر باشد در کنار صدها هزار تن از همکارانش و علی‌رغم سرنیزه‌های سرمایه، مستقلاً و به نام خودش روزش را جشن بگیرد، با اعتماد به نفس بیشتری

در محیط کار و در جامعه ظاهر می‌شود.

سال	تعداد اعتصابات	تعداد اعتصابیون	روزهای اعتصاب
۱۹۷۱	۷۸	۱۰۹۱۶	۴۷۶۱۱۶
۱۹۷۲	۴۸	۱۴۸۷۹	۶۵۹۸۶۲
۱۹۷۳	۵۵	۱۲۲۸۶	۶۶۷۳۴۵
۱۹۷۴	۱۱۰	۲۴۵۴۶	۱۱۰۹۴۰۱
۱۹۷۵	۱۱۶	۱۳۷۰۸	۶۶۸۷۹۷
۱۹۷۶	۳۰	۶۲۶۴	۳۳۷۷۲۸
۱۹۷۷	۵۹	۱۵۶۸۲	۱۳۹۷۱۲۴
۱۹۷۸	۱۵۱	۲۷۲۰۸	۱۶۲۴۱۰۵
۱۹۷۹	۱۷۶	۲۴۹۰۲	۱۴۳۲۰۷۸
۱۹۸۰	۱۱۱	۴۲۴۸۳	۴۱۷۸۸۷۰

جدول شماره ۶: اعتصابات سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۱

(آمار مربوط به سال ۱۹۸۰، ماه‌های ژانویه تا اوت را در بر می‌گیرد.) منبع: وزارت کار ترکیه (به نقل از شابون / زیتینوقلو، ص ۲۲۴)

احزاب دست‌راستی بورژوازی که از گسترش مبارزات کارگری در هراس بودند، کوشیدند به پیروی از ضرب‌المثل "تفرقه بیانداز و حکومت کن" در درون جنبش کارگری شکاف بیاندازند. با این هدف و برای نفوذ در کارگران، حزب مقدس ملی که جریانی اسلامی بود، در سال ۱۹۷۶ کنفدراسیون هاک-ایش و حزب توفاشیستی جنبش ملی (MHP) در ۱۹۸۰ کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ملی (میسک) را به وجود آوردند.<sup>(۲۵)</sup> اما هیچ‌یک از این کنفدراسیون‌ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان کارگران به دست نیاوردند (گورباچا، ص ۲۱۷ +

۲۵- نمونه مشابهی از این نوع "اتحادیه سازی" را می‌توان در جنبش کارگری ایران نیز سراغ گرفت: در سال ۱۳۲۵ "اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران" (اسکی) توسط وزارت کار و تبلیغات ساخته شد. اسکی با قصد تضعیف شورای متحده مرکزی به وجود آمد. احمد آرامش - یکی از بنیانگذاران اسکی - انگیزه تأسیس این جریان را به روشنی بیان می‌کند: "دولت نمی‌توانست اتحادیه توده‌ای را با زور نابود کند، چرا که سرکوب اتحادیه‌ها واکنشی به سود آن‌ها در میان کارگران ایجاد می‌کند." (به نقل از: لاجوردی، ص ۳۰۹)

شابون / زیتینوقلو، ص ۱۸۶ به بعد). برعکس، هرچه مبارزه گسترده‌تر می‌گردید، بر اعتبار دیسک نیز افزوده می‌شد؛ به طوری که تعدادی از اتحادیه‌های عضو تورک-ایش به دیسک می‌پیوستند و بر تعداد اعضای آن افزوده می‌شد. در این میان جدا شدن اتحادیه گنل-ایش از تورک-ایش و پیوستن آن به دیسک در سال ۱۹۷۷ از اهمیت زیادی برخوردار بود. گنل-ایش که در بخش خدمات دولتی فعالیت می‌کرد، حدود ۱۰۰ هزار عضو داشت (EGI، ص ۱۸).

گسترش مبارزات کارگران، دانشجویان و دهقانان از یک سو و مشکلات فزاینده اقتصادی - اجتماعی (افزایش تورم، بیکاری، شکاف‌های طبقاتی، ترورهای سیاسی و ...) که شرایطی انفجاری در کشور پدید آورده بود، از طرف دیگر مجدداً ارتش را به واکنش واداشت. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۱ شهریور ۱۳۵۹) ارتش برای سومین بار کودتا کرد و دور جدیدی از سرکوب و خفقان آغاز شد. اعتصابات ممنوع شدند. به استثنای تورک-ایش، همه کنفدراسیون‌ها و هم‌چنین غالب اتحادیه‌های دیگر ممنوع گردیدند.

دیسک - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - واکنش مبارزه‌جویانه‌ای در برابر کودتا از خود نشان نداد. اکثریت بزرگ رهبران دیسک داوطلبانه خود را به حکومت جدید معرفی کردند و پس از آن به زندان منتقل گردیدند. در مجموع نزدیک به ۵ هزار تن از اعضای دیسک تا پیش از اتمام حجت حکومت نظامی، خود را معرفی نمودند (دیسک، ص ۲۰ + EGI، ص ۵۴ + چاقلیان، ص ۲۹۱). تا اواخر سال ۱۹۸۴، بر اساس اخبار مطبوعات، ۱۴۸۳ تن از فعالین دیسک و ۴۶۰ تن از فعالین اتحادیه‌های دیگر دادگاهی شدند (دیسک، ص ۱۵). اتهام دیسک "فعالیت قهرآمیز علیه نظم مبتنی بر قانون اساسی" بود.



تأسیس و فعالیت دیسک تا کودتای سال ۱۹۸۰، محصول گسترش و تعمیق مبارزه کارگران ترکیه بود. کارگران بارها از موجودیت دیسک در برابر کارفرمایان و دولت دفاع کردند. از آن هم بیشتر: بخش رادیکال و پیشروی جنبش کارگری خود را به سیاست‌های رهبری و کل تشکیلات دیسک محدود نمی‌کرد و از آن فراتر می‌رفت. کارگران با اشغال کارخانه‌ها و به مبارزه طلبیدن نیروهای انتظامی در خیابان‌ها، از چارچوب مناسبات و قوانین تعریف شده سرمایه فراتر می‌رفتند و در عمل خواهان نظم نوینی می‌شدند.

بخش رادیکال جنبش کارگری، برخلاف رهبران دیسک، در رؤیای اکثریت آوردن در

پارلمان سرمایه نبود و می‌خواست کل نظام موجود را در هم بشکند. تنها به برکت مبارزات رادیکال کارگری و حضور صدها هزار کارگر در صحنه سیاسی - اجتماعی کشور بود که می‌شد کارفرمایان و دولت را واداشت، دست‌کم موجودیت دیسک را بپذیرند. به عبارت دیگر دیسک کمال مطلوب کارگران رادیکال نبود، بلکه نتیجه برآیند مبارزه طبقاتی در آن دوره خاص بود. اگر جنبش کارگری ترکیه سرمایه‌داران و دولت را به مرگ نمی‌گرفت، به تب (پذیرش موجودیت دیسک) راضی نمی‌شدند. در عین حال دیسک که موجودیت خود را مرهون مبارزات کارگران بود، به نوبه خویش بر این مبارزات در مجموع تأثیر مثبتی می‌گذاشت؛ به نحوی که می‌توان پیدایش و فعالیت دیسک را دستاورد مهمی برای جنبش کارگری ترکیه دانست.

### نگاهی به رویدادهای پس از کودتای ۱۹۸۰

پس از کودتا، بی‌حقوقی کارگران به صورت قانونی درآمد. قوانین مربوط به پیمان‌های دسته‌جمعی، اعتصاب و ممانعت از کار که در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) تصویب شدند، حقوق کارگران و اتحادیه‌ها را به شدت محدود نمودند. طبق این قوانین اتحادیه‌ها تنها به‌منابه تشکلهایی با عمل‌کردهای اقتصادی و اجتماعی و نه هم‌چون تشکلهایی طبقاتی به رسمیت شناخته می‌شدند؛ اعتصاب عملاً تنها در موارد استثنایی مجاز بود و می‌توانست هر زمان به این بهانه که "مخالف مصالح مؤسسه یا دارایی‌های دولت" است، غیرقانونی اعلام شود؛ رهبران اتحادیه‌ها می‌بایست حداقل ده سال سابقه کار داشته باشند؛ تنها اتحادیه‌هایی حق بستن قراردادهای دسته‌جمعی داشتند که دست‌کم ۱۰ درصد از کارگران رشته اقتصادی مربوطه را متشکل کرده باشند و... (آسلان، صص ۱۲-۱۱ + EGI، صص ۴۱-۴۰). این بی‌حقوقی‌ها، توأم بود با کاهش قدرت خرید کارگران، (۲۶) افزایش تورم و بیکاری و در یک

۲۶- بنا بر آمارهای موجود، سهم دستمزدها نسبت به تولید ناخالص ملی ترکیه در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ به قرار زیر بود:

۱۹۸۱:	۲۴/۶ درصد	۱۹۸۵:	۱۸/۸ درصد
۱۹۸۲:	۲۴/۶ درصد	۱۹۸۶:	۱۷/۷ درصد
۱۹۸۳:	۲۴/۸ درصد	۱۹۸۷:	۱۷ درصد

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

کلام شدت یافتن فقر و فلاکت توده مردم.

کودتا بدترین عواقب را برای دیسک داشت. در حالی‌که تورک - ایش پس از کودتا اجازه فعالیت داشت، هاک - ایش در ۱۹۸۱ و میسک در ۱۹۸۴ دوباره اجازه فعالیت یافتند؛ دیسک تا سال ۱۹۹۱ ممنوع بود. شاید همکاری نزدیک رهبران تورک - ایش با کودتاچیان، سیاه‌ترین برگ تاریخ این کنفدراسیون باشد. پس از کودتا دبیرکل تورک - ایش به نام سادک شید (Sadik Side) وزیر امور اجتماعی شد. این امر باعث گردید که اتحاد بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد (IBFG) تا سال ۱۹۸۳ عضویت تورک - ایش را لغو نماید. پس از کودتا که پیمان‌های دسته‌جمعی ممنوع شدند، حکومت جدید نهادی به نام "شورای عالی وساطت" که می‌توان آن را مشابه "شورای عالی کار" جمهوری اسلامی دانست، پدید آورد. این نهاد وظیفه داشت بر فراز سر کارگران شرایط عمومی کار را تعیین کند. تورک - ایش نیز دو نماینده به این نهاد فرستاد. اما این دو در ژوئیه ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) از نهاد مذکور استعفاء دادند. تورک - ایش هم‌چنین قراردادهای محرمانه‌ای با حکومت‌های دست‌راستی پس از کودتا می‌بست (آسلان، صص ۲۰+ اورجون، صص ۱۲).

رکود جنبش کارگری و اتحادیه‌ای تا اواخر سال‌های ۸۰ ادامه یافت. اما در سال‌های ۸۸-۱۹۸۷ چند اعتصاب توسط بخش نسبتاً چپ اتحادیه‌های تورک - ایش و چند اتحادیه مستقل سازمان‌دهی شد که بخشاً موفقیت‌هایی به بار آورد. هم‌چنین در ۱۹۸۸ (۶۷-۱۳۶۶) اشکال بدیع و متنوعی از مبارزه منفی در کارخانه‌ها به کار گرفته شد که در مجموع حدود ۲/۵ میلیون تن در آن شرکت کردند؛ در یکی از کارخانه‌ها هزاران کارگر به‌طور هم‌زمان خود را به بیماری زدند؛ و در جلوی دفتر شورای کارخانه اجتماع کردند؛ در برخی موارد کارگران غذای رستوران مؤسسه را تحریم نمودند؛ در مواردی سرویس کارخانه تحریم شد و کارگران پیاده به سمت کار روان شدند و در طول مسیر به‌طور خودجوش راه‌پیمایی‌های اعتراضی برگزار کردند؛ در برخی از کارخانه‌ها کارگران با قرار قبلی و هم‌زمان موهای خود را تراشیدند و یا ریش گذاشتند. در اواسط سال ۱۹۸۹، ۱۵۰۰ کارگر به‌طور دسته‌جمعی تصمیم گرفتند از همسران‌شان جدا شوند. آن‌ها علت طلاق را ناکافی بودن دستمزدهای‌شان برای مخارج

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

۱۹۸۴: ۲۱/۶ درصد ۱۹۸۸: ۱۵/۸ درصد

منبع: اورجون، صص ۱۱.

خانواده و این که استحقاق "رئیس خانواده" بودن را ندارند، اعلام کردند. کارگران در این نوع آکسیون‌ها هم چنین از کنایه و استعاره سود جستند: تعدادی از کارگران برای به مسخره گرفتن سیاست "آمریکایی" حکومت و نزدیکی آن با امپریالیسم، تابلوهایی حمل می‌کردند که به زبان انگلیسی بر روی آن‌ها نوشته شده بود: "ما گرسنه هستیم!" و یا "ما نان می‌خواهیم!" برخی از کارگران در اعتراض به سانسور دست به "سکوت" زدند و اعتراض خود را با یک روز سکوت کامل در محل کارشان به نمایش گذاشتند. یا برای نشان دادن پایین بودن دست‌مزدها، یک دستی کار می‌کردند. برای اشاره به این که به اندازه کافی پول ندارند که کفش بخرند، پابرهنه در سرکار حاضر می‌شدند و... جالب این جاست که این گونه آکسیون‌ها نه از طریق اتحادیه‌ها، بلکه به وسیله محافل و روابط غیرعلنی خود کارگران سازمان‌دهی می‌شد. یکی از شعارهای محبوب کارگران در این زمان چنین بود: "تورک-ایش دیگر بیشتر از این نمی‌تواند به ما خیانت کند." (اورجون، ص ص ۱۴-۱۲)

افزایش نسبی مبارزات کارگران از یک سو و بی‌نتیجه بودن محاشات و همکاری با حکومت‌های دست راستی از طرف دیگر، رهبری تورک-ایش را واداشت تا حدی در سیاست‌های خویش تجدیدنظر نموده و با کارگران هم‌صدا شود. در اواسط ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) تورک-ایش مبارزه گسترده‌ای را در بخش خدمات دولتی رهبری کرد. حکومت تورگوت اوزال سرانجام ناگزیر شد با افزایش ۱۴۰ درصد به حقوق شاغلین این بخش موافقت کند (تورک-ایش خواستار ۱۷۰ درصد اضافه حقوق شده بود). هنگامی که در ۱۹۹۰ مذاکرات مربوط به پیمان‌های دسته‌جمعی با حکومت به بن‌بست رسید، تورک-ایش فراخوان به یک اعتصاب عمومی در روز سوم ژانویه ۱۹۹۱ (۱۳ دی ۱۳۶۹) داد. به مناسبت اول ماه مه سال ۱۹۹۲ تورک-ایش، دیسک و هاک-ایش بیانیه مشترکی صادر کردند که در آن از اول ماه مه به عنوان "روز اتحاد، مبارزه و همبستگی" کارگران یاد شده بود. اتحادیه‌های مذکور در اول مه سال‌های بعد نیز همکاری‌هایی با یکدیگر داشتند و اجتماعات مشترکی برگزار نمودند (آسلان، ص ص ۲۲-۲۱). در گردهم‌آیی مشترک سه اتحادیه در استانبول، به مناسبت اول ماه مه سال ۱۹۹۴ حدود ۱۰۰ هزار تن شرکت داشتند.

در سال ۱۹۹۱ دیسک دوباره اجازه فعالیت یافت و در ژانویه سال بعد کنگره هشتم آن برگزار شد. در این کنگره ۷ تن به عنوان هیئت رئیسه انتخاب شدند. از این عده، چهار تن (سلیمان چلبی، رضا گون، اسماعیل هاکه اونا و کمال دایسال) قبل از کودتا هم عضو هیئت

رئیس دیسک بودند. چند ماه بعد رهبران اتحادیه‌های عضو دیسک نشست داشتند که در آن در باره تحولاتی که در دوره ممنوعیت دیسک صورت گرفته بود، بحث کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که به‌طور کلی جنبش اتحادیه‌ای به شدت ضعیف شده است؛ تقریباً همه کادرهای سابق اتحادیه‌ها ناپدید شده‌اند. و اکثر اعضای سابق آنان یا منفل شده‌اند و یا دیگر شاغل نیستند. این وضعیت به علاوه تهاجمات کارفرمایان و تغییراتی که در تولید و تکنولوژی صورت گرفته، تدوین سیاست جدیدی را از جانب اتحادیه‌ها ایجاب می‌کند. در این بین رهبران دیسک به‌ویژه بر همکاری بین اتحادیه‌ها و ضرورت سازمان‌دهی کارگران یقه‌سفید تأکید نمودند. مدتی پس از نشست مذکور، سران دیسک، تورک-ایش، هاک-ایش و چند اتحادیه دیگر گردهم آمدند و یک "پلاتفرم دموکراتیک" را به تصویب رساندند (همان‌جا، ص ۱۰۰).

در سال ۱۹۹۴، ۱۶ اتحادیه عضو دیسک بودند. از این میان ۱۴ اتحادیه، بیش از ۱۰ درصد کارگران رشته اقتصادی مربوطه را متشکل می‌کردند. در این سال بنا بر آمار موجود، دیسک ۳۳۰ هزار عضو داشت (همان‌جا، ص ۱۰۰).

در سال‌های ۱۹۹۰ مبارزات و اعتراضات کارگری قابل ملاحظه‌ای در ترکیه صورت گرفته است. اخیراً در آمارهای مربوط به اقتصاد بین‌المللی میانگین سالانه تعداد روزهای اعتصاب در کشورهای مختلف جهان به نسبت هر ۱۰۰۰ شاغل، بین سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۰ با یکدیگر مقایسه شده است. در این آمار ترکیه در ردیف سوم قرار دارد (جدول شماره ۷). علاوه بر اعتصاب، کارگران ترکیه اشکال دیگری از مبارزه را نیز به کار گرفتند. از نمونه‌های این‌گونه مبارزات، راهپیمایی ۳۵ هزار تن از کارگران معادن زونگولداک علیه بیکارسازی‌ها در آوریل ۱۹۹۴ بود.

اما علی‌رغم اعتصابات و اعتراضات دهه ۹۰، جنبش کارگری ترکیه هنوز با نیرومندی و کوبندگی دهه ۷۰ فاصله زیادی دارد. اتحادیه‌ها نیز ضعیف هستند و تأثیر محدودی بر روند رویدادها دارند. تورک-ایش که پر قدرت‌ترین تشکیلات اتحادیه‌ای را داراست، از اعتماد کافی در میان کارگران برخوردار نیست و ماهیتاً نمی‌تواند و نمی‌خواهد مبارزات آنان را ارتقاء دهد. دیسک نیز به نظر نمی‌رسد مبارزه‌جویی دهه ۷۰ را داشته باشد، ضمن این که با مشکلات عدیده تشکیلاتی نیز دست و پنجه نرم می‌کند. هاک-ایش که نفوذش نسبت به پیش از کودتای ۱۹۸۰ افزایش یافته، در واقع جریانی مذهبی و مضر به حال مبارزات سوسیالیستی و

ترقی خواهانه کارگران است.

کشور	روزهای اعتصاب	کشور	روزهای اعتصاب
اسپانیا	۳۹۷	سوئد	۶۷
یونان	۳۷۲	بلژیک	۴۵
ترکیه	۲۷۲	آمریکا	۴۴
فنلاند	۲۲۰	دانمارک	۴۳
کانادا	۲۱۸	پرتغال	۴۳
ایتالیا	۱۹۸	انگلیس	۳۷
کره جنوبی	۱۶۶	هلند	۲۹
استرالیا	۱۴۱	آلمان	۱۷
ایرلند	۱۳۲	اتریش	۵
نروژ	۹۵	ژاپن	۲
زلاند نو	۸۸	سوئیس	۱
فرانسه	۸۷		

جدول شماره ۷: میانگین سالانه تعداد روزهای اعتصاب نسبت به هر ۱۰۰۰ شاغل در

سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۰

از سوی دیگر جنبش کارگری ترکیه دارای ظرفیت‌های بالایی است: ترکیه در بین کشورهای درحال توسعه جزو استثنائاتی است که طبقه کارگر آن سابقه نسبتاً طولانی تشکلهای کارگری ادامه کار را پشت سر دارد؛ کارگران از سواد و تخصص بیشتری نسبت به دهه ۷۰ برخوردارند<sup>(۲۷)</sup> و بالاخره طبقه کارگر ترکیه نسبتاً قوام یافته و از پیوندهای روستایی گسسته است.<sup>(۲۸)</sup> سال‌های آینده نشان خواهند داد که آیا گرایش سوسیالیست و

۲۷- در اواخر دهه ۸۰ نزدیک به ۳۰ درصد کارگران تحصیلات دبیرستانی یا دانشگاهی داشتند و در بخش دولتی تنها ۲ تا ۳ درصد کارگران بی‌سواد بودند (اورجون، ص ۱۳).

۲۸- در اواخر دهه ۸۰، ۴۰ درصد کارگران به "نسل دوم" کارگران تعلق داشتند، یعنی والدینشان نیز کارگر بودند. ۹۵ درصد کارگران هیچ درآمد دیگری به جز دستمزد نداشته و هیچ‌گونه پیوندی با روستا نداشتند (اورجون، ص ۱۳).

رادیکال درون جنبش کارگری قادر است از این ظرفیت‌ها استفاده کند و در نهایت سکان جنبش را به دست بگیرد یا خیر.

### پایان سخن

در این بخش جا دارد بر روی چند درس از تاریخ جنبش کارگری ترکیه که دارای اهمیت سیاسی - عملی زیادی است، تأکید کنیم:

۱- کارگران ترکیه توانسته‌اند با ده‌ها سال مبارزه، اتحادیه‌ها را به تشکلهایی با سابقه و جاافتاده تبدیل کنند. نهادی شدن اتحادیه‌ها به نوبه خود تأثیرات مثبتی بر کل جامعه داشته است. همین که در ترکیه امروز، فضای برای انتشار نشریات سوسیالیستی وجود دارد، احزاب سیاسی با گرایش‌های تعریف شده فعالیت می‌کنند، این که راهپیمایی‌ها و گرد هم آیی‌های ده‌ها هزار نفره حول شعارها و خواسته‌های کارگری برگزار می‌شود، در درجه اول نتیجه مبارزات کارگران و تشکلهایی نظیر دیسک است. به عبارت دیگر اتحادیه‌های ترکیه - علی‌رغم همه ضعف‌های شان - نقش مثبتی در پدید آوردن فضای محدودی برای تنفس جریان‌ها و اندیشه‌های مترقی داشته و دارند. به طریق اولی در ایران نیز مبارزه برای تشکلهای مستقل کارگری در عین حال از مبارزه برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در کل جامعه جدا نیست. به درجه‌ای که فعالین کارگری ایران بتوانند این رابطه متقابل را برای کل جامعه روشن کنند، به همان اندازه قادر خواهند بود، در مبارزه‌شان روی پشتیبانی اقشار دیگر حساب نمایند.

۲- بورژوازی و حکومت‌های نماینده آن در ترکیه همواره کوشیده‌اند، اگر نمی‌توانند اتحادیه‌ها را به زانده خود تبدیل نمایند، دست‌کم زمینه عمل آنان را به مسائل اقتصادی محدود نمایند. گویا اتحادیه‌ها صرفاً تشکلهایی "صنفي" هستند و نباید در مسائل سیاسی دخالت کنند. در حالی که غیرسیاسی بودن تشکلهای کارگری به معنای بی‌خاصیت شدن آنهاست. به‌ویژه در جوامعی نظیر ترکیه و ایران که با اعتراض بر سر هر مسئله اقتصادی به سرعت پای دولت و ابزارهای سرکوبش به میان می‌آید؛ در جوامعی که دولت با دخالت مستقیم در همه عرصه‌های کار و زندگی، مسائل ابتدایی و روزمره مردم را سیاسی می‌کند؛ محدود ماندن در چارچوب مطالبات اقتصادی غیرممکن است. اتحادیه‌ها در این جوامع ناگزیرند برای ملزومات اولیه فعالیت خود (حق تشکل، اجتماعات، اعتصاب، آزادی بیان و

... دائماً درگیر یک مبارزه سیاسی در سطح کل جامعه باشند. ضمن این که شرایط کار و دستمزدهای کارگران رابطه تنگاتنگی با سیاست‌های اقتصادی در مقیاس کل کشور دارد. و تشکل‌های کارگری نمی‌توانند و نباید نسبت به سیاست اقتصادی کشور بی‌اعتناء باشند.

۳- تاریخ دیسک نشان می‌دهد که فعالیت یک اتحادیه مبارز در کشورهایی چون ترکیه یا ایران با مشکلات بی‌شماری روبه‌رو است: سرکوب دولت و باندهای سیاه، فشارهای دائمی کارفرمایان بر کارگران عضو اتحادیه در محیط‌های کار، موج افتراات و ناسزاهای رسانه‌های بورژوازی، تقویت تشکل‌های سازش‌کار در برابر اتحادیه‌های مبارز، همه و همه جزء نبرد روزمره و دائمی دیسک بوده‌اند. هر کارگر پیشرو ایرانی که امروز درگیر ساختن تشکل‌های مستقل خویش است، باید به سنگ‌لاخ‌های راه آگاه باشد. اما نکته اساسی جای دیگری است: وجود دیسک ثابت می‌کند، تأسیس و تأمین ادامه کاری یک اتحادیه مبارزه‌جو حتی تحت دشوارترین شرایط سیاسی - اجتماعی امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر نبرد برای ایجاد تشکل مستقل کارگری در ایران بی‌چشم‌انداز نیست؛ "آب در هاون کوبیدن" نیست؛ امری ممکن و عملی است.

۴- آن‌چه باعث شد دیسک در طول سیزده سال فعالیت خویش (۱۹۸۰-۱۹۶۷) به یک کنفدراسیون سراسری نیرومند و مستقل تبدیل شود، تکیه آن به مبارزات توده کارگران بود. در آن سال‌ها کارگران بارها با اعتصابات و اعتراضات خویش از موجودیت دیسک دفاع کردند. اتحادیه‌های عضو دیسک نیز - علی‌رغم برخی زلزله‌های رهبران - می‌کوشیدند مبارزات کارگری را هدایت و سازمان‌دهی نموده و ارتقاء دهند. از دیگر نقاط قوت دیسک اهمیت دادن به مطالبات اقشار دیگر جامعه (دانشجویان، دهقانان، نویسندگان و ...) بود. سایر اقشار هم به‌نوبه خود از آکسیون‌های دیسک پشتیبانی می‌نمودند. بدین ترتیب در پراتیک پیوندی بین کارگران، دهقانان، دانشجویان و نویسندگان پدید می‌آمد که به حال جنبش کارگری مفید بود.

۵- همان‌طور که تجربه ترکیه نشان می‌دهد، هر تشکل کارگری متناسب با جایگاهی که در مبارزه طبقاتی دارد و رابطه‌ای که با اعتراضات خودجوش توده کارگران برقرار می‌کند، دارای ساختار تشکیلاتی معینی است. تشکلی که می‌خواهد در مبارزه زنده و روزمره کارگران شرکت کند و آن را ارتقاء دهد، ناگزیر است مکانیزم‌هایی به‌وجود آورد که اختیار عمل اعضای ساده‌اش را افزایش دهد. به‌ویژه در کشورهایی چون ترکیه و ایران که در آن‌ها

سرکوب آشکار سیاسی حکم‌فرماست، ضروریست قدرت در درون کل تشکیلات پخش شود. زیرا هر قدر قدرت در دست عده محدودی متمرکز شود، به همان اندازه حکومت‌ها و کارفرمایان می‌توانند با فشار به رهبران کل تشکیلات را به سازش بکشانند. به این ترتیب در پایه‌ای‌ترین سطح، ساخت تشکیلاتی یک اتحادیه مبارز در کشوری چون ترکیه یا ایران باید به گونه‌ای باشد که از یک‌سو اتحادیه‌های عضو از آزادی نسبتاً زیادی برخوردار باشند و بتوانند درباره مسائل‌شان رأساً تصمیم بگیرند. و از سوی دیگر نهاد رهبری نقش هماهنگ‌کننده بخش‌های مختلف در تشکیلات را به عهده بگیرد و سیاست‌های عمومی آن را تعیین کند.

۶- دیسک با وجود تمام نقاط قوتش، از محدودیت‌های ساختاری تشکل‌های اتحادیه‌ای رنج می‌برد. دیسک کارگران را هم‌چون صاحبان نیروی کار متشکل می‌نمود. دیسک ناگزیر بود در شرایطی که تناسب قوا به سود سرمایه‌داران و دولت نماینده آنان بود، نفس وجود کارمزدی را بپذیرد و در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری فعالیت کند. این امر، به اضافه ملزومات و محدودیت‌های کار عملی اتحادیه‌ای، دیسک را به سازش‌ها و گناه‌ترازلهایی وا می‌داشت که برای جنبش کارگری زیان‌بار بود. مهم‌ترین نمونه این لغزش‌ها، واکنش نادرست در برابر کودتاهای سال ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ بود. این واقعیت بار دیگر ثابت می‌کند که کارگران کمونیست نمی‌توانند به اتحادیه‌ها - حتی مبارزترین آن‌ها - بسنده کنند. کارگران کمونیست باید افق والاتر و وسیع‌تری داشته باشند و بدانند که در مقاطع حاد و حساس مبارزه طبقاتی نمی‌توان به اتحادیه‌ها تکیه کرد. برعکس، باید خود را از همین امروز برای آن مقاطع آماده نمود و روابط و پیوندهای متناسب با آن را پدید آورد.

سپتامبر ۱۹۸۸

## منابع

- فلور، ویلم: اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱-۱۹۰۰، ترجمه دکتر ابولقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱
- کلودین، فرناندو: بحران جنبش کمونیستی از کمیت‌ترین تا کمینفورم - جلد اول: بحران انترناسیونال کمونیستی، ترجمه عباس علی جوادی، کلن، ۱۹۸۴
- لاجوردی، حبیب: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، ۱۳۶۹

- آشتیانی، علی: شکل‌گیری طبقه کارگر در ایران، بازتکثیر از انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی

- Ücuncü, Sadi: Die Gewerkschaftsbewegung in der Türkei - Von den Anfängen im Osmanischen Reich bis zum Ende der 70er Jahre, Frankfurt a. M. 1980

- Caglayan, Hüseyin: Die Schwäche der türkischen Arbeiterbewegung im Kontext der nationalen Bewegung (1908-1945), Frankfurt a. M. 1995

- Schmitt, Eberhard (Hg.): Türkei Politik-Ökonomie-Kultur, Berlin 1984

- Heinrich, Brigitte u. Roth, Jürgen: Partner Türkei oder Foltern für die Freiheit des Westens?, Hamburg 1973

- Güzel, M. Sehmus: Organisierung der Arbeiter und Gewerkschaften - Ihr Stellenwert im politischen Leben der Türkei, in: I. Halil Özak u. Yildirim, Dagylci (Hg.): Die Türkei im Umbruch, 1989

- Disk, Gewerkschaftsbewegung auf der Anklagebank, Herford 1984

- Sönmez, Ergün: Die ökonomische, politische und militärische Abhängigkeit der Türkei von den entwickelten kapitalistischen Ländern von der Atatürkzeit bis heute (1919-1977), Berlin 1978

- Keskin, Hakkı: Die Türkei-vom Osmanischen Reich zum Nationalstaat, Berlin 1981

- EGI (Europäisches Gewerkschaftsinstitut): Die Gewerkschaftsbewegung in der Türkei, Brüssel 1988

- Orcun, Fuat: Der Anfang vom Ende Özals, in: Inprekorr, Nr. 219, Sep. 1989

- Gürbaca, A. Necati: Abhängiger Kapitalismus und gewerkschaftlicher Transformationsprozeß - Die Gewerkschaften in der Türkei, in: Marion F. Helmann, Werner Oesterheld u. Werner Olle (Hg.), Europäische Gewerkschaften, Berlin 1980

- Gürbaca, A. Necati: Die Gewerkschaftsbewegung in der Türkei, in: Kunstamt Kreuzberg (Hg.), morgens Deutschland- abends Türkei, Berlin 1981

-Kommunistische Internationale, Fragen der revolutionären Bewegung im Osten auf dem hervorstehenden erweiterten Plenum des EKKI, 1925, Heft 11

- Ferdi, B.: Die kommunistische Bewegung in der Türkei und die Lage der Werktätigen, in: Kommunistische Internationale, Heft 9, 1926

- Aslan, Filiz and Baydar Oya (Ed.): Trade Unions in Turkey, Istanbul 1997

- Shabon, Anwar M. and Zeytinoglu, Isik U.: The Political, Economic, and Labor Climate in Turkey, Pennsylvania 1985

## خاطراتی از زندگی و مبارزه کارگران نفت

یداله خسروشاهی

در سال‌های ۱۳۳۰ خیابان‌ها و کوچه‌های آبادان اکثراً خاکی بود. بخشی از شهر آسفالت بود و از جلوی سینما تاج خیابان آسفالتی‌ای به شهر منتهی می‌شد. روبه‌روی سینما تاج، ایستگاه قطار بود. کارگران صبح‌ها پیاده راه افتاده و به جلوی سینما تاج می‌آمدند و آن‌جا سوار قطارها که از چندین واگن بدون حصار تشکیل شده بود، می‌شدند و به سرکار می‌رفتند. در آن ایام صبح‌ها در پالایشگاه آبادان سوت شروع به کار را می‌کشیدند که صدای آن با وضوح کامل در شهر شنیده می‌شد و همه را از خواب بیدار می‌کرد. سوت اول که ساعت ۶/۳۰ صبح بود، سه بار کشیده می‌شد. سوت دوم دو بار در ساعت ۶/۴۵ و سوت سوم یک بار به صورت ممتد کشیده می‌شد که تا آن موقع همه بایستی وارد پالایشگاه شده باشند و ساعت را زده باشند.

به‌طور کلی می‌شد شهر آبادان را به چهار بخش بزرگ تقسیم کرد: (۱) منطقه کارگرنشین شامل احمدآباد، کُفیشه، چادرآباد، جمشیدآباد و بهمن‌شیر. (۲) "شهر آبادان" که در آن مغازه‌ها، سینماها و بیشتر ساختمان‌های دولتی قرار داشت. (۳) قسمت بوآرده که کارمندان جزء خارجی و کارمندان بالای ایرانی شرکت نفت در آن سکونت داشتند و (۴) منطقه پَریم که دست خارجی‌ها و فرماندهان ارتش و شهربانی بود. در قسمت "پَریم" همه‌جور امکانات رفاهی وجود داشت. تمام خیابان‌ها آسفالت بود. منازل بزرگ به سبک کشور انگلستان با آجرها و سقف انگلیسی ساخته شده بود. در هر واحد مسکونی حداقل ۵ کولر گازی، اتاق

نوکر و کلفت و حیات بزرگی وجود داشت. فروشگاه‌های بزرگ، باشگاه تفریحی، میدان اسب‌دوانی، میدان مسابقات ماشین‌رانی، استخرهای سرپوشیده، محل پرورش دام، محل قایق‌رانی، زمین‌های تنیس، فوتبال، والیبال و خلاصه همه امکانات یک کشور پیشرفته در این بخش از شهر آبادان وجود داشت. در عوض در بخش کارگری اصلاً چنین امکاناتی نبود. خانواده‌های کارگری در فقر دست و پا می‌زدند و از امکانات اولیه زندگی محروم بودند.

یادم هست که در دوران کودکی‌ام، روزهای اول ماه مه هر سال کاروان‌های بزرگ در سطح شهر راه می‌افتادند و روی هر تریلی کارگران کار خود را به نمایش می‌گذاشتند. مثلاً کوره آهنگری بود، کارگران حلبی‌سازی مشغول ساختن سطل، تشت لباس شویی، آفتابه و غیره بودند. کارگران نانوائی نان می‌پختند. کارگران برق جعبه‌های برق را سوار می‌کردند و غیره. اکثر این تریلی‌ها با کاغذهای رنگی و بادکنک و پرچم‌های رنگارنگ تزئین شده بودند و تمامی مردم شهر برای دیدن این کاروان‌ها و دیدن همسران و فرزندان و بستگان خود به خیابان‌ها می‌ریختند و جشن واقعی در این روز برگزار می‌شد. در مجموع جشن باشکوه و عظیمی بود و همه منتظر فرارسیدن روز کارگر بودند. جالب این جاست که خود کارگران سازمان‌دهی مراسم اول ماه مه را به عهده داشتند.

در سال ۱۳۳۵ در سن ۱۴ سالگی به عنوان کارآموز وارد صنعت نفت شدم. طبق قرارداد به مدت دو سال به ما هیچ‌گونه دستمزدی نمی‌دادند و باید مجانی کار می‌کردیم. تنها در هفته یک قالب صابون و هر سه ماه یک بار، یک لباس کار می‌دادند. غذای مان را هم بایستی از منزل می‌آوردیم. پس از پایان دوره دو ساله به پالایشگاه آبادان فرستاده شدم و از سال ۱۳۳۷ رسماً به استخدام کنسرسیوم نفت درآمدم. من در ابتدا به عنوان کارگر تعمیرات دیگ‌های بخار و مخزن‌سازی مشغول شدم. همکارانم اکثراً بالای ۳۵ سال داشتند و در کل کارگران آگاهی بودند. ریاست اکثر بخش‌های تعمیرات را افسران بازنشسته انگلیسی و آمریکایی به عهده داشتند. رئیس قسمت ما افسر بازنشسته انگلیسی به نام موریس بود که هیچ‌گونه شناختی از مسائل فنی نداشت.

یک سال پس از ورودم به پالایشگاه به جمع صندوق تعاون قسمت‌مان پیوستم. اوایل حدود ۲۰ نفری بودند که هر دو هفته یک بار که حقوق می‌گرفتند، نقری ۱۰ تومان به یک نفر می‌دادند که با آن پول نیازهایش را برطرف کند. به این ترتیب هر بار به یک نفر حدود ۱۹۰ تومان می‌دادند که این مبلغ خود پول زیادی بود و کارگر می‌توانست وسایلی به طور نقد بخرد.

به همین ترتیب دفعه بعد که ۱۴ روز بعد بود، نوبت یک نفر دیگر می‌شد. من به این جمع پیوستم و پس از ۶ ماه یک صندوق تعاون درست کردیم که عده‌ای حدود ۱۲۰ نفر را در بر می‌گرفت و هر کس دو هفته‌ای ۲۰ تومان به صندوق می‌پرداخت. صندوق اساس‌نامه‌ای داشت و برای مسائلی مثل عروسی، عزا، تصادفات و احتیاجات فوری در نظر گرفته شده بود. هر کس پس از ۶ ماه عضویت می‌توانست از صندوق وام بگیرد. هیئت رئیسه صندوق ۵ نفر بودند که تشخیص می‌دادند کار چه کسی ضروری‌تر است و وام را به او می‌دادند. همیشه در صندوق بایستی پس‌انداز ۶ ماه جمع وجود می‌داشت و مازاد آن را وام می‌دادند. اجناس را به طور نقد از فروشگاه‌ها می‌خریدیم که پول اضافه‌ای نپردازیم و بدهی را ظرف ۶ ماه به صندوق می‌پرداختیم. این اولین حرکت جمعی بود که من در آن شرکت کردم. در آن زمان در قسمت‌های دیگر هم صندوق‌هایی وجود داشت. مثلاً کارگران تراش‌کار، کارگران برق و لوله‌کش‌ها هم صندوق تعاون داشتند. اما بین این صندوق‌ها رابطه‌ای وجود نداشت و هر قسمت کارش را جداگانه پیش می‌برد.

بعد از کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اکثر قریب به اتفاق کارگران مبارز جنوب را تبعید کردند و جلوی هر حرکت اعتراضی را گرفتند. به همین جهت در سال‌های ۳۰ کارگران نفت جنوب پراکنده و غیر متشکل بودند. در آن سال‌ها بیشتر مشکلات از طریق استادکاران قسمت‌ها حل و فصل می‌شد. خواست اضافه‌حقوق و درخواست‌های دیگر نیز از طریق استادکاران و رؤسای قسمت‌ها منتقل می‌شد. در آن زمان در بخش تعمیرات اکثر کارمندان سوادشان در حد ششم ابتدایی بود و با رشوه و قالی دادن به انگلیسی‌ها کارمند شده بودند. بخش کوچکی از آن‌ها دیپلمه و یا بالاتر بودند.

شرایط کار و زندگی کارگران نفت خیلی سخت بود. یک سال شاه برای بازدید به پالایشگاه آبادان آمد و از کارگاه مرکزی بازدید می‌کرد. یکی از کارگران تراش‌کار به نام خرم‌نیا همین که شاه از وسط کارگاه می‌گذشت، ماشین تراش را رها کرد و رفت جلوی شاه و گفت: وضع درمان و بیمارستان ما خیلی خراب است. من ۵ سال است که ناراحتی معده دارم و درمانم نمی‌کنند. شاه گفت این نخست‌وزیر علم هم ناراحتی معده دارد. خرم‌نیا گفت او می‌تواند به خارج برود و معالجه کند. گفت این لباس کار را که می‌بینید، امروز صبح به ما داده‌اند و تا شما رفتید آن را از ما می‌گیرند. این خط‌کشی‌های ایمنی که روی زمین است، دیروز کشیده‌اند. وضع منازل ما افتضاح است. دستمزدها بسیار ناچیز و کم است و همین



حرف‌ها را که الان به شما گفتم، تا شما بروید مرا می‌گیرند و به زندان می‌اندازند. پس از رفتن شاه هر روز خرم‌نیا را به سازمان امنیت می‌بردند و بعداً او را با ما به پالایشگاه تهران منتقل کردند.

تبعیض بین کارگران و کارمندان در همه زمینه‌ها وجود داشت. مثلاً بیمارستان شرکت نفت در آبادان از دو بخش تشکیل شده بود: شماره یک و دو. بیمارستان شماره یک مختص کارگران بود و پزشک عمومی داشت و بیمارستان شماره دو که پزشک متخصص هم داشت، مخصوص کارمندان بود. اگر مریضی خیلی حالش خراب می‌شد، گاهی او را به بیمارستان شماره دو می‌بردند. حتی داروها هم فرق داشت. داروهای ساخته شده در بخش داروسازی بیمارستان را به کارگران و داروهای ساخت خارج را به کارمندان می‌دادند. اصولاً خود ما هم می‌دانستیم که در صورت مراجعه به دکتر چه داروهایی به ما می‌دهند. خلاصه اگر چه وضع بیمارستان شرکت نفت از بقیه درمان‌گاه‌ها بهتر بود، ولی بخش‌های کارگری و کارمندی آن تفاوت‌های زیادی داشتند. چه از نظر میزان تخصص دکترها و دارو و چه از نظر وضع بستری شدن بیماران و تخت‌خواب‌ها و رسیدگی به مریض‌ها.

مثال دیگر سینماهای کارگران و کارمندان بود. در آبادان سینما تاج مخصوص کارمندان بود که حتماً بایستی با کراوات و کت و شلوار وارد آن می‌شدند. یک سینما هم بود به نام سینما بهمن شیر که کارگران و خانواده‌هایشان به آن می‌رفتند. هر دو سینما متعلق به کنسرسیون بود. سینما بهمن شیر روباز بود و سقف نداشت. دیوارهایش کوتاه بود. خیلی کم صندلی داشت و اکثراً تماشاگران حلب ۲۰ لیتری با خود می‌بردند و روی آن می‌نشستند.

علاوه بر آن کارمندان یک باشگاه جداگانه هم داشتند به نام باشگاه آیکس که کارگران را در آن راه نمی‌دادند. خلاصه آفریقای جنوبی دیگری درست کرده بودند؛ منتهی نه بر مبنای رنگ پوست، بلکه بر مبنای کارمندان و کارگران. آن چنان وضعی به وجود آورده بودند که بعضی از کارگران که می‌خواستند عروسی کنند، وقتی از شغلشان می‌پرسیدند، خجالت می‌کشیدند بگویند کارگر. وضعی پیش آورده بودند که طرف نفی شخصیت واقعی خود را می‌کرد و از کارگر بودن خودش شرم‌منده بود.

در محیط کار خطرات زیادی کارگران را تهدید می‌کرد. اصولاً شرایط کار در صنعت نفت و به خصوص در پالایشگاه‌ها بسیار سخت بوده و هست. به خصوص برای کارگران تعمیرکار دستگاه‌ها و کارگران ساده. کارگران تعمیرات می‌بایستی راه‌های درون تمامی لوله‌هایی را که

وارد دستگاه‌های تصفیه می‌شوند ببینند و به اصطلاح آن‌ها را بلنک کنند. این کار خود خطرات زیادی را به همراه داشت. احتمال گاززدگی فراوان بود. امکان آتش‌سوزی و سوختگی توسط مواد داغ و اسیدی زیاد بود. اگرچه لباس‌های ایمنی و دست‌کش و لباس‌های پلاستیکی مخصوص کار با اسید وجود داشت، ولی استفاده از همه این لباس‌ها در گرمای ۴۰ تا ۴۵ درجه آبادان به علاوه درجه حرارت بالای دستگاه‌ها در ابتدای خاموش کردن آن‌ها، ممکن نبود. به علاوه از آن‌جا که کارگران از پشت عینک ایمنی خوب نمی‌دیدند و با دست‌کش‌های پلاستیکی کار خوب پیش نمی‌رفت، ناچار می‌شدند از خیر وسایل ایمنی بگذرند. این موضوع البته خطرات زیادی را به دنبال داشت. من خود شاهد سوختن، گاززدگی و اسیدپاشیدن روی کارگران زیادی بوده‌ام.

پس از بستن لوله‌های ورودی دستگاه‌ها و بازکردن درب‌های ورودی برج‌های تقطیر و کوره‌های حرارتی، تازه ظافت اولیه این دستگاه‌ها توسط کارگران ساده شروع می‌شد که برای آنان مصیبتی بود. کارگران ساده بایستی با نردبان‌های فلزی تاشو که وسط آن‌ها میله‌های آلومینیومی بود و با طناب به هم وصل شده بودند، از بالای برج‌های تقطیر وارد برج‌ها شده و داخل آن‌ها را تمیز می‌کردند. آن‌ها باید تا پایین برج‌ها که ارتفاعشان ۲۰ تا ۵۰ متر بود، می‌رفتند و تمیز می‌نمودند. بارها اتفاق افتاد که به خاطر آن که یکی از لوله‌های ورودی به این برج‌ها بسته نشده بود و یا به علت خرابی بعضی از شیرهای ورودی به برج‌ها، گاز وارد برج‌ها می‌شد و باعث خفگی کارگران بسیاری می‌گردید. اصولاً پاک کردن این برج‌ها که بدنه‌شان از دوده‌های نفت پوشیده شده و چرب است، در درجه حرارت بالا، کار بسیار طاقت‌فرسایی بود. این کار با قلم و چکش یا دستگاه چکش هوایی صورت می‌گرفت. این کار چنان سخت بود که معمولاً هر یک یا دو ساعت یک بار، کارگران جای خود را عوض می‌کردند و کارگران جدیدی برای پاک کردن دستگاه‌ها و برج‌های تقطیر به داخل آن‌ها می‌رفتند.

همین مسئله برای کارگران تعمیرات نیز وجود داشت، چرا که پس از ظافت اولیه کارگران تعمیرات به درون برج‌ها می‌رفتند و قطعات درون آن‌ها را باز می‌کردند و به بیرون می‌فرستادند. در بیشتر مواقع لازم بود قطعات درون برج‌های تقطیر با دستگاه‌های برش که با گاز و اکسیژن کار می‌کردند، بریده شده و سپس به خارج فرستاده شوند. این کار خطرناک بود زیرا اگر در بخشی از برج هنوز گاز باقی مانده بود، به یک باره داخل برج آتش‌سوزی می‌شد و

کارگران دچار سانحه می‌گشتند.

کار با دستگاه‌های چکش و قلم که با هوا کار می‌کردند، با سروصدای بسیاری که در برج‌های آهنی به وجود می‌آورد، باعث سنگینی گوش می‌شد. از طرف دیگر گرد و غبار بیرون آمده از درز جوش‌کاری‌های کهنه که همه به مواد نفتی آغشته بود، باعث تنگی نفس و خرابی ریه‌های اکثر کارگران می‌شد.

کار در دستگاه‌ها و اصولاً قسمت اسیدسازی پالایشگاه‌ها نیز که خود حکایت اسفناکی بوده و هست، زیرا در بهترین حالت که تمامی دستگاه‌ها با آب جوش و بخار شسته شده باشند و لایه سربی درون دستگاه‌ها به دور ریخته شده باشد، باز هم برداشتن جوش‌کاری‌های کهنه با قلم و چکش هوایی، باعث گرد و غبار اسیدی و حشتناکی می‌گردد. این گرد و غبار به حدی است که حتی اگر انسان ماسک ایمنی هم داشته باشد، باز مقادیر زیادی گرد اسید به درون ریه و بینی و چشم و معده‌اش وارد می‌شود. انسان مدت‌ها مزه غذا را نمی‌فهمد و همواره یک مزه ترشی در دهانش وجود دارد.

من کارگر تعمیرات پالایشگاهی را سراغ ندارم که سنش به ۷۰ رسیده باشد. آن‌ها که خیلی خوش شانس بوده‌اند، حداکثر تا ۶۵ سالگی زنده بوده‌اند، مگر در موارد بسیار استثنایی و نادر.

در آبادان در آن سال‌ها، مسائل ایمنی آن‌چنان مهم قلمداد نمی‌شد و کارمندان به آن بهای لازم را نمی‌دادند. همین مسئله باعث می‌شد که تا سال ۴۶ که من در آبادان کار می‌کردم تعداد زیادی از کارگران به خاطر سهل‌انگاری مسئولین در آتش‌سوزی‌ها، گازگرفتگی‌ها و سقوط از بلندی جان خود را از دست بدهند. تعداد بیشتری دچار سوانح ناشی از کار می‌شدند و ناقص‌العضو گردیده و یا برای مدتی طولانی در بیمارستان بستری می‌شدند.

ما همواره - و به خصوص هنگام تعمیرات کلی - سوانح زیادی داشتیم. به یاد دارم که شاید بیش از ده‌بار تعدادی از کارگران هنگام تعمیرات کشته شده‌اند. یک بار به خاطر سهل‌انگاری مسئولین ایمنی پالایشگاه، ۷ نفر از بناها که مسئول‌شان مهدی نامی بود، کشته شدند. جریان از این قرار بود که مسئولین ایمنی لوله‌های گاز را پیش از تعمیرات بازرسی نکرده بودند و درون لوله‌ها گاز وجود داشت. بناها روی سقف دستگاه شماره ۶۰ کار می‌کردند که به یک‌باره بر اثر نشست گاز و جوش‌کاری، دستگاه شعله‌ور شد و همه بنا زغال شدند. چندبار دیگر هم در دستگاه‌ها آتش‌سوزی شد و تعدادی جان باختند. البته از اواخر

سال‌های ۴۰ به بعد مسائل ایمنی کارکنان بیشتر در نظر گرفته می‌شد و از تعداد سوانح کاسته شد.

تا سال ۱۳۴۰ من حرکت و یا اعتراض جمعی‌ای را از طرف کارگران به یاد نمی‌آورم. ممکن است بعضی از قسمت‌ها اعتراض می‌کردند، ولی در همان قسمت‌ها حل‌وفصل می‌شد و خبرش به بیرون درز نمی‌کرد. از سال ۴۰ به بعد مسئله نماینده کارگران مطرح شد و از سال ۱۳۴۱ کارگران قسمت‌ها برای خود نماینده‌ای انتخاب می‌کردند. مثلاً آن موقع از تعمیرات پالایشگاه فردی به نام بُلغریزاده را انتخاب کردیم و در قسمت پخش واقف انتخاب شد. بعداً از تعمیرات عمومی انتخاب شد. انتخاب نماینده بازگویی خواسته‌ها و مشکلات را از طرف کارگران به دنبال داشت که کم‌کم این خواسته‌ها شکل جمعی به خود گرفت. اما هنوز اجازه نمی‌دادند سندیکا یا اتحادیه‌ای به وجود بیاید. در سال ۱۳۴۳ اولین نشست پیمان‌های دسته‌جمعی کارکنان نفت برگزار گردید. در همان سال جمع نمایندگان برای امضای قرارداد به تهران آمدند که پس از بازگشت، زمزمه ایجاد سندیکا در صنعت نفت شنیده می‌شد.

### کار و فعالیت در پالایشگاه تهران

در اواخر سال ۱۳۴۶ حدود ۴۰۰ نفر را از پالایشگاه آبادان انتخاب کردند که برای راه‌اندازی پالایشگاه تهران به این شهر منتقل شوند. من هم جزو این عده بودم. هیچ‌کدام از ما راضی به انتقال نبودیم و همه تصمیم گرفته بودیم که به تهران نرویم. شرکت نفت هرچه فشار آورد که ما را به تهران بفرستد، نتوانست. آخر الامر برای ترغیب ما ۱۲ نفری را انتخاب کردند که دو هفته‌ای به تهران بروند و برگردند و چنان‌چه آن‌ها راضی بودند، همگی به اتفاق به تهران برویم. ما ۱۲ نفر به خرج شرکت نفت به تهران رفتیم، در بهترین هتل اقامت کردیم و از امکانات عالی مجانی استفاده نمودیم. هر روز با ماشین‌های آخرین سیستم ما را به نقاط دیدنی می‌بردند و شب‌ها هم در شکوفه‌نو و رستوران‌های مجلل از ما پذیرایی می‌کردند. پس از دو هفته به آبادان برگشتیم. همه را در باشگاه کارمندان جمع کردند و چند نفری مأمور شدند که صحبت کنند. یکی از بچه‌ها گفت تهران شهر خیلی خوبی است و بسیار بزرگ است و محل تفریح زیاد دارد و این دو هفته به همه خوش گذشته است ولی اگر ماهی ۳۰ هزار تومان حقوق بگیریم، می‌شود در آن‌جا زندگی کرد. (در آن موقع متوسط حقوق ۱۵۰۰ تومان در ماه بود). پس از آن جلسه به هم خورد و شرکت نفت آن نتیجه دل‌خواه را از خرجی که کرده بود،

نگرفت. بالاخره گفتند ورود آن ۴۰۰ نفر به پالایشگاه آبادان ممنوع است و بایستی خودشان را به کارگزینی پالایشگاه تهران معرفی کنند. در همین اثناء تعدادی هم داوطلب کار در تهران بودند که آن‌ها را به تهران فرستادند و عکس آن‌ها را در نشریه صنعت نفت چاپ کردند و به عنوان سفیران حسن نیت معرفی شدند. اما این تبلیغات بی نتیجه ماند و ما قبول نکردیم که به تهران برویم. پس از آن یک نامه از طرف ساواک به آدرس منزل‌های کارگران فرستاده شد که اگر ظرف یک هفته خود را به کارگزینی پالایشگاه تهران معرفی نکنید، ضمن این که اخراج هستید، تحت پیگرد قانونی نیز قرار خواهید گرفت. بعد از این جریان ما با هم مشورت کردیم و قرار شد همه به تهران برویم.

ورود ما به تهران مصادف بود با سرمای شدید و برف و یخبندان که برای ما واقعاً زجرآور بود. ما که در آبادان اصلاً برفی به چشم ندیده بودیم، زندگی در تهران برای ما خیلی مشکل بود. از بدو ورود به تهران در پالایشگاه مستقر شدیم. چرا که اولاً جایی نداشتیم، ثانیاً چون بیشتر وقت مان مشغول کار بودیم، اصلاً نمی‌شد به شهر رفت و برگشت. پالایشگاه هم وسیله نقلیه درستی نداشت. در سالن بسیار بزرگی که بعداً تعاونی مصرف شد، تخت و تشک گذاشته بودند و می‌خوابیدیم. در ۲۴ ساعت حدوداً ۶ تا ۸ ساعت استراحت می‌کردیم و بقیه‌اش را مشغول کار بودیم که بابت آن اضافه کاری می‌گرفتیم. دل‌خوشی‌مان این بود که به دست خودمان پالایشگاه را راه می‌اندازیم، چون شرکت‌های خارجی برای راه‌اندازی چند میلیون دلار خواسته بودند. ما می‌خواستیم پالایشگاه را با مخارج کمتر و در زمان کوتاه‌تری راه‌اندازی کنیم. این را افتخاری برای خود می‌دانستیم. شب و روز در سرمای زمستان کار می‌کردیم تا بالاخره در نوروز ۴۷ بخش اول را راه‌اندازی کردیم و پالایشگاه به طور آزمایشی شروع به کار کرد.

مسئولین شرکت نفت می‌خواستند همان بساط آبادان را در تهران نیز پیاده کنند و تبعیض‌ها را همچنان حفظ نمایند. از این رو دو تا رستوران درست کردند؛ یکی خارج از پالایشگاه و جنب اداره مرکزی برای کارمندان و دیگری داخل پالایشگاه مخصوص کارگران. اما نتوانستند این جدایی را به وجود بیاورند. در ابتدا اتوبوس‌ها را نیز جدا کرده بودند که این موضوع مورد اعتراض قرار گرفت و اتوبوس‌های کارگران و کارمندان یکی شد. پس از راه‌اندازی کامل پالایشگاه و افتتاح آن توسط شاه، مسئولین معادل دو ماه پاداش به همه کارمندان دادند، ولی به کارگران هیچ پاداشی ندادند. این موضوع باعث اعتراضات شدیدی

شد. یک روز هم جلوی رستوران اعتصاب غذا صورت گرفت. بالاخره پذیرفتند به کارگران نیز پاداش بدهند. کم کم مسئله مسکن مطرح شد چون کرایه‌ها بالا بود و هر روز با صاحب‌خانه‌ها درگیری داشتیم. ما به طور جمعی، مثلاً ۵ تا ۱۰ نفر در یک خانه زندگی می‌کردیم و مشکلات زیادی با همسایه‌ها و صاحب‌خانه‌ها به وجود می‌آمد. از این رو مسئله مسکن یکی از مشکلات اساسی بود و خیلی سریع به یک خواست عمومی مبدل شد. بالاخره کارگران طوماری نوشتند و این مسئله را با مسئولین در میان گذاشتند و برای اولین بار وام مسکن به کارگران دادند. در ابتدا مبلغ وام ۲۰ هزار تومان بود که بعداً به ۳۰ هزار تومان رسید. در اثر پیمان‌های دسته‌جمعی مرتب مبلغ آن بالا رفت تا سال ۵۸ که به ۳۰۰ هزار تومان وام بدون بهره افزایش یافت.

مشکلات اولیه ما در تهران به اندازه‌ای بود که احتیاج به داشتن سخنگو و نماینده کاملاً حس می‌شد. از این رو کارگران این بحث را در میان خود داشتند که نماینده‌ای انتخاب کنند. در همین موقع یکی از کارگران آتش‌نشانی به نام لم‌یزرع را که از کارگران قدیمی پالایشگاه آبادان بود، به قسمت حفاظت منتقل کردند و او را گذاشتند مسئول درب ورودی پالایشگاه که خروج و ورود کارگران را کنترل کند. در آن موقع هرکس دیرتر از موعد مقرر وارد پالایشگاه می‌شد، به ازاء هر ربع ساعت، یک ساعت از حقوقش کسر می‌شد. و یا چنان‌چه می‌خواست زودتر بیرون برود بایستی فرم مخصوصی از رئیس قسمت می‌داشت و با اجازه او خارج می‌شد. آقای لم‌یزرع که نگرانی جدید بود، به کارگران سخت نمی‌گرفت. هرکس دیر می‌آمد، می‌گفت مسئله‌ای نیست برو داخل و یا اگر کسی می‌خواست بدون اجازه رئیس قسمت زودتر برود، کاری به وی نداشت. این امر باعث شد که لم‌یزرع ظرف چندماه محبوبیتی به دست بیاورد و اکثراً فکر می‌کردیم آدم خوبی است و در هنگام معرفی نماینده به وزارت کار، او را معرفی کردیم. بالاخره او به عنوان اولین نماینده کارگران پالایشگاه تهران انتخاب شد. بعدها متوجه شدیم که اصولاً انتقال او از قسمت آتش‌نشانی به حفاظت پالایشگاه، با نقشه قبلی و با طراحی سرگرد بازنشسته عقداتی که برادرش رئیس کل پالایشگاه ایران بود، صورت گرفته است. آن دست و دل‌بازی‌هایی هم که لم‌یزرع زمان تصدی‌اش در جلوی درب پالایشگاه صورت می‌داد، با توافق حفاظت پالایشگاه بود.

پس از آن که لم‌یزرع نماینده شد، در مذاکرات پیمان‌های دسته‌جمعی که هر دو سال یک بار صورت می‌گرفت، شرکت کرد. در گرماگرم مذاکرات نمایندگان دیگر قسمت‌ها به

پالایشگاه آمدند و گفتند این نماینده‌ای که شما فرستاده‌اید تماماً از کارفرما حمایت می‌کند و خواسته‌های ما و بقیه نمایندگان را در نظر نمی‌گیرد. ما همگی عصبانی شده و او را در رستوران استیضاح کردیم و نامه‌ای نوشتیم که این شخص نماینده ما نیست. ولی چون در حال انعقاد پیمان بودند، وزارت کار اطلاعیه‌ای داد که پس از پایان پیمان دسته‌جمعی می‌توانید او را عوض کنید. در هر صورت آن سال پیمان با بهبودی‌های ناچیزی بسته شد. پس از آن نامه‌ای تهیه کرده و خواهان تجدید انتخاب نماینده کارگران شدیم. در همین اثناء دو نفر از کارگران قدیمی انبار نفت ری را به پالایشگاه منتقل کردند. یکی از آن‌ها را در انبار ابزار گذاشتند که هر روز صبح کارگران به او مراجعه می‌کردند و ابزار کار آن روز را می‌گرفتند و بعد از ظهر دوباره ابزارها را تحویل می‌دادند. یعنی اکثر کارگران با او در تماس بودند. این فرد ناصر اسدی نام داشت. فرد دیگری چگینی بود که به آتش‌نشانی رفته بود. این دو نفر، به خصوص ناصر اسدی، از روزی که وارد پالایشگاه شدند، مسئله اختلاف بین کارگران آبادانی و تهرانی را علم کردند. به خصوص این که در آن سال‌ها حدود ۲۰۰ کارگر جدید نیز در تهران استخدام شده بودند که اکثراً کارگران کارگاه‌های مختلف از قبیل تراش‌کاری، برق‌کاری و جوش‌کاری بودند و تازه داشتند کار در پالایشگاه را فرا می‌گرفتند. اسدی با مطرح کردن مسئله کارگران آبادانی و تهرانی و ایجاد دودستگی در میان آن‌ها، در بین کارگران جدیداً استخدام‌شده محبوبیتی کسب کرده بود. در همین اثناء ما هم قرار بود تجدید انتخابات کنیم. ترتیب انتخابات بدین صورت بود که اول بایستی یک چهارم از کارگران طی نامه‌ای به وزارت کار می‌نوشتند که فردی را کاندید نمایندگی می‌کنند. بعد این شخص بایستی یک فرم چهار صفحه‌ای از وزارت اطلاعات را پر می‌کرد. در این فرم سؤالات متعددی مطرح شده بود. مثلاً این که آیا تاکنون دستگیر شده‌اید، به زندان رفته‌اید، اسم تمامی فامیل درجه اول و دوم خود را بنویسید. آیا در فامیل شما کسی ارتشی هست، از دوستان نزدیک شما کسی به زندان رفته است و سؤالات دیگر. ۴۵ روز پس از فرستادن فرم، اگر وزارت کار (و در اصل ساواک) کاندید شدن فرد مذکور را تأیید می‌کرد، اسم شخص را در لیست کاندیداهای نمایندگی می‌گذاشتند و ۱۵ روز بعد انتخابات می‌شد. ما در آن مقطع فکر کردیم که اگر یکی دو نفر را کاندید کنیم، حتماً ساواک صلاحیت نمایندگی آن‌ها را تأیید نمی‌کند. لذا تصمیم گرفتیم ۱۸ نفر را کاندید کنیم و تا دو سه روز قبل از انتخابات مطرح نکنیم که کاندیدای اصلی چه کسی است. در عین حال به دروغ شایع کردیم که فرد دیگری کاندید اصلی است. بعد از چند روز صلاحیت همه کاندیداها آمد

به جز همان یک نفر که ما شایع کرده بودیم، کاندید اصلی است. چند روز مانده به انتخابات، برای کاندیدای اصلی که من بودم، تبلیغ شد و بالاخره من ۵ برابر بیشتر از اسدی رأی آوردم و به عنوان نماینده کارگران پالایشگاه انتخاب شدم.

نکته جالب و مهم در مورد رابطه نماینده با کارگران نفت این بود که نماینده باید دائماً حساب پس می‌داد. کارگران نمی‌گذاشتند نماینده به حال خودش رها شود، مرتب ناچارش می‌کردند که جواب‌گو باشد، نمی‌گذاشتند مثلاً یک ماه برود و بیدایش نشود. برای این که قضیه بهتر روشن شود، یک مثال می‌زنم: پس از آن که من انتخاب شدم، باید حدود یک ماه صبر می‌کردم تا کارت نمایندگی‌ام از وزارت کار بیاید. اما در همان ۱۵ روز اول آقای خرم‌نیا که در کارگاه مرکزی پالایشگاه آبادان جلوی شاه را گرفته بود، با نامه‌ای بلند بالا به سراغ من آمد. تیر نامه چنین بود: "خواسته فوری زحمت‌کشان نفت". نامه چهار صفحه‌ای او دقیقاً مشخص می‌کرد که نویسنده یک فرد چپ است و مسائل را از دید چپ مطرح کرده بود. من گفتم، بگذار کارت نمایندگی من بیاید، بعد شروع به حرکت کنیم. گفت: این جا جوجه را آخر پاییز نمی‌شمارند! این موضوع نشان می‌داد که خرم‌نیا و کارگران دیگر از نمایندگان‌شان توقع فعالیت و دفاع از حقوق کارگران را داشتند و نماینده را به حال خودش رها نمی‌کردند. به هر صورت پس از مشورت با بچه‌ها به این نتیجه رسیدیم که نامه را ببرم و با نمایندگان دیگر بخش‌های نفت در تهران مطرح کنم و از آن‌ها نیز امضاء بگیرم. در آن وقت در تهران اتحادیه کارگران نفت شمال به ثبت رسیده بود و فردی به نام هاشم سربی دبیر آن بود. محل اتحادیه در سازمان کارگران، خیابان ابوریحان (محل خانه کارگر فعلی) بود. اتحادیه مذکور فقط روی کاغذ وجود داشت و هیچ‌گونه فعالیت بیرونی نداشت و اصلاً کارگران از وجود آن بی‌خبر بودند. من به سازمان کارگران رفتم و نامه را در جمع نمایندگان بخش‌های مختلف صنعت نفت خواندم و از آن‌ها خواستم که نامه را امضاء کنند. نماینده بخش گاز (درویش)، اداره مرکزی (قدرتی) و انبار نفت ری (حاتمی) نامه را امضاء کردند و بقیه امضاء نکردند. چند روز تلاش برای امضاء کردن نماینده بخش و نماینده رانندگان اداره مرکزی هم بی‌نتیجه ماند. ناچاراً نامه را با همان امضاءها به وزارت کار دادم فتوکی آن را به شرکت نفت و ساواک فرستادم، چند روز بعد از ساواک شهری مرا خواستند و پس از صحبت زیاد گفتند این نامه بودار است و چرا با چنین انشایی نوشته‌ای و تو هنوز کارت نمایندگی‌ات از وزارت کار نیامده. در جواب گفتم من را به عنوان نماینده انتخاب کرده‌اند و خود را رابط بین کارگران و شرکت نفت می‌دانم. من

هر چه بگویند، منتقل می‌کنم و کاری به بد و خویش هم ندارم. خلاصه پس از صحبت‌های بسیار درباره "حفظ صنعت بزرگ کشور" و از این حرف‌ها گذاشتند از ساواک بیرون بیایم. در هر صورت منظورم از توضیح مثال بالا این بود که کارگران دائم نمایندگان را به زیر هم می‌کشیدند. از طرف دیگر رژیم هم سعی می‌کرد با تمام وسایل ممکن نمایندگان را از کارگران جدا کند و به خدمت خودش در بیاورد. می‌خواستند نماینده‌ها را از محیط کار جدا کنند و در "سازمان کارگران" سرگرم کنند. بعد هم نسبت به این که نماینده چقدر خوش رقصی کند به او پست و مقامی می‌دادند. اگر خیلی چاپ‌لوس بود، نماینده مجلسش می‌کردند؛ کمی پایین‌تر مثلاً می‌شد عضو شورای عالی کار و یا عضو شورای حل اختلاف. پایین‌تری‌ها شاید به عنوان نماینده سالی یک‌بار به کنفرانس سازمان بین‌المللی کار در ژنو می‌رفتند؛ یک مقدار پول می‌گرفتند، برای خودشان می‌گشتند و می‌آمدند. بدبخت‌های‌شان هم در بازرسی کار استخدام می‌شدند. آن‌ها می‌رفتند کارخانه‌ها را بازرسی می‌کردند و رشوه‌ای از کارفرما می‌گرفتند که گزارش‌های خوبی بنویسند. خلاصه به شکلی سعی می‌کردند نماینده کارگران را تطمیع کنند و از کارگران جدا نمایند. به این ترتیب نماینده هم از طرف کارگران و هم از طرف شرکت نفت و رژیم تحت فشار بود و نمی‌توانست هم به نعل بزند و هم به میخ. باید طرف یکی از آن‌ها را می‌گرفت. راه میانه‌ای وجود نداشت.

مدتی بود که ما به این فکر افتاده بودیم که نماینده کارگاهی کافی نیست. چون اگر قرار بود نماینده کارها را به شکل فردی پیش ببرد، امکان ضربه‌پذیری‌اش زیاد بود و نمی‌توانست همه مسائل و خواسته‌های کارگران را بازگو کند. به همین دلیل فکر کردیم بهتر است سندیکایی وجود داشته باشد. در آن موقع یعنی در سال ۴۷، در انبار نفت ری یک سندیکای واقعی وجود داشت که نمایندگان از کارگران مبارز بودند. ما با بچه‌های سندیکای انبار نفت ری تماس گرفتیم، گفتند سندیکا جلسه دارد و شما هم می‌توانید در آن شرکت کنید. ما هم بعد از ظهر یک روز دسته‌جمعی به جلسه سندیکای انبار نفت ری رفتیم. در آن زمان هنوز لم‌پرز نماینده پالایشگاه بود. در جلسه مادر یکی از نمایندگان کارگران که زندانی شده بود، صحبت می‌کرد و کارگران را به باد ناسزا گرفته بود که پسر به خاطر شما زندان رفته و حالا همه شما ساکت نشسته‌اید و حرکتی نمی‌کنید! یکی از نمایندگان برای صحبت بلند شد و کنار تخته سیاه رفت. روی تخته یک مثلث کشید و در رأس آن نام نخست‌وزیر و اقبال و روسا را نوشت و در پایین کارگران را. سپس گفت تنها راهی که ممکن است وضع ما بهتر شود این است: آن‌گاه تخته سیاه

را بلند کرد و وارونه آویزان کرد به طوری که کارگران بالا و بقیه پایین قرار گرفتند. در هر صورت ما همه اظهار کردیم که می‌خواهیم عضو سندیکای انبار نفت ری شویم و فرم عضویت گرفتیم که به بقیه نیز بدیم و هفته آینده به سندیکا بیاوریم. هفته بعد که مراجعه کردیم، چند مأمور ساواک جلوی در ایستاده بودند و گفتند: سندیکا منحل شده و نمایندگان سندیکا که خراب‌کار و کمونیست بوده‌اند، دستگیر شده‌اند. شما هم دیگر به این‌جا مراجعه نکنید. بعداً فهمیدیم، دبیر سندیکا (عزیزی) را به شاه‌رود تبعید کرده و دو نفر دیگر را به زندان انداخته‌اند. پس از آن که سندیکای انبار نفت ری را ممنوع کردند، ما تصمیم گرفتیم خودمان سندیکا درست کنیم. بالاخره در سال ۵۰ سندیکای کارگران پالایشگاه تهران را بنا نهادیم و کارگران بیمانی و ساختمانی را هم عضو سندیکا کردیم. اما پس از آن که سندیکا درست شد هم روابط و مبارزات مخفی کارگران هم‌چنان وجود داشت. هسته مرکزی حرکت کارگران نفت به طور کلی و پالایشگاه تهران به طور خاص را تعداد محدودی تشکیل می‌دادند که طی سال‌ها مبارزه اعتماد کارگران را جلب کرده بودند. این عده به طور جمعی تصمیم می‌گرفتند و با هم ارتباط مشخص داشتند. این ارتباط به معنی یک رابطه سازمانی و تشکیلاتی نبود، بلکه بر سر مسائل کارگری بود و حتی می‌شود گفت با هم رابطه‌ای عاطفی و خانوادگی داشتند.

### برخی مشکلات و دستاوردهای کارگران

در این سال‌ها چند مشکل عمده وجود داشت. یکی مشکل طرح طبقه‌بندی مشاغل بود که با درگیری‌ها و اعتراضات زیاد توانستیم تمامی کارگران پالایشگاه را در رتبه حقوقی ۶ به بالا قرار دهیم. کارگران آتش‌نشانی، بنا، نجار و نقاش نیز توانستند به رتبه‌های ۹ و ۱۰ ارتقاء یابند. مشکل حمام کارگران هم برطرف شد. قضیه این‌طور بود که طبق قانون کار بایستی برای هر سه نفر که با هم از کار مرخص می‌شوند، یک دوش آب گرم وجود داشته باشد. با توجه به تعداد زیاد کارگران حمام جدیدی با دوش‌های زیاد و رخت‌کن و صندوق‌های لباس ساخته شد. مشکل دیگر مسئله توزیع لباس کار، کفش ایمنی، دست‌کش، صابون و غیره بود. قبلاً کفش سالی یک بار، لباس کار ۶ ماهی یک بار، دست‌کش ۳ ماه یک بار و صابون ماهی چهار عدد می‌دادند. اما با قرارداد جدیدی که بستیم، قرار شد مسئولین هر قسمت، هر موقع که صلاح دیدند برای کارگران تقاضای وسایل ایمنی کنند. با این ترتیب محدودیت سابق برطرف گردید.

مشکل دیگر اختلاف مزایا بین کارگران و کارمندان طبق قوانین پرسنلی شرکت نفت بود. مثلاً به کارمندان وام برای خرید ماشین می دادند، کارمندان بورس تحصیلی می گرفتند، فوق العاده استشمام گازهای سمی دریافت می کردند، فوق العاده مسکن و ایاب و ذهاب به آن‌ها تعلق می گرفت، از حق مرخصی نسبت به سنوات خدمت به میزان بالاتری استفاده می کردند، به هر دکتر شخصی که دوست داشتند مراجعه می کردند و پول نسخه و ویزیت را از حساب داری پالایشگاه می گرفتند و چند مورد دیگر. این تبعیضات را در جلسات پیمان دسته جمعی سال ۵۲ مطرح کردیم که گفته شد چون تنها مربوط به پالایشگاه هاست، بایستی در همان جا مورد بحث و بررسی قرار گیرد. پس از آن با گذاشتن جلسات متوالی و دنبال کردن این موضوع، اکثر تبعیضات برطرف شد و تمام فوق العاده‌ها به کارگران نیز پرداخت گردید. مسئله مراجعه به دکترهای شخصی برای کارگران نیز مجاز شد.

موضوع دیگر این بود که شرکت نفت برای زیر فشار قراردادن نماینده کارگر یا دبیر سندیکا همواره مطرح می کرد که نماینده سندیکا باید سر کار خود حاضر باشد و کار کند و فقط هفته‌ای یک روز با اجازه رئیس قسمت دنبال کار کارگران برود. در زمان لم یزرع این محدودیت وجود نداشت و لم یزرع گاهی چند روزی اصلاً در پالایشگاه پیدایش نمی شد و تازه روزی ۴ ساعت هم اضافه کاری به او می دادند. این محدودیت واقعاً دست و پای نماینده را می بست چرا که نمی توانست به دنبال مسائل کارگران باشد و در وقت اداری مسائل را دنبال کند. برای آن که به کارفرما نقطه ضعفی نشان داده نشود، تصمیم گرفتم لباس کار پوشیده و مشغول کار شوم. اما از طرف دیگر با مشورت با بقیه کارگران، قرار گذاشتیم حداقل روزی ۵۰ نفر از کارگران به هر شکلی که شده به بهانه‌های مختلف اجازه بگیرند که دنبال کارهای اداری خود بروند. از قبیل مسائل مربوط به وام مسکن، بیمه‌های اجتماعی، آموزش و پرورش بچه‌ها، بیمارستان و غیره و مشخصاً قید کنند چون نماینده نمی تواند دنبال کارها باشد ما مجبوریم خودمان برویم. پس از دو هفته رئیس روابط صنعتی دنبال فرستاد و گفت می توانی هفته‌ای دو روز دنبال کار کارگران باشی. من گفتم نمی توانم برای این کارها وقت مشخص کنم، هر وقت لازم بود بایستی بروم وگرنه همان یک روز که در پیمان قید شده، دنبال کارها می روم. بالاخره در پالایشگاه تصویب شد که نماینده می تواند بنا به ضرورت و تشخیص خود هر زمان لازم دید، به دنبال مسائل کارگران برود. بعداً این مسئله در پیمان دسته جمعی هم گنجانده شد.

موضوع مهم دیگر گرفتن محلی برای سندیکا در پالایشگاه بود. طبق قانون کار، سندیکا بایستی مکان فعالیت خود را خارج از محل کار و به خرج خودش تأمین کند. برای همین منظور وزارت کار سازمان کارگران را مجاناً در اختیار سندیکاها قرار داده بود. اما خارج از محل کار، کارگران نمی توانستند فوراً به نماینده دسترسی داشته باشند و از این رو مشکلی برای ارتباط گیری فوری وجود داشت. ما این موضوع را با مسئول روابط صنعتی در میان گذاشتیم و پس از بحث های زیاد و گذشتن مدت زمان طولانی بالاخره او را مجبور کردیم که محلی در اختیار ما قرار دهد. قرار شد من مسئولیت کاری را به عهده بگیرم و محلی به عنوان آن کار در اختیارم قرار داده شود. سه اتاق در روبه روی رستوران کارگران در اختیارم گذاشتند و من از نظر شغلی مسئول دادن وسایل ایمنی و بهداشت به کارگران شدم. یعنی تمامی لباس کارها، دستکش ها، صابون ها، کفش ها و عینک های ایمنی، لباس های ضد اسید و غیره را من بایستی در اختیار کارگران قرار می دادم. نوبت هر کارگری که می شد فرم برایش می نوشتم و می دادم به رئیس قسمت امضاء کند تا کارگر آن را از انبار دریافت دارد و یا قرار بود لباس کار و دستکش و صابون را از انبار تحویل بگیرم و به مسئولین قسمت ها تحویل دهم. این موضوع خود باعث رفع مشکلات و مسائل ایمنی شد و از آن به بعد هر کارگری مشکلی در این مورد داشت، برطرف گردید و طوری شد که حداقل هر ماه یک بار یک دست لباس کار و دستکش به همه داده می شد. به علاوه با فعالیت بسیار قراردادی بسته شد که طبق آن در اول فصل زمستان به هر کارگر دو دست لباس گرم کن زیر، دو جفت جوراب و یک کلاه پشمی و یک کاپشن ضخیم داده شد. تا سال ۵۹ نیز این موضوع ادامه داشت که در این سال به بهانه جنگ قطع گردید. در سال ۵۸ شورای سراسری کارکنان صنعت نفت تصمیم گرفت تمامی سهمیه زمستانی گرم کن های کارگران را به کردستان بفرستد که این امر انجام شد.

من در اصل قرار بود مسئول توزیع وسایل ایمنی و بهداشت کارگران باشم، اما پیشنهاد کردم که چون همه روزه نمی توانم سر کار حاضر شوم، یک دست یار در اختیارم بگذارند. پس از آن روابط صنعتی کارگری را به نام محمد مظفری که ناراحتی کم داشت به من معرفی کرد که قبول کردم. پس از مدتی او مسئول آن کارها شد و من به دنبال مسائل کارگران می رفتم. بعد از انقلاب معلوم شد همین آقای مظفری که از کارگران قدیمی نفت هم بود، برای ساواک کار می کرده و به دستور ساواک بغل دست ما گذاشته شده بود. دیوارهای اتاق هایی که در اختیار سندیکا قرار داده بودند، کوتاه بود و به سقف نمی رسید و صدا به راحتی به اتاق مجاور هم

می‌رفت. یکی از این اتاق‌ها را دفتر سندیکا کرده بودم و کارگران اکثراً برای بازگویی مشکلات‌شان به این دفتر مراجعه می‌کردند و یا تلفن‌هایی می‌شد و صحبت‌هایی مطرح می‌گردید. اصولاً تمامی ارتباطات علنی در همین محل بود و آقای محمد مظفری شاهد و ناظر بود و همه را مو به مو به ساواک گزارش می‌داد. منتهی چون کارگران در قسمت‌های مختلف روابط مخفی خودشان را هم داشتند و اعتصابات و مبارزات از طریق همین ارتباطات مخفی صورت می‌گرفت، کل حرکت ضربه نمی‌خورد و چیز زیادی دستگیر ساواک نمی‌شد.

موضوع دیگری که یادم هست، مطرح کردن خواست ایجاد یک مسجد در پالایشگاه در سال ۵۱ بود. فردی به نام حاج هاشمی که کارگر قدیمی و مذهبی بود، این موضوع را با روابط صنعتی مطرح کرده بود. روابط صنعتی هم مسئله را دنبال می‌کرد که بودجه بگیرد. ما تعداد زیادی کارگر مسیحی، به خصوص آسوری، داشتیم که اکثراً در قسمت داربست‌بندی کار می‌کردند و یا مسئول حمل و نقل بارهای سنگین بودند. با شنیدن آن موضوع، تصمیم گرفتیم نامه‌ای از طرف کارگران مسیحی بنویسیم و در آن قید کنیم که کارگران مسیحی خواهان ایجاد یک کلیسا در پالایشگاه هستند. نامه را دادیم به همه کارگران مسیحی امضاء کردند و به روابط صنعتی فرستادیم. مسئول روابط صنعتی که تا آن زمان موضوع مسجد را با سندیکا در میان نگذاشته بود، پس از دیدن نامه گفت: عده‌ای هم خواهان مسجد شده‌اند. گفتیم این عده چه کسانی هستند و به چه کسی گفته‌اند؟ در جواب ناچار شد بگوید "حاج هاشمی" که من گفتم او یک نفر است که چنین تقاضایی کرده و این‌ها حدود ۱۰۰ نفرند. بنابراین در مرحله اول باید کلیسا ساخته شود. البته خود مسئول روابط صنعتی هم آسوری بود. خلاصه ساختن مسجد هم به فراموشی سپرده شد. فقط ما به حاج هاشمی چند صندوق اضافه دادیم که کتاب‌های مذهبی را در آن جا بگذارد و کارگران اگر خواستند به او مراجعه کنند. بعد از انقلاب حاج هاشمی مسئول ایدئولوژیک - سیاسی ژاندارمری کل کشور شد.

خواست دیگر کارگران افزایش اتوبوس و مینی‌بوس برای ایاب و ذهاب بود. در بعضی از محلات تهران و کرج و سایر ایاب و ذهاب به کارگران داده نمی‌شد و مشکلی برای آنان به وجود آمده بود. سال ۵۰ یکی از کارگران جوش‌کار به نام نوری که در باقراآباد تهران نزدیک بهشت‌زهر زندگی می‌کرد، هنگامی که با موتورسیکلت به سر کار می‌آمد، زیر چرخ یک کامیون رفت و له شد. در همین زمان کارگران با اتوبوس به سر کار می‌آمدند و صحنه سانحه را که در سه راه پالایشگاه اتفاق افتاده بود، می‌دیدند. من شخصاً حالت عصبی بهم دست داده بود

و اصلاً نمی‌دانستم چه کار کنم. در هر صورت آن روز کارهای مربوط به پلیس، ژاندارمری و بردن جسد به پزشکی قانونی انجام گرفت و کار دیگری نشد. اما در پالایشگاه همه از این موضوع با ناراحتی یاد می‌کردند و واقعاً بعضی از کارگران حالت انفجاری داشتند. صبح روز بعد من خیلی زودتر از بقیه و قبل از رسیدن اتوبوس‌ها به پالایشگاه، خودم را به محل توقف اتوبوس‌ها رساندم و به همه کارگران گفتم که کسی از ماشین‌ها پیاده نشود، می‌خواهیم برویم پزشک قانونی و جسد نوری را به بهشت‌زهر بیاوریم. این به معنای تعطیل کردن پالایشگاه بود. هیچ‌کس از اتوبوس‌ها پیاده نشد و فقط نوبت‌کاران سر کارها مانده بودند که آن‌ها هم کارمند بودند. مسئله به گوش حفاظت، روابط صنعتی و رئیس پالایشگاه رسید. از طرف رئیس پالایشگاه در بلندگو اعلام کردند که هرکس سر کار نیاید، برایش غیبت زده می‌شود و در پرونده‌اش هم نوشته می‌شود. اما هیچ‌کس به این موضوع توجه نکرد. به اتفاق تمامی وسایل نقلیه به پزشکی قانونی رفتیم و جسد را به بهشت‌زهر آوردیم. قرار گذاشتیم روز بعد که "سوم" او بود برای خاک‌سپاریش به بهشت‌زهر برویم. آن روز هم برای ختنی کردن صحبت رئیس پالایشگاه، ساعت یک بعدازظهر همه به پالایشگاه آمدیم و در رستوران ناهار خورده و همان جا نشستیم. ساعت ۲/۵ هم به خانه‌های مان رفتیم.

صبح روز بعد نیز برای خاک‌سپاری نوری به طور دسته‌جمعی به بهشت‌زهر رفتیم که این بار عده زیادی از کارمندان و خود رئیس پالایشگاه هم آمدند. من هنوز صحنه خاک‌سپاری این کارگر را به یاد دارم. بچه کوچک دو ساله‌ای داشت که من او را بغل کرده بودم. این بچه با صدای بلند گریه می‌کرد و بابا، بابا سر داده بود. صحنه بسیار غم‌انگیزی بود. به هر حال پس از یک ماه برادر نوری که کشاورز بود، به جای او به استخدام پالایشگاه درآمد که بتواند خرج خانواده نوری را بدهد.

هفته بعد، مادر رئیس حفاظت مرد. در بلندگو اعلام کردند که ماشین حاضر است و هرکس می‌خواهد می‌تواند برای تشییع جنازه او به بهشت‌زهر برود. فوراً به تمامی بچه‌ها گفتیم که هیچ‌کس حق ندارد برود، چون رئیس حفاظت برای تشییع جنازه نوری نیامده بود. این موضوع خیلی سریع به همه گفته شد و کسی نرفت. دیدند اوضاع مایه آبروریزی است. رئیس پالایشگاه دستور داد چند نفر از کارمندان را با یک مینی‌بوس به بهشت‌زهر بفرستند. در هر صورت فوت این کارگر، همبستگی عمیقی در میان کارگران به وجود آورد و حرکت جمعی آنان باعث شد که تا مدت زیادی مسئله تفرقه بین کارگران آبادانی و تهرانی از بین برود. چون

نوری استخدام تهران بود و سرکردگان حرکت جمعی در این رابطه تمامی کارگران قدیمی آبادانی بودند. در همین رابطه توانستیم مشکل کمبود وسایل نقلیه را نیز برطرف کنیم و برای نقاط مختلف تهران و کرج سرویس بگذاریم.

مدتی بعد برادرزاده هاشم سربی دبیر اتحادیه نفت که ساواکی بود را به پالایشگاه آوردند و معاون امور اداری کارگران کردند. مسئول امور اداری کارگران خانمی بود به نام امیدیان که انسان بسیار شریفی بود و در تمام زمینه‌ها با ما کاملاً همکاری می‌کرد. این سربی تازه‌وارد، به دستور عمویش هاشم سربی، در کارها خراب‌کاری می‌کرد. او مرتب برای خراب کردن ما مسئله به‌وجود می‌آورد، از کارگران بهانه می‌گرفت و نمره آن‌ها را بند می‌کرد. و جریمه‌هایی در نظر گرفته بود. خلاصه جاسوس عمویش در پالایشگاه شده بود و از خانم امیدیان هم مرتب پیش رؤسا بدگویی می‌کرد. ما در فکر بودیم که با او چه کار کنیم. قبلاً روزهای چهارشنبه هر دو هفته یک بار حقوق‌ها را در پاکت می‌گذاشتند و کارکنان امور اداری پاکت‌ها را موقع ناهار در رستوران به کارگران می‌دادند. ما تصمیم گرفتیم از سربی زهرچشمی بگیریم. به یک نفر از کارگران به نام مهدی که انسان بسیار شریف و مبارزی بود و تازه استخدام شده بود، گفتیم: ظهر در رستوران سربی را بزن و هر طور شد مسئولیتش با ما. او هم ظهر موقع تقسیم حقوق در رستوران از سربی بهانه گرفت و او را حسابی زد. زیر چشم سربی سیاه، دندان‌ش لق و دهانش خونی شد. خلاصه نمش سربی را با آمبولانس از رستوران بردند و مهدی را برای شش روز از کار معلق کردند تا بعد برایش تصمیم بگیرند. البته او خیالش راحت بود. ما نامه‌ای نوشتیم که سربی به مهدی فحش داده و اول زده توی گوش مهدی و همه کارگران در رستوران هم حاضرند شهادت بدهند. بالاخره مهدی به سر کار برگشت و سندیکا دو برابر حقوق ۶ روز را به او پرداخت کرد. در همین زمان به فکر افتادیم که از آن تاریخ هر کارگری از طرف مسئولین چند روز معلق شود، سندیکا پول دو برابر آن چند روز را به او بدهد. با این عمل مسئله تعلیق کارگران نیز حل شد و بعد از آن در مواقع بسیار کمی کارگران را معلق می‌کردند. بدین وسیله این حربه را هم از دست کارفرمایان گرفتیم. بعد از انقلاب سربی اسم خود را به "دستغیب" تغییر داد. او به شیراز رفت و چون خواهرزاده آیت‌الله دستغیب بود، رئیس امور اداری ((پالایشگاه شیراز)) شد.

علاوه بر این‌ها سندیکا یک سری کارهای اجتماعی دیگر هم می‌کرد که اشاره‌ای به آن‌ها نمی‌کنم. سندیکا هفته‌ای یک بار در رستوران و هر دو هفته یک بار در باشگاه کارگران

برنامه می‌گذاشت و در آن‌جا درباره مسایل مختلف صحبت می‌شد. همین‌طور تورهای گردش می‌گذاشت و اتوبوس می‌گرفت که کارگران بروند و کارخانه‌های دیگر را بازدید کنند. ما هر دو هفته یک بار به کارخانه‌های دیگر می‌رفتیم. همه زیر و بم حقوق‌ها و وضعیت کارگران کارخانه‌های دیگر را می‌دانستیم. یک عده مأمور بودند و می‌پرسیدند هر کارخانه‌ای چه قدر کارگر دارد، مشکلات‌شان چیست و غیره. همه این اطلاعات در پرونده‌های سندیکا موجود بود. ابتکار دیگری که صورت گرفت این بود که هر چند وقت یک بار بچه‌های کارگران را سر کار می‌آوردند. ما هر بار حدود ۶۰-۵۰ تن از فرزندان کارگران را سوار اتوبوس می‌کردیم و به سر کار می‌آوردیم. بچه‌ها می‌دیدند که مثلاً پدرشان از تاور (برج تغذیه) بیرون می‌آید و کاملاً سیاه و قیری است. آن‌ها می‌دیدند که شرایط کار خیلی سخت است و پدران‌شان چه زحمت‌هایی باید بکشند. این مسائل باعث شده بود که رابطه تنگاتنگی بین خانواده‌های کارگران و محیط کار به‌وجود بیاید. از این زاویه احترام بچه‌ها به پدر و مادرها بیشتر شده بود.

نکته دیگر این بود که با همکاری خانم امیدیان از تعدادی از دانشجویان دعوت کردیم به بچه‌های کارگران درس بدهند. دانشجویان تابستان‌ها در خانه حدود بیست تا از کارگران کلاس درس می‌گذاشتند. از این کار خیلی استقبال شد و نتیجه‌اش هم برای بچه‌های کارگران خوب بود. پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها هم کارگران و خانواده‌های‌شان به اتفاق دانشجویان به گردش می‌رفتند. به این شکل پیوندی بین کارگران نفت و دانشجویان به‌وجود آمده بود.

در مجموع مشکلات مختلفی که در پالایشگاه تهران وجود داشت و این واقعیت که ما را از آبادان به زور ساواک به تهران آورده بودند، باعث شده بود که کارگران همواره حالت تهاجمی داشته باشند. کوچک‌ترین مسئله‌ای باعث اعتراض آنان می‌شد. در اوایل اعتراضات بیشتر به صورت نوشتن طومار و تحریم غذای رستوران بود. بعد از مدتی به این فکر افتادیم که چرا غذای رستوران را نگیریم و گرسنگی بکشیم؟! گفتیم: ظهر به رستوران می‌آییم، غذا می‌خوریم و بعد به سر کار نمی‌رویم. به این ترتیب در سال‌های ۴۷ و ۴۸ چندین بار بعد از خوردن غذا، به سر کار برگشتیم و در واقع چند ساعت اعتصاب کردیم. بعد از آن هم اعتصابات یک روزه و چندروزه می‌کردیم. در سال ۴۹، ۵۰ و ۵۲ چندین بار اعتصاب یک روزه تا پنج روزه شد. خواسته‌های اعتصابات از بین بردن مشکلاتی بود که قبلاً به آن‌ها اشاره کردم. خواسته‌هایی از قبیل برطرف کردن تبعیض بین کارمندان و کارگران، افزایش دستمزد،



فوق العاده مسکن، فوق العاده ایاب و ذهاب، فوق العاده استنشام گازهای سمی، بهبود وضع رستوران کارگران، ساختن حمام و رختکن به تعداد کافی و غیره.

اما مهم‌ترین اعتصاب آن سال‌ها، اعتصاب موفقیت آمیز سال ۵۳ بود. دلایلی که به اعتصاب منجر شد عبارت بودند از: ۱- اختلاف میان مزایای کارمندان و کارگران، به کارمندان فوق العاده‌هایی تعلق می‌گرفت که به کارگران نمی‌دادند. مثل فوق العاده پالایشگاهی، فوق العاده ایاب و ذهاب، فوق العاده مسکن، فوق العاده استنشام گازهای سمی، وام خرید ماشین، وام تعمیر مسکن و... ۲- عدم پرداخت جیره خواربار. ۳- مشکل مسکن و پایین بودن مبلغ وام مسکن. ۴- عدم پرداخت پاداش سالیانه و عیدی و خرج سفر (به جای سود ویژه که به کارگران سایر صنایع تعلق می‌گرفت).

قرار بود در ماه دهم سال ۵۳ جلسات پیمان دسته‌جمعی برگزار شود. ما هم چون در پیمان دسته‌جمعی سال ۵۱ اکثر خواسته‌های مان را نداده بودند، تصمیم گرفتیم پیش از برگزاری جلسات پیمان دسته‌جمعی اعتصاب کنیم و به شرکت نفت فشار بیاوریم. ما حساب کردیم، بهترین موقع اعتصاب در زمان تعمیرات کلی پالایشگاه است. چون اگر در این مدت اعتصاب می‌کردیم، به همان نسبت کل تولید عقب می‌افتاد. تعمیرات در اردیبهشت سال ۱۳۵۳ بود و تعداد زیادی هم از کارگران پالایشگاه‌های آبادان و شیراز برای کمک آمده بودند. در آن موقع وقتی تعمیرات کلی می‌شد، کار را به دو شیفت ۱۲ ساعته تقسیم می‌کردند. یک عده از ۷ صبح تا ۷ بعد از ظهر کار می‌کردند و عده دیگری از ۷ بعد از ظهر تا ۷ صبح روز بعد. در ضمن علاوه بر ناهار، صبحانه هم می‌دادند. آن سال ما صبح در رستوران صبحانه خوردیم و همان‌جا نشستیم و به سر کار نرفتیم. آن عده‌ای هم که از شهرهای دیگر آمده بودند، بابت انجام مأموریت، سه چهار برابر حقوق می‌گرفتند و کار نمی‌کردند. روز چهارم یا پنجم اعتصاب، شرکت نفت اعلام کرد، کسانی که از شهرهای دیگر آمده‌اند باید برگردند. چون نمی‌شود هم کار نکنند و هم سه چهار برابر حق مأموریت بگیرند. یک عده از مأموریتی‌ها پس از چند روز به شهرشان برگشتند. یک عده از آن‌ها هم به سرکار رفتند ولی پس از مدتی خجالت کشیدند و دوباره با ما در رستوران تحصن کردند.

از طرف وزارت کار، و شرکت نفت آمدند و برای کارگران حرف زدند ولی هیچ‌کس به حرف‌شان گوش نداد. بعد رئیس ساواک در امور کارگری ایران آمد و خیلی حرف زد و به من گفت: شما بیا به این‌ها بگو که در قانون کار درباره اعتصاب چه نوشته است. من هم در بلندگو

گفتم که یک جای دیگر قانون کار نوشته که کارگر با دو تا بچه باید شکمش سیر باشد. دیدیم این‌جوری نیست و به همین دلیل ما هم بقیه قانون کار را نخواندیم! رئیس ساواک گفت هم‌هشام زیر سر تو است. تو باعث تحریک این‌ها هستی و به کارگران گفت باید یکی دیگر را انتخاب کنید. در جوابش گفتم مثل این که شما خودت هم قانون کار سرت نمی‌شود. طبق قانون کار نحوه انتخابات با دستور دادن نیست. باید نامه بنویسند و یک ماه، دو ماه قبل طومار جمع کنند. الکی نیست که زود انتخابات شود. کارگرها هم می‌خندیدند!

این صحبت‌ها باعث شد که آهت رئیس ساواک بشکند. گفت: بسیار خوب، فردا در وزارت کار جلسه می‌گذاریم، بیا بید وزارت کار و حرف‌تان را بزنید. ما هم از طریق سندیکا به وزارت کار رفتیم و پس از صحبت‌های زیاد حرف‌مان به تصویب رسید. گفتند ما می‌رویم و این مسایل را با شرکت نفت در میان می‌گذاریم، منتهی شما باید اعتصاب را قطع کنید. ما هم ظاهراً قبول کردیم که از کارگران بخواهیم اعتصاب را قطع کنند. پس فرمایش با رئیس ساواک به رستوران پالایشگاه رفتیم. منتهی قبلاً با کارگران قرار گذاشته بودیم که تا علامت ندادیم، هیچ‌کس از جایش تکان نخورد. بعد من رفتم و الکی - بدون این که آن علامت را بدهم - داد و فریاد کردم که به سرکارتان بروید تا ما بنشینیم با آن‌ها صحبت کنیم و نتیجه‌ای بگیریم. طبیعتاً هیچ‌کس گوش نکرد. رئیس ساواک هم گیج شده بود، چون فکر می‌کرد کارگران به حرف دبیر سندیکا گوش می‌دهند. به این ترتیب سندیکا تا حدی از زیر ضرب خارج شد و در عین حال اعتصاب هم ادامه پیدا کرد.

چهار روز بعد اقبال ما را خواست. همه نمایندگان را دعوت کرده بودند. از ساعت ۶ صبح تا ۵ بعد از ظهر آن‌جا بودیم. اقبال خیلی حرف زد و بعد قبول کرد که همه خواسته‌ها را بدهند. گفتیم این موضوع را بخش‌نامه کنید. گفت چاپ‌خانه تعطیل است، فردا بخش‌نامه می‌کنیم. گفتیم نه، چاپ‌خانه پالایشگاه باز است! فوراً بخش‌نامه را از او گرفتیم و تکثیر کردیم و بین کارگران توزیع نمودیم. بعد از آن به سرکار برگشتیم و پالایشگاه پس از انجام تعمیرات دوباره راه افتاد.

### تلاش در راه تأسیس اتحادیه کارگران نفت تهران

در سال ۱۳۴۲ در صنعت نفت تهران از به هم پیوستن کارگران انبار نفت ری، خطوط لوله و مخابرات، کارگران اداره پخش و رانندگان صنعت نفت "سندیکای متحد" به وجود آمد. این

سندیکا پس از یک سال به علت اختلافات درونی منحل و تبدیل به سه سندیکای مجزا شد: "سندیکای کارگران پخش"، "سندیکای رانندگان" و "سندیکای انبار نفت ری، خطوط لوله و مخابرات". در همین دوران - همان طور که قبلاً اشاره کردم - در مناطق نفتی جنوب، کارگران برای بیان خواسته‌های خود نمایندگان کارگاهی شان را انتخاب می‌کردند. پس از آن، در سال ۴۵ چند سندیکا در مناطق جنوب به وجود آمد. در سایر نقاط کشور که تجمعی از کارگران پخش، خطوط لوله و مخابرات وجود داشت، کارگران نماینده کارگاهی انتخاب می‌کردند. در کرمان‌شاه نیز سندیکای کارگران پالایشگاه به وجود آمد. در سال ۵۰ هم ما سندیکای کارگران پالایشگاه تهران را به وجود آوردیم.

طبق قانون کار هر اتحادیه از به هم پیوستن حداقل سه سندیکا به وجود می‌آمد. تلاش ما این بود که اتحادیه کارگران نفت تهران را بنا کنیم. در آن زمان یک "اتحادیه نفت" در تهران به ثبت رسیده بود به نام "اتحادیه کارگران نفت شمال" که عملاً وجود خارجی نداشت. دبیر آن هاشم سربلی "نماینده" سندیکای کارگران پخش و ساواکی بود و خودش برای ترساندن دیگران به شکلی مطرح می‌کرد که با ساواک همکاری می‌کند. برادر او به نام باقر سربلی از سندیکای رانندگان و امینی نماینده کارگران اداره مرکزی و اعضای سندیکای انبار نفت نازی آباد نیز به اصطلاح عضو آن اتحادیه بودند. این‌ها روی کاغذ اتحادیه را ساخته بودند و در سازمان کارگران در خیابان ابوریحان محلی گرفته بودند. در مراسم و گردهم‌آیی‌های رسمی هم به عنوان نمایندگان کارگران نفت شرکت می‌کردند و از طرف آن‌ها صحبت می‌نمودند. ما می‌خواستیم به شکلی این اتحادیه را از دست این گروه بیرون آوریم و آن را فعال کنیم.

پس از آن که سندیکای پالایشگاه تهران به وجود آمد، ما با چند نفر در انبار نفت ری صحبت کردیم که سندیکای منحل شده را دوباره ایجاد کنند. اما ساواک به آن‌ها اجازه نداد و گفته بود آن سندیکا چون شامل کارگران خطوط لوله و مخابرات هم می‌شده، اصولاً تشکیل درست نبوده و بایستی جداگانه اقدام می‌کردند. من به شاهرود رفتم و با دبیر سابق سندیکا که در آن جا در تبعید بود، صحبت کردم. از طریق اتوریت‌های که او داشت، توانستیم در خطوط لوله و مخابرات سندیکایی تشکیل بدهیم. بعد با نماینده کارگران اکتشاف و استخراج که محل آن در تأسیسات ری و روبه‌روی پالایشگاه آسو بود، صحبت کردیم و سندیکای کارگران اکتشاف و استخراج نفت هم تأسیس شد. به علاوه سندیکای کارگران نفت انبار ری هم

به وجود آمد. بنابراین سندیکای پالایشگاه تهران، سندیکای کارگران انبار نفت ری، سندیکای کارگران خطوط لوله و مخابرات، سندیکای کارگران اکتشاف و استخراج و بازرگانی نفت با هم تقاضای ایجاد اتحادیه کارگران نفت تهران را نمودیم و طی نامه‌ای از اداره کار خواستیم، ترتیب مراحل قانونی کار را بدهد. وزارت کار اعلام داشت چون در حال حاضر اتحادیه کارگران نفت شمال وجود دارد، شما نمی‌توانید تقاضای یک اتحادیه دیگر را بکنید، بلکه بایستی در همان اتحادیه تجدید انتخابات نمایید.

مشکل این جا بود که سندیکاهای پخش تهران، رانندگان، انبار نازی آباد و اداره مرکزی زیر نفوذ سربلی‌ها بودند. این‌ها سال‌ها خورده و خوابیده بودند و با هم به کارگران خیانت می‌کردند. اگر ما می‌خواستیم در این وضعیت پای انتخابات اتحادیه برویم، رأی لازم را نمی‌آوردیم. پس باید چاره‌ای می‌اندیشیدیم. پشت پالایشگاه تأسیسات گاز بود. ما به سراغ نماینده کارگران آن جا رفتیم. او را "درویش" می‌نامیدند و اسم اصلی‌اش ملا آقاچانی بود. آدم درستی بود. درویش صفت بود و در هر انگشت دستش انگشتر عقیق بود و تسبیحی هم داشت و مرتب یاهو و یا علی مدد می‌گفت. خلاصه خیلی فوری قبول کرد که سندیکای کارگران گاز را به وجود آورند. پس از حدود دو ماه سندیکای کارگران گاز نیز تأسیس شد. تا این تاریخ حدود ده سندیکا در تهران وجود داشت که ۵ تای آن را ما با صحبت زیاد و قانع کردن کارگران تشکیل داده بودیم و ۵ تای دیگر قبلاً وجود داشتند و زیر نظر سربلی‌ها بودند. سندیکاهایی که با مشارکت ما به وجود آمدند عبارت بودند از: سندیکای پالایشگاه تهران، انبار نفت ری، خطوط لوله و مخابرات، اکتشاف و استخراج و بازرگانی، و شرکت گاز. سندیکاهای کارگران پخش نفت تهران، انبار نفت نازی آباد، رانندگان نفت، سوخت‌گیری مهرآباد و ادارات مرکزی شرکت نفت هم با سربلی‌ها بودند. اما با توجه به این که ما از نمایندگان انبار نفت ری و اکتشاف شناخت نداشتیم، مطمئن نبودیم که اگر پای انتخابات اتحادیه برویم، این سندیکاهای جدید و نمایندگان آن‌ها تحت نفوذ ساواک نباشند و به دستور ساواک به سربلی‌ها رأی ندهند. بنابراین فکر کردیم بهتر است به شکلی در انتخابات کارگران اداره پخش شرکت نفت دخالت کنیم تا هاشم سربلی رأی نیاورد و عوض شود.

در آن موقع به خاطر چند مورد اعتصاب در پالایشگاه تهران، کارگران سایر بخش‌های نفت احترام زیادی به کارگران و نمایندگان پالایشگاه می‌گذاشتند. به شکلی می‌توان گفت سندیکای پالایشگاه و نمایندگانش مورد قبول و تأیید سایر کارگران نفت در تهران بودند. ما با

ایجاد رابطه با کارگران پخش و رفت و آمد به اداره مرکزی پخش واقع در خیابان بهار، و به خصوص به بهانه خوردن ناهار در رستوران پخش بهار با کارگران صحبت می‌کردیم و بر لزوم تجدید انتخابات در پخش و عوض کردن هاشم سیری تأکید می‌نمودیم. از طرف دیگر با مراجعه به پمپ بنزین‌ها در شهر و صحبت با کارگران آن‌ها نقش مضر هاشم سیری در سندیکا را برای کارگران مطرح می‌نمودیم و به آن‌ها می‌گفتیم که برای دست‌یابی به خواسته‌های شان حتماً بایستی تجدید انتخابات کنند و سیری را عوض نمایند. از سوی دیگر بعضی از پمپ‌بنزین‌ها در تهران را شرکت نفت به پیمان‌کاران سپرده بود و کارگران این بخش از جایگاه‌های فروش بنزین از هیچ‌گونه مزایایی، حتی مزایای قید شده در قانون کار و بیمه‌های اجتماعی، برخوردار نبودند. ما با صحبت با کارگران این پمپ‌بنزین‌ها آن‌ها را قانع کردیم که یک طومار دسته‌جمعی به سندیکای پخش بنویسند و از مسئولین سندیکا بخواهند که وضع آن‌ها را مورد رسیدگی قرار دهند. این موضوع بهانه‌ای شد برای فشار آوردن روی سندیکای پخش. زیرا پیمان‌کاران جایگاه‌های بنزین اکثراً ارتشیان بازنشسته یا دولتیان گردن‌کلفت بودند و با رشوه‌های زیاد امتیاز این جایگاه‌ها را از شرکت پخش گرفته بودند. آن‌ها به شکلی هم نماینده‌های سندیکا را تطمیع کرده بودند که صدای شان در این مورد در نیاید. در هر صورت تعدادی از کارگران رسمی جایگاه‌های بنزین نامه‌ای به سندیکا نوشتند که از خواست کارگران پیمانی پخش حمایت می‌کنند و بایستی سندیکا دنبال تقاضای آن‌ها را بگیرد. اما چون سندیکا در این مورد حرکتی نکرد، پس از مدتی نامه‌ای درباره تقاضای تجدید انتخابات سندیکا تهیه کردیم و دادیم به کارگران پخش که آن را امضاء کنند. سپس دو نفر از آن کارگران نامه را به وزارت کار دادند.

مشکل کارگران پخش این بود که در یک جا جمع نبودند و هر کدام از آن‌ها در یک پمپ بنزین و یا انبار نفت مشغول کار بود و کمتر همدیگر را می‌دیدند. فقط روزهای گرفتن دستمزد می‌شد کارگران زیادی را در پخش بهار دید.

پس از مدتی وزارت کار تاریخی برای تجدید انتخابات سندیکای پخش تعیین کرده وزارت کار زمان انتخابات را از ۲ بعد از ظهر تا ۲ بعد از ظهر روز بعد تعیین کرد تا به اصطلاح همه بتوانند رأی بدهند و نوبت‌کاران نیز قادر به رأی دادن باشند. روز موعود صندوق رأی در آنجا آوردند و نماینده وزارت کار آن را مهر و موم کرد و کارگران از ساعت ۲ شروع به رأی دادن کردند. ما درباره ۵ نفر خیلی تبلیغ کرده بودیم و روز انتخابات هم آن‌جا بودیم که به شکلی

مورد اعتراض مسئول وزارت کار قرار گرفتیم. باعث این اعتراض در واقع سیری بود. بعداً از محل رأی‌گیری به جلوی درب ورودی رفتیم و در آن‌جا تبلیغ می‌کردیم. خلاصه تا ۸ شب رأی‌گیری شد و دنباله آن برای روز بعد باقی ماند. صندوق در محل رأی‌گیری ماند. ما شب ساعت ۱۰ به اتفاق دو نفر از کاندیداها به پخش آمدیم. نگاهیان هم که کارگر نفت بود و از این بابت مشکلی نداشتیم. رفتیم صندوق را باز کردیم و دیدیم که حدود ۲۵۰ رأی یک‌جور و یک شکل به اسم سیری در صندوق ریخته شده است. این رأی‌ها را قبلاً در وزارت کار در صندوق ریخته بودند و سپس صندوق را به محل رأی‌گیری آورده بودند. ما آن رأی‌ها را برداشتیم و با ۵ دست خط متفاوت رأی‌های دیگری نوشتیم و در صندوق ریختیم. صندوق را دوباره مهر و موم کردیم و روز بعد آمدیم. حدود ساعت ۴ بعد از ظهر شروع کردند به خواندن آراء. نماینده وزارت کار داشت دیوانه می‌شد، چون می‌دانست حداقل ۲۵۰ رأی خودش برای سیری به صندوق ریخته و هیچ خبری از آن رأی‌ها نیست. به حال سیری رأی ناچیزی آورد و انتخاب نشد. پس از آن سیری نامه‌ای نوشت و به مسئول وزارت کار داد که رأی‌گیری را قبول ندارد چون صندوق رأی شب در پخش بوده و ممکن است رأی‌ها عوض شده باشند. او نوشته بود که اصولاً صندوق رأی‌گیری بایستی شب بدون مسئول رها شود. نماینده وزارت کار هم نامه را تأیید کرد و پس از چند روز اطلاعیه وزارت کار آمد که آن رأی‌گیری باطل است. تاریخ دیگری برای انتخابات مشخص شد. قرار شد این بار زمان رأی‌گیری از ۷ صبح تا ۷ شب باشد و ساعت ۸ شب در حضور جمع رأی‌ها خواند شود. روز انتخابات که صندوق را آوردند، ما اول صندوق را برای بازرسی باز کردیم. باز همان ۲۵۰ رأی در صندوق بود. بلافاصله تلفن کردیم که بازرسی وزارت کار بیاید و تقاضای عوض کردن نماینده وزارت کار را دادیم. ما گفتیم این ۲۵۰ رأی با اطلاع نماینده وزارت کار در صندوق گذاشته شده. رأی‌ها هم تماماً به اسم سیری و دارودسته‌اش بود. صورت جلسه‌ای کردیم و رأی‌ها را ضمیمه کردیم و به بازرسی وزارت کار دادیم. پس از آن نماینده جدیدی از طرف وزارت کار آمد و انتخابات تا ۹ شب ادامه داشت. سیری رأی کمی آورد و نتوانست دبیر یا رئیس یا خزانه‌دار سندیکا بشود. اما جزو هیئت ۹ نفره سندیکا انتخاب شد. خلاصه به این طریق توانستیم اورتیته سیری را بشکنیم و کاری کنیم که خود کارگران نمایندگان سندیکا را انتخاب نمایند.

انذکی پس از انتخابات زمان بستن قرارداد جدید برای کت و شلوار، پیراهن و کفش کارگران پخش فرارسید. در قسمت پخش سالی یک بار پوشاک فوق را به کارگران می‌دادند و

نمایندگان سندیکا هم بایستی روی این کار نظارت داشته و خیاط و نوع پارچه را تأیید کنند. دبیر تازه انتخاب شده در سندیکای پخش برای مشخص کردن نوع پارچه و شکل دوخت به پیمان کار لباس ها مراجعه کرده بود. پیمان کار می خواست مثل سابق رشوه ای به دبیر سندیکا بدهد و لباس ها را آن طور که می خواهد تحویل بدهد. به همین جهت به دبیر سندیکا گفته بود: من بر مبنای گذشته این چک را به شما می دهم و مثل گذشته لباس ها را تحویل می دهم. نماینده جدید در جواب گفته بود فکر می کند و بعداً جواب می دهد. او موضوع را با من در میان گذاشت، گفتم فوراً برو و چک را بگیر. رفت و چکی به مبلغ صد هزار تومان گرفت. قرار گذاشتیم روز چهارشنبه که رستوران پخش شلوغ است و موقع گرفتن حقوق می باشد، به رستوران برویم و موضوع را با کارگران در میان بگذاریم. البته قبلاً یک فتوکی از چک گرفتیم و آن را به حساب سندیکای پخش واریز کردیم که پیمان کار نتواند جلوی دریافت چک را بگیرد. وقتی پول به حساب سندیکا واریز شد، دبیر سندیکا در رستوران فتوکی چک را به کارگران نشان داد و گفت سال هاست که این رشوه ها گرفته می شود و در ازای آن به کارگران لباس های بد تحویل می دهند؛ تازه این پول به دبیر سندیکا داده می شده، حالا شما حساب کنید به مسئول بستن قراردادها چقدر رشوه می دهند، به خصوص به پیمان کاران پمپ بنزین ها و باربری نفت و کامیون ها. خلاصه این حرکت باعث شد که محبوبیت زیادی برای نماینده جدید به وجود آید و پیمان های لباس به طور کلی فسخ شد و بستن قرارداد لباس زیر نظر سندیکا قرار گرفت. از آن سال به بعد با نصف قیمتی که شرکت نفت به پیمان کاران قبلی می داد، پارچه درجه یک کت و شلوار و پیراهن و کراوات و کفش و جوراب خوب در اختیار کارگران پخش قرار گرفت.

اکنون دیگر ما از نظر تعداد نمایندگان سندیکاها در اکثریت بودیم و می شد انتخابات اتحادیه را تجدید کرد. اما وزارت کار به دستور شرکت نفت و ساواک دائم مشکلی برای انجام انتخابات به وجود می آورد. این مسئله تا سال ۵۳ ادامه پیدا کرد و در این سال بالاخره تجدید انتخابات شد و افراد دل خواه کارگران انتخاب شدند. اما چند ماه بعد ما دستگیر شدیم و مسئله اتحادیه به فراموشی سپرده شد....

## از تأسیس انترناسیونال اول تا جنبش سندیکالیست های انقلابی

"اندیشه رهایی کار از سرمایه در جنبش کارگری" - قسمت دوم

جلیل محمودی

جنبش کارگری به راستی متنوع و چندجانبه است. در مسیر راه جویی برای تسلط انسان ها بر سرنوشت شان در نوسان همیشگی می بالد. گاه برای مدتی جریان نیرومندی را تشکیل می دهد. آن چنان نیرومند که موفق به ایجاد نهادهای ویژه خود، متمایز از ساختارهای سیستم بازار و دیوان سالاری می شود؛ به طوری که سرمایه به ناچار دست به عقب نشینی هایی در برابرش می زند. گاه از دیده ها پنهان می شود؛ به نحوی که گویا طبقه کارگر به سرنوشت فرودست خود رضایت داده است، به قدرت حاکمه تمکین کرده است و دیگر هیچ گونه بدیلی در مقابل سرمایه وجود ندارد.

اما ناگهان بار دیگر، آن جا که شکاف هایی در ساخت جامعه امکانی به دستش می دهد، خود را ظاهر می کند. با حضور خود مدام سطح جدیدی از زنجیره مشکلات و آگاهی بر مشکلات برای رهایی از سرمایه را طرح می کند. تلاش های موفق و ناموفق در راه دست یابی

به زندگی بهتر، اشکال قوی تر و خفیف تر ریشه یابی سنن کهنه‌ای که در اعماق جامعه جاریند و از نظام طبقاتی پاسداری می‌کنند.

این جنبش به لحاظ تاریخی پر فراز و نشیب است. مرتباً می‌بوید با سرکوب، ضعف، پراکندگی، بن‌بست، سوالات پاسخ نگرفته و یا بد طرح شده روبه‌رو می‌شود و مجدداً از هم می‌پاشد، اما تا زمانی که نظام سرمایه پابرجاست، هرگز محو نمی‌شود.

با شکست کارگران فرانسه در ژوئن ۱۸۴۸ و نیز ناکامی انقلابات ۴۹-۱۸۴۸ اروپا، جنبش کارگری فروکش کرد و از دیده‌ها پنهان شد. حدود یک دهه بعد، در طی یک دوره رشد اقتصادی، این جنبش دوباره خود را باز یافت. به بازسازی و نوسازی خویش پرداخت و سربلند کرد. این بار برای پیشبرد فعالیت‌های خود و مقاومت در برابر دنیای سرمایه، راه‌های جدیدی جستجو نمود و به روش‌هایی نوین دست یافت. با مطالعه تاریخ نیمه دوم قرن نوزدهم جنبش کارگری اروپا، می‌توان خودویژگی‌هایی در حرکات کارگری این دوره نسبت به مرحله قبل تشخیص داد. به چند نکته در این معنا اشاره می‌کنم.

۱- توجه جنبش کارگری به مسائل سیاسی و مبارزه سیاسی بیشتر شد.

۲- با گسترش وسایل عبور و مرور، ارتباط گیری بین مراکز کارگری بیشتر شد و جنبش از حصار تنگ محلی‌گرایی خارج گشت.

۳- تشکلات توده‌ای طبقه کارگر پدیدار شدند. فشار کارگران به حکومت‌ها و سرمایه‌داران برای به رسمیت شناختن آن‌ها اوج گرفت. در این دوره حکومت‌ها به قانونی شدن سازمان‌های کارگری تن دادند. این بار کوشش آن‌ها متوجه ادغام نمودن تشکلات کارگری در ساختار نظام گشت.

۴- رشد نسبی صنعت و تجارت میان کشورها و گسترش مستعمرات توجه کارگران را به مسائل فرامرزی افزایش داد. از یک سو جنبش‌های استقلال طلبانه در اروپا و مبارزه جهت لغو برده‌داری در آمریکا با حمایت بلند نظرانه جنبش کارگری اروپا روبه‌رو شد. از سوی دیگر کارگران لمس می‌کردند که برای آن‌ها مشکل است که فقط در یک کشور زمان کار را کوتاه کنند یا دستمزدها را افزایش دهند. پیشبرد مطالبات کارگری با همبستگی و حمایت کارگران همه کشورها عملی می‌شد. از این رو بخش مهمی از فعالیت‌های جنبش در این دوره تحقق اتحاد جهانی کارگران بود. تأسیس انترناسیونال اول حاصل این فعالیت‌ها بود.

۵- جنبش کارگری جهت‌گیری طبقاتی خود را شفاف‌تر کرد. در این دوره شاهد ارتقای

آن به یک جنبش طبقاتی هستیم. به جای نجات تک‌تک و انفرادی یا گروه‌های پراکنده کارگران از کارفرمای خودی، به جای تشکیل تعاونی‌ها به مثابه "جزایر خودمختار" در جامعه سرمایه‌داری، جنبش به این درک رسید که کارگران می‌بایستی به مثابه یک طبقه در مقابل طبقه سرمایه‌دار متحد شوند و در مبارزه طبقاتی راه‌هایی خود را جستجو کنند.

۶- تأسیس انترناسیونال اول و چند سال بعد وقوع اولین انقلاب کارگری - کمون پاریس - با خود بحث‌های متنوعی پیرامون وظایف و اهداف طبقه کارگر به دنبال آوردند. این‌جا پرسش‌هایی از قبیل: "خلع‌ید از سرمایه‌داران چگونه انجام پذیر است؟"، "تحقق سوسیالیسم با چه مشکلاتی روبه‌روست؟" و "رهایی اقتصادی کارگران چگونه ممکن است؟" مطرح شدند. به جای توهمات مربوط به تولید کثورتیستی که راه‌هایی از استثمار را در کمک‌های دولت یا سرمایه‌داران می‌دید، کمون انقلاب توده‌ای کارگری جهت سلب قدرت سیاسی از طبقات دارا را به مثابه پیش‌زمینه راهی پیش برد. سندیکالیسم انقلابی، به منزله جنبش توده‌ای کارگران فرانسه، قصد داشت مناسبات تولیدی را تغییر دهد و روابطی که طبقات اجتماعی در فرآیند تولید ثروت ایجاد می‌کنند را به کلی دگرگون سازد. برای این کار ارتقای تشکلات ویژه کارگران (سندیکاها) به سلول‌های جامعه سوسیالیستی را مطرح نمود و در فکر آن بود با رفع دولت سرمایه‌داری، جامعه را توسط سندیکاها متحول و بازسازی کند. نوشته حاضر ادامه مطلبی است که با عنوان "اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری" در شماره قبلی آغاز شد. در این قسمت کوشش شده، با درنگ کوتاهی بر مبارزات کارگران از دهه ۱۸۶۰ تا پایان قرن نوزدهم<sup>(۱)</sup> خودویژگی‌های ذکر شده در بالا از طریق فعالیت‌های خود طبقه کارگر بازگو شود.

مقاله، ابتدا به کارزار کارگران که به تأسیس "جامعه بین‌الملل کارگران" ره سپرد، می‌پردازد. برای این که نشان دهیم انترناسیونال اول ثمره مستقیم فعالیت خود کارگران بوده است، مکث طولانی‌تری روی مبارزات این دوره نموده‌ایم. در این میان به اندیشه پرودون نیز توجه شده است. سپس به کمون پاریس به‌عنوان بدیل سیاسی کارگری در مقابل ساختار دولت طبقه حاکمه، اشاره شده است.

در انتها بازسازی جنبش کارگری پس از شکست کمون پاریس و ثلث آخر قرن نوزدهم

۱- مقاله در یک مورد، هنگام بررسی سندیکالیسم انقلابی، از قرن نوزدهم فراتر می‌رود و این گرایش را تا آغاز جنگ جهانی اول دنبال می‌کند.

مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. از آن‌جا که در این مقطع، مجادلات نظری میان گرایش‌های گوناگون کارگری در فرانسه از همه‌جا بارزتر بود، مقاله خود را به این کشور محدود می‌کند. اول معرفی مختصری از احزاب سیاسی و تشکلات کارگری این کشور به دست می‌دهد. سپس به یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین جریانات کارگری این دوره (سندیکالیست‌های انقلابی) می‌پردازد.

### موقعیت ویژه اروپا

#### و مبارزات اقتصادی - سیاسی کارگران در دهه ۱۸۶۰

در اروپا بین سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۰ شیوه تولید سرمایه‌داری بیش از پیش ریشه دواند. بخش صنعت رشد یافت. کارخانجات بزرگ در بیشتر بخش‌های تولیدی ایجاد شدند. صنایع تولید وسایل تولیدی و مصرفی (تولید آهن و فولاد، صنایع ریسنجی و بافندگی و غیره)، استخراج زغال‌سنگ و شبکه راه‌آهن گسترش یافتند.

در آن زمان سمبل رشد سرمایه‌داری، گسترش شبکه راه‌آهن بود. توسعه خطوط راه‌آهن البته در قرن نوزدهم، تمرکز فزون‌تر سرمایه و تسلط بیشتر و بیشتر قدرت حکومتی بر قلمروی ملی را نشان می‌داد، اما در عین حال به معنای تسهیل ارتباط میان مراکز جنبش کارگری نیز بود. در انگلستان در سال ۱۸۳۴ یعنی در زمانی که برای اولین بار اتحادیه کارگران وحدت بزرگ ملی<sup>۱۰</sup> تأسیس شد، خطوط راه‌آهن فقط به ۲۹۸ مایل می‌رسید. این میزان در سال ۱۸۶۸، زمان رشد و برپایی بی‌سابقه اتحادیه‌ها در انگلستان و اسکاتلند، به ۱۲۳۱۹ مایل رسید. (رجوع شود به زویک، ص ص ۲۶-۲۵) ساده شدن عبور و مرور، سبب شد که کارگران مراکز صنعتی گوناگون میان خود ارتباطات گسترده‌ای برقرار نمایند، از تجارب و همکاری هم بهره ببرند و تشکیلات فراگیر تأسیس کنند. در آن سال‌ها هر یک از مراکز بزرگ صنعتی (مثل لندن، منچستر، بیرمنگام و ...) تشکلات شفلی کوچک را به هم پیوند می‌دادند و مفاصل اتحادیه‌های ملی بودند.

از سوی دیگر رشد سرمایه‌داری موجب افزایش جمعیت شهرنشین شد. اهالی شهرها در هر ۳ کشور بزرگ اروپا (فرانسه، آلمان و انگلستان) فزونی یافتند. برای مثال در سال ۱۸۵۱ فقط ۲۶ درصد از جمعیت ۳۵ میلیونی فرانسه در شهرهای صنعتی و تجاری به سر می‌بردند. در سال ۱۸۵۶ (یعنی ۵ سال بعد) از جمعیت ۳۶ میلیونی فرانسه ۳۴ درصد در شهرها زندگی

می‌کردند و بخشاً در مانوفاکتورها، صنایع و صنوف پیشه‌وری فعال بودند. در پروس نیز همین فرآیند در جریان بود. چنان که طی سال‌های ۵۸-۱۸۴۹ تعداد افرادی که از طریق زمین امرار معاش می‌کردند، کاهش یافت و از ۵۱ درصد به ۴۵ درصد رسید. در آن زمان جمعیت پروس بالغ بر ۱۷ میلیون نفر بود. (رجوع شود به برند رایهل، ص ۸۸)

در انگلستان این حالت پرشتاب‌تر بود. تنها جمعیت لندن طی سال‌های ۱۸۶۱-۱۸۵۱ از ۲/۶ میلیون به ۳/۲ میلیون نفر رسید. (همان‌جا، ص ۸۹) رشد جمعیت شهرنشین، تقاضای بیشتر برای مسکن را به همراه آورد. به علاوه ساختن کارخانجات جدید، کشیدن خطوط راه‌آهن، احداث خیابان‌ها، پل‌ها و غیره در بخش ساختمان رونق به وجود آورده و نیروی کار بسیاری را جذب نموده بود. در این زمان که صنایع در حال گسترش بودند، کارفرمایان برای جلب کارگران بیشتر حاضر می‌شدند، آن‌ها را با شرایط بهتری استخدام کنند. اما بحران ۵۸-۱۸۵۷ این روند را متوقف کرد. بحران فوق، به‌ویژه، بازتاب نیرومندی در صنعت ساختمان‌سازی داشت. از یک‌سو کارگران دسته‌دسته بی‌کار شدند، و از سوی دیگر فشار به شاغلین افزایش یافت. بنابراین بی‌سبب نبود که مهم‌ترین مبارزه طبقاتی این دوره در صنعت ساختمان رخ دهد. اعتصاب عمومی کارگران ساختمانی انگلیس در سال ۱۸۵۹ عظیم‌ترین اعتصابی بود که لندن به خود دیده بود. خواسته اعتصابیون به رسمیت شناختن اتحادیه از سوی کارفرمایان و کاهش ۱۰ ساعت کار به ۹ ساعت بدون کسر دستمزد بود. اعتصاب فوق با حمایت پرشور سایر بخش‌های کارگری روبه‌رو شد. سراسری و همه‌گیر شدن این مطالبه کارفرمایان را غافل‌گیر کرد. اعتصاب مدت ۷ ماه (از ژوئیه ۱۸۵۹ تا فوریه ۱۸۶۰) به درازا کشید و تأثیر آن در اروپا از وقایع مهم سیاسی روز کمتر نبود. سنت اعتصابات حمایتی در شهرهای گوناگون و رشته‌های مختلف صنعتی، روحیه مبارزاتی کارگران را تقویت می‌کرد. جمع‌آوری کمک‌های مالی برای کارگران اعتصابی در سراسر انگلیس رونق داشت. در لندن ۱۵۰۰۰ پوند استرلینگ و در ۲۴۰ ناحیه خارج از لندن ۸۰۰۰ پوند استرلینگ جمع‌آوری شد که در آن زمان مبلغ چشم‌گیری بود. (رجوع شود به جولوس برانتال، ص ۱۰۵)

گردهم‌آیی‌ها و تجمعات مختلف کارگری در رابطه با اعتصاب مذکور برپا می‌شد. این‌ها با خود بحث‌هایی در مورد تضاد کار و سرمایه به همراه داشت و بر آگاهی طبقاتی کارگران می‌افزود. کمیته کارگری‌ای که اعتصاب را سازمان‌دهی و هم‌آهنگ می‌کرد، بیانیه‌ای در مورد تاراج نیروی کار کارگران توسط سرمایه‌داران و دادخواست کارگران علیه آن منتشر نمود. این

دادخواست بانگ کارگران جهت محدود کردن روزانه کار را منعکس می‌کرد. کارل مارکس بعداً در نگارش اثر خود (کاپیتال) از مضمون بیانیه فوق بهره جست، و در فصل ششم (روزانه کار) قسمتی را به آن اختصاص داد که چند جمله از آن را می‌آوریم:

«تو همواره بر مبنای انجیل مرا به "صرفه‌جویی" و "پرهیز" دعوت می‌کنی. بسیار خوب من مانند یک مدیر مدبر و مقتصد می‌خواهم از یگانه‌داری خود، که نیروی کار من است، با صرفه‌جویی استفاده کنم و از هرگونه تبذیر و اسراف در آن بپرهیزم. من می‌خواهم هر روز فقط آن مقدار از این نیرو را به جریان انداخته، به حرکت درآورم و به کار تبدیل کنم که با مدت عادی و تکامل سالم آن متناسب باشد. تو می‌توانی با دراز کردن زیاده از اندازه روزانه کار در ظرف یک روز نیروی کار مرا چنان به جریان اندازی که تا سه روز هم جبران آن برای من میسر نباشد... من روزانه کاری به اندازه عادی مطالبه می‌کنم و این خواست را من بدون مراجعه به قلب و رأفت تو مطرح می‌سازم. زیرا در مورد مسائل پولی جایی برای احساسات وجود ندارد. ممکن است تو بورژوازی نمونه‌ای باشی، شاید هم عضو انجمن حمایت از حیوانات هستی و از این بالاتر بوی تقدست جهان‌گیر است ولی تو در برابر من نماینده آن چیزی هستی که هیچ دلی در سینه‌اش نمی‌تپد. آن چه در این میان طیش به نظر می‌رسد ضربان قلب خود من است و بس. خواست من روزانه عادی کار است، زیرا من، مانند هر فروشنده دیگری، ارزش کالای خود را مطالبه می‌کنم.» (کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۱، ص ۲۳۲-۲۳۱)

سرانجام اعتصابات در رشته ساختمان با توافقی به پایان رسید. کارگران از خواسته ۹ ساعت کار صرف‌نظر کردند و کارفرمایان نیز حاضر شدند از اخراج کارگران عضو اتحادیه خودداری کنند. با این حال این اعتصابات آگاهی جمعی‌ای در کارگران پدید آورد. از کمیته کارگری که اعتصابات را سازمان می‌داد، شورای کارگران لندن پدیدار گشت که تشکلات مختلف کارگری به آن نماینده می‌فرستادند. شورای فوق محلی برای بحث و مشورت پیرامون مطالبات کارگری و امکانی برای سازمان‌دهی اعتصابات جدید و نیز دخالت در مسائل سیاسی روز بود.

دومین اعتصاب بزرگ کارگران ساختمانی در آغاز سال ۱۸۶۱ رخ داد. این بار اعتصاب مسلح به تجارب حرکت قبلی بود. از این رو کاهش ساعت کار را پیش برد. در جریان این اعتصاب بود که بالاخره کارفرمایان ناچار شدند ۹/۵ ساعت کار روزانه را بپذیرند.

با این حرکات جمعی، جنبش کارگری انگلستان دوباره جان گرفت و به یک دوره انفعال پایان داد. اعتصابات سرفصلی بود برای وارد شدن کارگران در مبارزات سیاسی آن دوره، که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

در فرانسه نیز طبقه کارگر که در زمان حکومت لویی بُناپارت بی‌سازمان، پراکنده، شکست‌خورده و بی‌روحیه شده بود، آرام آرام به بازسازی خود پرداخت. حکومت هرگونه اعتصابی را ممنوع کرده بود و فعالیت اتحادیه‌ای تحت بی‌گرد قانونی قرار می‌گرفت. با این وجود در سال‌های ۵۵-۱۸۵۴ اعتصابات منفردی صورت گرفت و سکوت قبرستانی را شکست. بحران سال‌های ۵۸-۱۸۵۷، اعتصابات صنایع پارچه‌بافی و بخش راه‌آهن را به دنبال داشت. (رجوع شود به راهل، ص ۹۲) ناآرامی‌های کارگری رژیم را وادار به دادن امتیازاتی کرد. یکی از این امتیازات انتخاب نمایندگان کارگران برای اعزام به نمایش‌گاه لندن بود. هر کارگری که می‌توانست از طریق ارائه "اوراق کار" هویت کارگری خود را ثابت کند، حق رأی داشت. طبقه کارگر در این رأی‌گیری برای اولین بار در زمان حکومت بناپارت نمایندگان کارگری را انتخاب کرد. در پاریس ۲۰۰ هزار کارگر رأی دادند و ۲۰۰ نماینده انتخاب نمودند. در ایالات و شهرستان‌ها نیز ۵۵۰ نماینده برگزیده شدند. (رجوع شود به جولیوس برانتال، ص ۱۰۴)

امتیاز دیگری که کارگران به دست آوردند، تأسیس کمیسیون تعرفه بود. در آغاز سال ۱۸۶۱ چاپ‌چی‌های پاریس خواهان تأسیس این کمیسیون شدند که توسط آن دستمزدها مطابق با تورم افزایش یابد. در دسامبر همان سال بحث برای گزینش اعضای این کمیسیون جنبه عمومی گرفت. (رجوع شود به راهل، ص ۱۲۲)

از سوی دیگر مهاجرت و مسافرت کارگران فرانسوی به انگلستان باعث شناخت آن‌ها از سطح مبارزات و دستاوردهای جنبش کارگری این کشور شد. تشکیل نمایش‌گاه‌های جهانی در آن مقطع امکانی برای گردهم‌آیی کارگران کشورهای مختلف فراهم آورده بود. تا آن زمان ۳ نمایش‌گاه ترتیب داده شده بود. این نمایش‌گاه‌ها نتیجه مرحله‌ای جدید در تولید سرمایه‌داری بود که کشورهای جداگانه را به عنوان بخش‌های مختلف اقتصاد جهانی به هم متصل می‌کرد. اولین نمایش‌گاه در سال ۱۸۵۱ در لندن، دومی در سال ۱۸۵۵ در پاریس و سومی در ۱۸۶۲ مجدداً در لندن برگزار شد. (رجوع شود به ریازانوف، ص ۱۲۲)

در نمایش‌گاه ۱۸۶۲، از فرانسه هیئتی که توسط کارگران انتخاب شده بود، شرکت داشت.

در بین هیئت اعزامی بیروان اندیشه پرودون هم وجود داشتند. معروف ترین آن‌ها هنری تولن Henry Toulin (۱۸۹۷-۱۸۲۸) بود. پس از بازگشت نمایندگان فرانسه از نمایش‌گاه لندن، سطح درخواست‌ها و توقعات کارگران انگلیس، افقی برای کارگران فرانسوی شد. از این مقطع کارگران فشار بیشتری جهت لغو ممنوعیت تشکلات کارگری آوردند.



هنری تولن

در مبارزات آن سال‌ها، صدای کارل مارکس: "کارگران همه کشورهای متحد شوید"، در تجمعات و گردهم‌آیی‌های کارگران بسیار به گوش می‌رسید. این مرحله نوینی در جنبش کارگری را نوید می‌داد. زیرا اکنون دیگر موضوع همبستگی جهانی کارگران صرفاً عبارتی نبود که در "مانیفست حزب کمونیست" آورده شده باشد، بلکه نیاز به آن توسط خود کارگران درک شده بود. کارگر انگلیسی می‌دید که کارفرمایش در استفاده از نیروی کار ارزان کارگر فرانسوی، آلمانی و بلژیکی به عنوان سلاحی برای به زانو درآوردنش، کاهش دستمزد و افزایش ساعت کارش، تردیدی به خود راه نمی‌دهد. برای جنبش کارگری انگلیس روشن‌گری در میان کارگران مهاجر و برحذر داشتن آن‌ها از رقابت با کارگر بومی اهمیت بسیاری داشت. برای این کار، نیاز به سازمانی که کارگران ملل مختلف را متحد سازد، احساس

می‌شد. اولین گام مهمی که در این جهت برداشته شد، متنی بود که توسط کارگران انگلیس در سال ۱۸۶۳ خطاب به کارگران فرانسوی نوشته شد. رئوس اصلی این متن توسط جرج ادگر G. Odger (۱۸۷۷-۱۸۲۰) کارگر کفاش و دبیرکل اتحادیه لندن نوشته شد و به تصویب فعالین اتحادیه‌ای این شهر رسید. خلاصه متن تصویب شده به شرح زیر است:

"برادری خلقی‌ها برای هدف کارگری امری بسیار لازم است، زیرا درمی‌یابیم که هرگاه کوشیده‌ایم تا شرایط اجتماعی خود را با کاهش ساعت زحمت یا با افزایش قیمت کار بهبود بخشیم، کارفرمایان ما، ما را با آوردن فرانسویان، آلمانی‌ها، بلژیکی‌ها و دیگران - برای این که کار ما را به نرخ‌های پایین‌تر دستمزد انجام دهند - تهدید می‌کنند؛ و با تأسف باید بگوییم که این امر، گرچه نه به واسطه هیچ‌گونه اشتیاقی از جانب برادرانمان در قاره اروپا برای آسیب رساندن به ما، بلکه از طریق عدم ارتباط منظم و سیستماتیک بین طبقات صنعتی همه کشورهای، عملی شده است. هدف ما این است که دستمزدهای ناچیز را افزایش داده تا حد ممکن به سطح دستمزدهای بالاتر نزدیک کنیم، و اجازه ندهیم که کارفرمایان ما، ما را علیه یک دیگر به کارگیرند و به این ترتیب ما را به نازل‌ترین شرایطی که مناسب معاملات آزمندانۀ آنان است بکشانند." (گرفته شده از ریزانوف، ص ۱۲۷)

به موازات دو خصوصیت مهم ذکر شده، یعنی تدارک همبستگی فرامرزی و اتحاد طبقاتی کارگران، موقعیت ویژه سیاسی اروپا در سال‌های ۶۴-۱۸۶۳ نیز کارگران را به جنبش درآورده بود. در رأس جنبش سیاسی، باز کارگران انگلیس قرار داشتند. آن‌ها نه فقط برای کسب حق رأی مبارزه می‌کردند، بلکه در پشتیبانی از جنبش استقلال طلبانه لهستان، ایتالیا و مبارزه علیه برده‌داری در آمریکا هم تظاهرات و میتینگ برپا می‌کردند.

زمانی که گاریبالدی، مبارز ایتالیایی، به انگلیس سفر کرد، کارگران به افتخار وی مراسم رسمی برپا کردند و به گرمی از او استقبال نمودند. نهضت لهستان علیه روسیه تزاری نیز با حمایت کارگران انگلیس و فرانسه روبه‌رو شد. در فرانسه کمیته‌ای که در رأس آن فعالین کارگری، هنری تولن و پروچو (Perruchon) قرار داشتند، و در انگلیس جرج ادگر (دبیرکل اتحادیه لندن)، کرمر (Cremer) کارگر نجار و دبیر انجمن‌های صنایع ساختمان‌سازی، و نیز پروفوسور بیسلی (Beesly) همبستگی با جنبش ملی لهستان را سازمان می‌دادند.

علاوه بر این‌ها در جنگ داخلی آمریکا، کارگران در کنار شمالی‌ها که علیه برده‌داری می‌جنگیدند، قرار گرفتند. حمایت کارگران از نیروهای شمال از این نکته نظر نیز دارای اهمیت



است که این جانب‌داری با منافع شغلی آن‌ها در تضاد بود. زیرا نیروهای شمالی، بنادر جنوب - جایی که پنبه اروپا را تأمین می‌کرد- را مسدود نموده بودند و از صدور پنبه به اروپا جلوگیری می‌کردند. بدین ترتیب صنایع پارچه‌بافی فرانسه و انگلیس از مواد خام ضروری بی‌بهره مانده و متحمل زیان‌های فراوانی شدند. حدود ۶۰ درصد کارگاه‌ها و تولیدی‌های ریسندگی و بافندگی این دو کشور تعطیل شدند (برند راهل، ص ۹۳) و صدها هزار کارگر بی‌کار گشتند. اگر قرار بود کارگران صرفاً به منافع شغلی خود فکر می‌کردند، می‌بایست به نفع جنوبی‌ها و علیه شمالی‌ها موضع می‌گرفتند. اما جنبش کارگری بلندپروانه از مبارزه شمال برای لغو تجارت برده حمایت نمود.

جانب‌داری اروپا از نیروهای متخاصم در جنگ داخلی آمریکا خصوصیت طبقاتی به خود گرفته بود. در حالی که اکثر طبقه حاکمه اروپا جانب برده‌داران جنوب را می‌گرفتند، طبقه کارگر در کنار شمال ایستاده بود. تظاهرات، اجتماعات و میتینگ‌های کارگران انگلیس دخالت قدرت‌های بزرگ اروپا در جنگ داخلی آمریکا را مانع شد. زمانی که به تدریج موقعیت جنگ در آمریکا به نفع شمال چرخید، کارگران انگلیس این امر را با شادی و اطمینان بیشتر به قدرت خود جشن گرفتند. احساس حضور در صحنه، احساس ارزش‌مندی کردن خود را در مقابل قدرت‌مندان نیرویی به حساب آوردن، نشاط فوق‌العاده‌ای در کارگران ایجاد کرده بود. و همین نشاط روحی و سیاسی و احساس هویت و حرمت کردن، برای کارگران عامل مهمی بود که همبستگی طبقاتی و جهانی خود را بهبود و وسعت بخشید.

کارگران انگلیس و فرانسه که از سال ۱۸۶۲ مناسبات دوستانه و نزدیکی پیدا کرده بودند برای استحکام و عمیق‌تر نمودن آن آمادگی بیشتری در خود احساس می‌کردند. در سپتامبر ۱۸۶۴ بار دیگر کارگران فرانسه دعوت همکاران انگلیسی خود را برای یک جلسه مشترک شرکت ملیت‌های مختلف پذیرفتند و هیئت نمایندگی به آن اعزام داشتند.

تشکلات کارگری فرانسوی که با انگلیسی‌ها رابطه برقرار کرده بودند، انجمن‌هایی بودند که در دهه ۶۰ قرن نوزدهم تأسیس شده و رشد یافته بودند. در آن زمان طبق قانون جزای عمومی فرانسه، تشکیل‌های کارگری قابل پی‌گرد بودند، ولی بناپارت با تصور مهار نمودن جنبش کارگری، تا حدودی آن‌ها را تحمل می‌کرد. فعالین این انجمن‌ها با اندیشه پروهون آشنا بودند و به آن احساس نزدیکی می‌کردند. پیروان پروهون خود را طرف‌دار اصحاب همکاری متقابل (موتو آلیسم) می‌خواندند. در ماه مارس یا مه ۱۸۶۳ هنگامی که بناپارت

در قدرت بود، انتخاباتی در فرانسه برگزار شد. طرف‌داران پروهون علی‌رغم توصیه او، این انتخابات را تحریم نکردند. سه تن از کارگران موتو آلیست خود را نامزد انتخابات مجلس کردند که نتیجه‌ای نداشت. تقریباً یک سال بعد در ۱۷ فوریه ۱۸۶۴ "بیانیه شصت" که یکی از اسناد مشهور جنبش کارگری فرانسه است از سوی کارگران این کشور منتشر شد. به جز یک مدیر آموزش‌گاه، امضاءکنندگان سند که تعداد آن‌ها ۶۰ نفر بود، همگی از کارگران بودند. دو تن از آن‌ها، یعنی هنری تولن و شارل لیموزن (Charles Limonsin) بعداً از رهبران گرایش پروهونی در انترناسیونال اول شدند.

بیانیه شصت استدلالی جهت موجه نشان دادن شرکت نمایندگان کارگران در فعالیت‌های سیاسی و در انتخابات پارلمان بود. و حکایت از آن داشت که "... علی‌رغم برابری نظری تمام مردم فرانسه از سال ۱۷۸۹، اوضاع و شرایط جهان سرمایه‌داری پیوسته مخالف کارگران بوده است. این وضعیت با وجود نظام پارلمانی تداوم یافته است، که در آن نمایندگان، به جای آن که به سود انتخاب‌کنندگان سخن بگویند، تنها نماینده منافی هستند که خود آن‌ها را شامل می‌شود. بنابراین برای کارگران ضروری است که کسانی از طبقه خودشان نمایندگی آن‌ها را به‌عهده بگیرند." (وودکاک، ص ۱۹۰) بیانیه، بدین منوال خواهان اصلاحات اجتماعی بود. تولن از جمله این اصلاحات، آزادی مطبوعات و تشکل، لغو ممنوعیت از تشکل‌یابی و همبستگی کارگران، تحصیلات اجباری و رایگان و قطع بودجه برای امور مذهبی را مطرح می‌نمود. بلانکیست‌ها بیانیه را بیش از حد معتدل می‌دانستند. (رجوع شود به مهرینگ، ص ۳۲۵) با این حال سند فوق جهت‌گیری کاملاً طبقاتی داشت.

همان‌گونه که امروز نیز از سوی بخشی از جامعه‌شناسان طبقه حاکم وجود طبقات انکار می‌شود و بعضاً به جای مقوله طبقات اجتماعی از مفاهیمی چون گروه‌های اجتماعی با فرهنگ و فرم زندگی ویژه خویش (Milieu) استفاده می‌شود، در آن زمان نیز ایدئولوگ‌های بناپارت به شیوه خود وجود طبقات و تضاد طبقاتی در جامعه فرانسه را کتمان می‌کردند. "بیانیه شصت" در واکنش به این ادعا نوشت: "همه کسانی که به جز بازوان خود چیز دیگری در تملک ندارند، آن‌هایی که هر روز ناچارند به شرایط سرمایه تن دهند و تحت قوانین اضطراری زندگی کنند، قوانینی که آزادی‌شان به مثابه کارگر مزدی را مورد تعرض قرار می‌دهد، ... کسانی که بالاچار تحت سلطه سرمایه قرار دارند و منافع‌شان تابع منافع دیگران گشته است، می‌دانند که نسبت به این ادعا که دیگر طبقات وجود ندارند، چگونه قضاوت

کنند." (گرفته شده از کلاود ویلارد، ص ۴۹)

پرودون با "بیانیه شصت" موافق نبود، امید بستن کارگران به پارلمان و دموکراسی سیاسی زیر سیطره صاحبان قدرت و سرمایه را توهم می خواند، اما از فعال شدن کارگران استقبال نمود. وی تحت تأثیر فعالیت کارگران در عرصه سیاسی، آخرین کتابش ("در باره ظرفیت سیاسی طبقه کارگر") را نگاشت. او در این کتاب از ورود کارگران به عنوان یک نیروی مستقل به صحنه سیاست تجلیل کرد. (رجوع شود به وودکاک، ص ص ۱۹۲-۱۹۱)

### اندیشه پرودون

بخشی از کارگران فعال و مبارز فرانسوی که آرمان رهایی از سرمایه و دگرگونی جامعه را در سر داشتند، جمع بندی حرف ها، آمال و آرزوهای خود را در اندیشه پرودون می دیدند. بدین ترتیب نظامی که پرودون طرح می کرد، در میان فعالین کارگری که به نظام سرمایه نقد داشتند جا باز کرده بود. از این رو جا دارد اشاره ای بدان شود.

به طور کلی می توان گفت که عقاید پرودون از لحاظ اقتصادی بر اساس مبانی موتوالیسم (Mutualismus) و به لحاظ سیاسی بر پایه مبانی "فدرالیسم" طرح ریزی شده است. فدرالیسم، ساختار سیاسی بدیل پرودون در مقابل ساختار حکومت و سلطه طبقاتی است. و منظور از آن نوعی هم بستگی آزاد و داوطلبانه بر پایه قرارداد و توافق متقابل میان واحدهای کوچک مرکب از افراد و جمعیت ها است. این جماعات درون کمون ها متحد می شوند. واحدهای کمونی به نوبه خود بر اساس قرارداد در سطح ناحیه، ایالت و کشور وحدت می کنند. تصمیمات واحد کشوری، فقط زمانی قابل اجرا است که توسط کمون ها یعنی تشکلات پایه تأیید شود. همان گونه که اشاره شد، پرودون پارلمان را رد می کرد و عقیده داشت دموکراسی سیاسی زیر سیطره صاحبان قدرت و ثروت توهمی بیش نیست. او دموکراسی نمایندگی بورژوازی را معرف بیگانه گشتن قدرت جامعه از انسان ها می دانست. فرد نباید با تسلیم نمودن حاکمیت خویش به یک نماینده، از تسلط بر سرنوشت خود صرف نظر کند. و اساساً هرگز انسانی نمی تواند دیگری را نمایندگی نماید. حتی اکثریت نباید بر اقلیت مسلط باشد.

در فدرالیسم پرودون، هر شهروندی، هر شهر و هر اتحادیه صنعتی قوانین خاص خودش را وضع می کرد و این ها بر اساس قراردادهای متقابل متحد می شدند. بنابراین در آرمان شهر او جامعه شبکه ای از تفاهم داوطلبانه میان افراد آزاد است که بر اساس قرارداد متحد شده اند.

به باور پرودون حکومت چیزی غیر از سلطه نیست، و قدرت مستضاد آزادی است. او وظیفه مهم تعاونی های کارگری را برافراشتن پرچم "قرارداد" در مقابل بیرق "حکومت" می دانست. در تعمیم اصل "قرارداد" و در تبدیل جامعه به شبکه ای از تفاهم داوطلبانه میان افراد آزاد است که پرودون نظام نوین اجتماعی خود را تعریف می کند. وقتی چنین آرمان شهری به دست آید، دیگر گروه و طبقه اجتماعی نیز وجود نخواهد داشت که بخواهد یا بتواند بر دیگران سلطه جوید. آن جا دیگر نیازی به حکومت کردن نیست. دولت زائد می گردد.



پرودون

پرودون وضعیتی که در آن دولت وجود نخواهد داشت را آنارشوی (نااقتداری) می نامد. او

چند ماه قبل از مرگش نوشت:

«من آنارشی یا تسلط هر انسانی بر خویشتن خویش یا آن‌گونه که انگلیسی‌ها "Self government" می‌نامند را به‌عنوان الگویی برای حکومتی آزاد بیان کرده‌ام. زیرا عبارت "اقتدار ناقص" مفهوم متناقض و بی‌معنایی است. خود نظام پدیداری اقتدار را ناممکن و ایده آن را بی‌معنا می‌سازد. آنچه مورد انتقاد می‌باشد، [در واقع] خود زبان است. واژه آنارشی در سیاست به همان اندازه عقلایی و صحیح است که در هر مورد اختیاری دیگری. آنارشی به معنای این است که عمل‌کردهای صنعتی از عملکردهای سیاسی جدا شوند، و دادوستد تجاری و مبادله، خودشان نظم اجتماعی را به وجود آورند. تحت این شرایط هر انسانی را می‌توان آقای خودش نامید. آنچه که در واقع در تضاد با قانون سلطنت است، من می‌خواستم با واژه (آنارشی) حد نهایی پیشرفت سیاسی را نشان دهم. اگر جایز باشد آنارشی را بدین نحو تعریف نمود، آنارشی فرم حاکمیت یا قانونی اساسیست که در آن آگاهی عمومی و شخصی از طریق تکامل و رشد علم و قوانین به خودی خود شکل گرفته است. [چنین حدی از آگاهی] برای حفظ نظم و تضمین همه آزادی‌ها کافی است.

در آن [نظام] تأسیسات پلیس، روش‌های اختناق و بازداری، دیوان‌سالاری، مالیات و غیره در کم‌ترین حد باقی می‌ماند. درون آن به‌ویژه اشکال سلطنتی و مرکزیت‌گرایی از میان می‌روند. جامعه‌ای است که در آن تأسیسات فدرالی و نهادهایی که بر اساس مبانی کمون ایجاد شده‌اند، جایگزین تأسیسات پیش‌گفته می‌شوند. هنگامی که زندگی سیاسی و زندگی شخصی به یک امر واحد تبدیل گردند، زمانی که مشکلات اقتصادی چنان حل شوند که نیازهای جمعی و فردی یک‌سان گردند، آن زمان ما - از آن‌جا که هرگونه اجبار رفع می‌گردد - در دولت آزادی کامل یا آنارشی خواهیم بود؛ این روشن است! قوانین اجتماعی به واسطه خودانگیختگی عمومی‌شان به خودی خود تأثیر به جای می‌گذارند، و دیگر ضرورتی وجود ندارد که انسان‌ها به رعایت نظم ترغیب شوند و بر آن‌ها کنترل اعمال شود. (پرودون، نامه به آقای ایکس، ۲۰ اوت ۱۸۶۴، گرفته شده از زوپک، تأکیدها و گروه‌ها از من هستند.)

موتوآلیسم، شکلی از ساختار اقتصادی است که بر قانون مبادله برابر استوار می‌باشد. این ساختار بر مبنای تجمعی از افراد و گروه‌های تولیدکننده است که وسایل تولیدشان را در تصرف دارند، اما مالک آن‌ها نیستند. این گروه‌ها تولید می‌کنند، آن‌گاه محصولات خود را به صورت برابر مبادله می‌نمایند. آن‌چه که اندام‌های این ساختار را به هم پیوند می‌دهد

قراردادهای مبادله و اعتبار متقابل است. در این سیستم "عمل‌کردهای صنعتی از عمل‌کردهای سیاسی جدا می‌شوند، و داد و ستد تجاری و مبادله، خودشان نظم اجتماعی را به وجود می‌آورند." طبق اصول موتوآلیسم ارزش مبادله کالاها پرداخته خواهد شد. اما این ارزش‌ها نباید انباشت شده به سرمایه تبدیل شوند و موجب استثمار کار غیر گردند. پرودون در این آرزو بود که بر این مبنا می‌توان آرمان‌شهری ساخت که در آن هرکسی به نحو همه جانبه مصالح‌اش تأمین و تلاش‌هایش تضمین گردد، و در عین حال امکان پدیداری ثروت انبوه شخصی نیز ناممکن شود.

با دقت به ساز و کار درونی موتوآلیسم، مشاهده می‌شود که پرودون شکل ساده تولید کالایی که اساس آن بر مبادله برابرها و کالا در مقابل کالا قرار دارد را به عنوان آلترناتیو اقتصادی جامعه موجود در نظر می‌گیرد و راز برابری و آزادی را در آن جستجو می‌کند.

با این تلقی، پرودون به تحولات بعدی ارزش مبادله، و تبدیل آن به سرمایه که مجدداً با خود جدایی کار از مالکیت و بازتولید نظام کارمزدی را به همراه می‌آورد، بی‌توجه باقی می‌ماند. کارل مارکس درباره رابطه متقابل انسان‌ها در گردش ساده محض و تحول بعدی آن می‌نویسد: "پس چنان‌که دیدیم عمل افراد بر یک‌دیگر در گردش ساده محض (در حرکت ارزش مبادله‌ای) محتوای دیگری جز ارضای نیازهای متقابل آنان ندارد؛ و اگر تنها شکل کار را هم در نظر بگیریم عمل افراد چیزی جز مبادله مقادیر برابر (موازنه) نیست. مالکیت هم در این حد چیزی نیست جز این که هر کسی محصول کار خود را در اختیار داشته باشد، یا هرکسی محصول کار غیر را [یا همان مقدار] از کار خود بخرد. هم‌چنان که محصول کار هرکس با معادل آن از کار دیگری خرید می‌شود. این شکل مالکیت - درست مانند آزادی و برابری - رابطه ساده‌ای دارد. اما در تحولات بعدی ارزش مبادله‌ای، وضع به صورت دیگری در می‌آید و سرانجام به جایی می‌رسیم که مالکیت خصوصی بر فرآورده کار خود شخص در حکم جدایی کار و مالکیت است که به طوری که کار به معنای ایجاد مالکیت برای غیر و مالکیت به معنای تسلط بر کار غیر خواهد بود." (مارکس، گروندریسه، جلد ۱، ص ۱۹۲-۱۹۱)

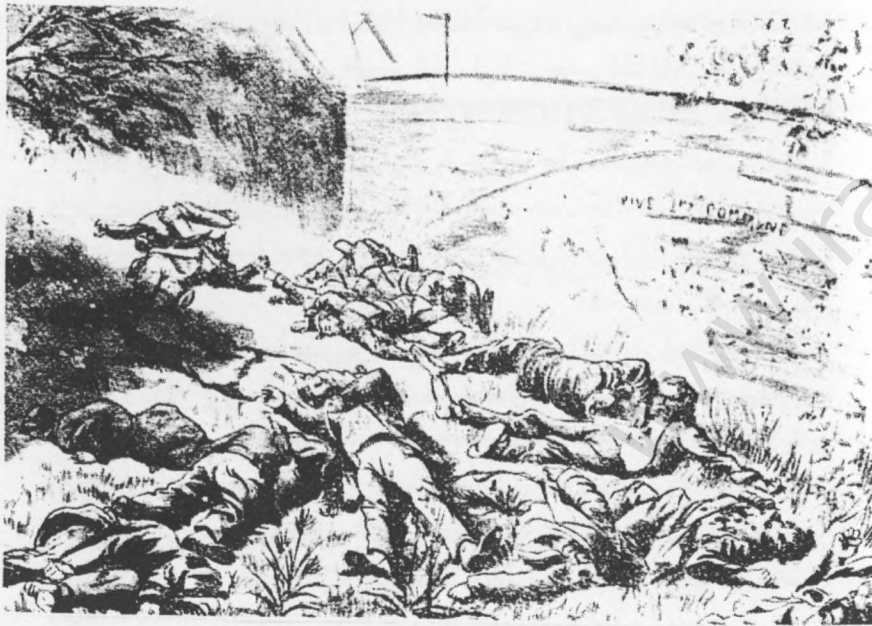
مارکس ادامه می‌دهد: "درست است که ارزش مبادله‌ای، یا دقیق‌تر نظام پولی در واقع پایه نظام برابری و آزادی است ولی اختلال‌های بعدی در ادوار اخیر گرفتاری‌های ذاتی خود نظام‌اند؛ به عبارت دیگر تحقق برابری و آزادی عامل ایجاد نابرابری و خودکامگی است، اما

تمنای این که ارزش مبادله‌ای تبدیل به سرمایه نشود یا کار مولد ارزش مبادله‌ای به پیدایش نظام کار به صورت مزدی نینجامد آرزویی مقدس اما ابلهانه است." (همان جا، ص ۲۰۶)

پرودون در نظر نمی‌گرفت، هنگامی که ارزش مبادله‌ای پذیرفته شود، مالکیت خصوصی، جدایی کار از مالکیت و تسلط بر کار غیر نیز به دنبال آن خواهند آمد. برای روشن شدن موضوع مثالی بزینم. جامعه‌ای را فرض کنیم که مطابق با الگوی پرودون تعاونی‌های خودمختار اساس آن را تشکیل می‌دهند. در این جامعه اعضای هر تعاونی وسایل تولید خود را در تصرف دارند و محصول کارشان در مالکیت خود آن‌ها قرار دارد. این تعاونی‌ها تنها با قوانین خاص خود با سایر کمون‌ها و تعاونی‌ها ارتباط برقرار کرده و قرارداد می‌بندند. بنابراین در وهله اول تولید تعاونی خود را بر اساس نیازهای خویش سازمان می‌دهند. در این حالت مکانیزم آگاهانه‌ای وجود ندارد که بین تولید هر تعاونی و نیازهای کل جامعه هم‌خوانی به وجود بیاورد، و ناگزیر میزان و نوع محصولات تولیدی را نیاز بازار (یا به بیان پرودون "دادوستد تجاری و مبادله") تعیین خواهد کرد. نتیجتاً در چنین جامعه‌ای تولید محصولات نه بر اساس میزان مفید بودن آن‌ها برای کل جامعه بلکه بر اساس نیازهای کارکنان تعاونی‌های مجزا و بر پایه ضروریات بازار صورت می‌گیرد. از این جا کارکنان هر تعاونی ناچارند برای حفظ کارشان، به رقابت با تعاونی‌های دیگر بپردازند. در این رقابت برخی از تعاونی‌ها ورشکسته و کارکنان آن بی‌کار می‌شوند. تعاونی‌های موفق بر میزان دارایی‌های‌شان می‌افزایند و بخش بزرگ‌تری از بازار را به خود اختصاص می‌دهند. پس اولاً در این جا نیز ضامن بقای هر تعاونی خودمختار سودآوری آن خواهد بود. ثانیاً دیر یا زود تعاونی‌های قوی‌تر - درست مانند مؤسسات جامعه سرمایه‌داری - تعاونی‌های ورشکسته را به خود ضمیمه می‌کنند و کارکنان این دسته از تعاونی‌ها یا بی‌کار می‌شوند و یا اگر اقبال به آن‌ها یاری کند، علی‌رغم آرزوی پرودون، ناچاراً به عنوان کارگر مزدی به استخدام تعاونی‌های قوی‌تر درمی‌آیند. حاصل این روند جامعه‌ای طبقاتی با تمام مصیبت‌های آن خواهد بود. (مقایسه شود با منبع ۲۱، ص ۳۴۰)

بنابراین "موتوآلیسم" پرودون سایه آرایش یافته‌ای از سرمایه‌داری بیش نبود. اما در مورد سیستم سیاسی پیشنهادی او یعنی "فدرالیسم" چنین قضاوتی درست نیست. در آن حرف‌های تازه‌ای در مقابل ساختار سیاسی نظام موجود وجود دارد، اما در وهله اول باید روشن ساخت که این سیستم به آن روشی که پرودون در نظر داشت، البته عملی نبود. زیرا اولاً

"فدرالیسم" را بر بنیاد "موتوآلیسم" قرار می‌داد. و همان‌گونه که نشان داده شد، "موتوآلیسم" بازتولید کارمزدی، و از این جا بازتولید طبقات و تضادهای طبقاتی را در درون خود داشت. ثانیاً تصور می‌کرد که می‌توان با روش‌های صلح‌آمیز آن را جای‌گزین ساختار سیاسی موجود کرد. تصورات پرودون از فدرالیسم خارج از تاریخ و بیرون از زمان قرار گرفته است. آن زمان که قرار است در تاریخ واقعی تحقق یابد در مقابل خود ساختارهای سیاسی قدرت‌مند، جاافتاده و جان‌سخت سرمایه را خواهد یافت و حتی روزنه‌ای برای تظاهر پیدا نخواهد کرد. با این حال، "فدرالیسم" طرحی بود برای اضمحلال دولت. این ساختار سیاسی الگوی جدیدی برای اداره نمودن جامعه ارائه می‌داد. الگویی که نقطه‌مقابل قدرت دولتی متمرکز و ارگان‌های آن، که بر حسب تقسیم کار حساب شده و سلسله‌مراتبی به وجود آمده‌اند، است. اندیشه "فدرالیسم" طبقه کارگر را تحت تأثیر قرار داد. و کارگران بعداً در کمون پاریس، پس از این که از راه قهر از حکومت سلب قدرت نمودند، هنگام خرد کردن قدرت دولتی متمرکز سرمایه‌داری، در عمل اعتبار عنصری از آن را نشان دادند.



اعدام کموناردها در ۲۷ مه ۱۸۷۱، کنار دیوار "فدره‌ها"

"... کموناردهای ۱۸۷۱، که بیشتر پرودونیست و کمتر مارکسیست بودند، "فدراسیون" را عالی‌ترین شکل وحدت میان کمون‌های آزاد می‌دانستند و به نام "فدره‌ها" (Les federes) معروف شدند." (ای. اچ. کار، ص ۱۷۲)

کارگران در کمون پاریس کوشیدند ساختار سیاسی مورد نظر خود را به‌عنوان بدیل ساختار موجود، بر اساس فدراسیون کمون‌های آزاد پی افکنند. مارکس فرم سیاسی کمون را به شرح زیر تأیید کرد:

"در طرح مختصر سازمان کشوری که کمون فرصت کامل کردن آن را نیافت، تأکید شده است که کمون بایستی فرم سیاسی حتی کوچک‌ترین روستاها گردد... جماعت روستایی هر منطقه امور خود را از طریق تشکیل مجمعی از نمایندگان در شهر مرکزی این منطقه اداره می‌کرد. این مجامع منطقه‌ای به‌نوبه خود نمایندگانی به شورای ملی نمایندگان در پاریس می‌فرستادند؛ نمایندگان هر لحظه قابل عزل و به ضوابطی که انتخاب‌کنندگان‌شان برای آن‌ها تعیین می‌کردند، مقید بودند. کارکردهای انگشت‌شمار ولی مهمی که هنوز برای حکومت مرکزی باقی می‌ماند، نمی‌بایست آن طور که عمداً تحریف می‌شود، حذف گردند، بلکه به کارگزاران مسئول کمون، واگذار می‌شد؛ وحدت ملی شکسته نمی‌شد، بلکه برعکس با قانون اساسی کمونی برقرار می‌گردید..." (کارل مارکس، جنگ داخلی در فرانسه، ص ص ۷۲-۷۳)

اما از بررسی خود فاصله گرفتیم. اینک بار دیگر به ادامه کارزاری که به تأسیس انترناسیونال اول انجامید، بازگردیم.

### تأسیس انترناسیونال اول

۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ روز مهمی در تاریخ جنبش کارگری است. روزی که فی‌البداهه و بر حسب یک اتفاق پیش نیامده بود، بلکه ماحصل کوشش‌ها، تجربیات عملی و طرح‌هایی بود که طبقه کارگر به‌ویژه طی دهه ۵۰ و ۶۰ قرن نوزدهم آن‌ها را به کار بسته بود، و آگاهی‌هایی را در برداشت که این طبقه در فرآیند پیکار خود بدان‌ها دست یافته بود.

در این روز به دعوت کارگران انگلیس نشست مشترکی با شرکت کارگران کشورهای مختلف در تالار سن مارتین لندن برگزار شد. در جلسه فوق نمایندگانی از کارگران انگلیس، فرانسه، ایتالیا، لهستان، سوئیس و تنی چند از اعضای انجمن آموزشی کارگران کمونیست آلمان حضور داشتند. مارکس نیز به‌گرمی دعوت شده بود. در انگلیس نشریه اتحادیه به

نام "بی‌هایو" (Beehive) کارگران لندن را به اجتماع فرا خوانده بود. در میان گروه اعزامی از فرانسه، پروچو کارگر بُرنزکار پاریس - در آن زمان تعداد کارگران برنزکار پاریس حدود ۵۰۰۰ تن بود - حضور داشت.

در تبادل نظر میان کارگران روشن شد که همه آن‌ها درد، منافع و خواسته‌های مشترکی دارند. هم‌نظری بر جلسه حکم‌فرما بود. و حاضرین زمینه را برای تأسیس یک تشکل جهانی کارگری مساعد یافتند؛ تشکلی که وحدت کارگران ملیت‌های گوناگون را آسان کند. و یک قطب کارگری در مقابل سیاست حکومت‌ها و در برابر انترناسیونال سرمایه برپا نماید. در این جلسه بود که "جامعه بین‌الملل کارگران" (انترناسیونال اول) تأسیس شد. به‌مرور علاوه بر حاضرین در جلسه، کارگران بلژیکی، هلندی، اسپانیولی و نخستین انجمن‌های کارگری اتریش نیز به "جامعه" پیوستند.

آن‌چه بیش از هر چیز در این جا اهمیت دارد، این است که اندیشه تشکیل "جامعه" مستقیماً از سوی خود کارگران آمده بود. از نیاز واقعی کارگران سرچشمه گرفته بود. و خود فعالین کارگری، نقش مبتکرین، عاملین و حافظین اصلی آن را ایفاء کردند.

انترناسیونال اول تشکل وسیع و در عین حال بلندنظر و آزادی بود که گرایش‌ها و گروه‌بندی‌های گوناگون کارگری را درون خود جا داده بود. بحث و استدلال میان نگرش‌های گوناگون درباره گذشته، حال و آینده جنبش باز و آزاد بود. این ویژگی به آن امکان می‌داد که واقعیات را به‌طور یک‌جانبه توصیف نکند. نقطه قوت انترناسیونال نیز در همین بود. اتحاد گرایش‌های مختلف کارگری، یکی از ارزش‌مندترین دستاوردهایی است که انترناسیونال اول برای ما به ارمغان آورده است.

انترناسیونال اول خود را در خدمت اتصال و هم‌بستگی میان گروه‌ها و اتحاد‌های کارگران کشورهای مختلف می‌دانست. تقویت جمعیت‌های کارگری برای رسیدن به رهایی کامل طبقه کارگر را دنبال می‌کرد. در ماده ۱ اساس‌نامه آن می‌خوانیم:

"۱- جامعه کنونی جهت ایجاد قانون ارتباط و تشریک مساعی نقشه‌مند میان جمعیت‌های کارگری کشورهای گوناگون تأسیس شده است؛ جمعیت‌هایی که هدف مشترک آنان حمایت، پیشرفت و رهایی طبقه کارگر می‌باشد." (گرفته شده از برانتال، ص ۳۶۷)

شورای مرکزی آن، کارگزار بین‌المللی فعالی بود که میان تشکلات منفرد و پراکنده کارگران هم‌آهنگی ایجاد می‌نمود. شورا با جمع‌آوری تجارب جنبش کارگری و بررسی

موقعیت جهانی مبارزه طبقاتی خبرنگار و ارگان ترویج مسائل کارگری بود. در ماده ۶ می‌خوانیم:

۶- شورای عمومی به‌منابه آژانس بین‌الملل میان گروه‌های ملی و محلی گوناگون جامعه [بین‌الملل کارگران] عمل می‌کند، به‌طوری که کارگران هر کشور مدام از جنبش‌های طبقه‌شان در همه کشورهای دیگر با خبر گردند؛ و این که پژوهشی به‌طور هم‌زمان و تحت هدایت جمعی پیرامون وضعیت اجتماعی کشورهای گوناگون اروپا انجام شود؛ به‌نحوی که مسئله منافع عمومی مورد نظر یک جمعیت، در میان سایرین مطرح گردد؛ و این که آن‌گاه که قدم‌های عملی فوری لازم باشد - مثلاً در مورد جدال‌های بین‌المللی - جمعیت‌های هم‌پیمان بتوانند هم‌زمان و هم‌گون فعالیت کنند. در هر موقعیت مناسبی شورای عمومی ابتکار عمل ارائه یک پیش‌نهاده برای جمعیت‌های محلی و ملی گوناگون را به دست می‌گیرد. شورای عمومی گزارشاتمی جهت تسهیل ارتباطات خود با شاخه‌های جامعه [بین‌الملل کارگران] به شکل دوره‌ای منتشر می‌کند. (همان‌جا، ص ۳۶۸)

بنابراین جمعیت‌های کارگری در هر کشور جداگانه استقلال خود را به کامل‌ترین نحو ممکن حفظ می‌کردند. تشکلات ملی و محلی خود را تابع بی‌چون و چرای مرکزیت تنگ و فرمان‌دهی از بالا نمی‌کردند. با چنین مکانیزمی استقلال و خلاقیت سازمان‌های مختلف کارگری به خطر نمی‌افتاد.

برنامه یا بیانیه تأسیس انترناسیونال نیز جهت‌گیری نوینی که تقریباً از دهه ۱۸۶۰ در جنبش کارگری آغاز شده بود را پررنگ نمود. در بیانیه روی‌رهای طبقه کارگر به دست خود طبقه، نابودی هر گونه فرمان‌روایی طبقاتی، رفع فرمان‌بری اقتصادی کارگر از صاحب وسایل کار و رهایی اقتصادی طبقه کارگر به منابه هدف نهایی که هر جنبش سیاسی باید به‌عنوان وسیله‌ای پیرو آن باشد تأکید شده بود.

تلاش‌های منفرد گروه‌های کارگری که می‌خواستند با تشکیل تعاونی‌ها یا جمعیت‌های هم‌یار از کارفرمای خود رها شوند، راه‌حل آزادی کارگران نبود. چرا که اگر هم موفق می‌شدند، باز هم مناسبات کارمزدی در کلیت جامعه با برجا باقی می‌ماند. برای رهایی اقتصادی طبقه کارگر به یافتن راه‌حل اجتماعی نیاز بود. این راه‌حل نه در مبارزه گروه‌های پراکنده کارگری، بلکه در اتحاد طبقاتی آن‌ها در مقابل طبقه سرمایه‌دار و دولت حافظ مناسبات موجود می‌توانست کشف شود. تغییرات اجتماعی تنها توسط عمل جمعی طبقه کارگر در مقیاس

اجتماعی می‌توانست پایه‌ریزی شود. از این رو انترناسیونال بر مبارزه طبقاتی اصرار داشت. بر این عقیده بود که طبقه کارگر علیه قدرت عمومی طبقات دارا فقط به‌منابه طبقه می‌تواند عمل کند. از سوی دیگر انترناسیونال بر اهمیت جنبش سیاسی کارگران، جنبشی که در خدمت رهایی اقتصادی این طبقه باشد، واقف بود. زیرا سرمایه با دولتش به‌عنوان ساختار تسلط طبقاتی رابطه تنگاتنگ، در هم تنیده و ارگانیکی دارد. بدون مبارزه با دولت، رسیدن به هدف نهایی و نابودی طبقات امکان‌ناپذیر است.

انترناسیونال نقش فرقه‌ای برای خود قائل نبود. وجود گرایش‌ها گوناگون کارگری در آن تأییدی بر این مدعاست. در این باره انترناسیونال با اندیشه کارل مارکس در "مانیفست حزب کمونیست" هم‌خوانی داشت. در مانیفست، کمونیست‌ها احزاب جداگانه‌ای تشکیل نمی‌دادند که با سایر احزاب طبقه کارگر مقابله و مخالفت کنند. آنان برای خود منافع جداگانه و مستقلی از منافع طبقه کارگر به‌عنوان یک کل واحد، قائل نبودند. و در نظر نداشتند اصول فرقه‌ای وضع و ایجاد کنند که با آن، جنبش طبقه کارگر را شکل و قالب دهند. بلکه برعکس قرار بود کار آنان شامل بیان منافع مشترک تمامی کارگران جهان باشد. و به‌عنوان یک گرایش درون مبارزات کارگری، مصالح مشترک جنبش طبقه به‌منابه یک کل واحد را بیان کند. جای تأسف است که این موضوع از سوی بسیاری از مارکسیست‌ها هرگز درک نشد. آن‌ها بعداً دقیقاً همان کارهایی را انجام دادند که مارکس و انترناسیونال آن‌ها را طرد می‌کردند. تشکیل احزاب جداگانه که با سایر احزاب طبقه کارگر سرسبز و رقابت داشتند، در پایان سده نوزدهم نخستین کاری بود که غالب مارکسیست‌ها کردند.

از سال ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۹ انترناسیونال کنگره‌های سالانه خود را مرتباً برگزار کرد. این کنگره‌ها به ترتیب در ژنو (۱۸۶۶)، لوزان (۱۸۶۷)، بروکسل (۱۸۶۸) و بازل (۱۸۶۹) تشکیل شدند. در آن‌ها خواسته‌های بلاواسطه و موضوعات مربوط به منافع شغلی کارگران، همگام با مسائل جاری روزمره و موضوعات مهم اقتصادی - سیاسی و نظری مورد بحث، تبادل نظر و مجادله قرار می‌گرفت. در کنگره‌ها برای فعالیت‌های نقشه‌مند و هم‌آهنگ کارگران قطع‌نامه‌هایی به تصویب می‌رسید.

از جمله موضوعاتی که در کنگره‌ها مورد بحث قرار گرفتند: چگونگی وحدت بخشیدن به فعالیت‌های مبارزاتی کار علیه سرمایه، مسئله اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌های تولیدی و مصرفی، کار زنان و کودکان، ۸ ساعت کار روزانه، مسئله مقابله با اعتصاب‌شکنان، مبارزه

علیه نظامی‌گری و سیاست‌های جنگ‌طلبانه حکومت‌ها و راه‌های جلوگیری از آن‌ها، بانک اعتباری کمک متقابل (پرودونی)، اهمیت مبارزه برای اصلاحات سیاسی - اجتماعی، مسئله ملی و دولتی کردن، مالیات مستقیم و یا غیر مستقیم، مسئله کلکتویسم و موتوآلیسم بودند. آخرین کنگره انترناسیونال که در اروپا برگزار شد، در سپتامبر ۱۸۷۲ (پس از شکست کمون پاریس) در شهر لاهه هلند گشایش یافت. پس از آن بین‌الملل به آمریکا منتقل گشت و در سال ۱۸۷۶ رسماً خود را منحل اعلام نمود.

در کنگره‌ها و جلسات عمومی انترناسیونال اول، مباحث ارزش‌مندی درباره راه کارها و راه‌حل‌های طبقه کارگر جهت بهبود وضعیت خود و دست‌یابی به رهایی اجتماعی طرح شده است. اما پرداختن به این بحث‌ها، مطلب را بیش از حد طولانی می‌کند. مناسب‌تر آن است که برای جلوگیری از اطناب کلام، بررسی مستقلاً به فعالیت‌های عملی و نیز منازعات نظری گرایش‌های گوناگون کارگری درون انترناسیونال اختصاص داده شود. اما اینک همین حد از سخن پیرامون جامعه بین‌الملل کارگران برای روشن نمودن ویژگی حرکت کارگران در دوره مورد بررسی کفایت می‌کند.

### کمون پاریس

مدت کوتاهی پس از تأسیس انترناسیونال، نخستین انقلاب کارگری به وقوع پیوست. (۲) بزرگ‌ترین اهمیت تاریخی کمون که شور و احساسات انسانی را برمی‌انگیزد، این واقعیت ساده است که در پاریس اکثریت بزرگی از طبقه کارگر سلطه سیاسی سرمایه‌داران و طبقات دارا را نفی کرد؛ خود را مسلح نمود و بسیج شد تا سرنوشت خویش را به دست گیرد. با این انقلاب طبقه کارگر در اولین امتحان عملی تاریخی خود قرار گرفت. سؤال این بود که کارگران چه کارهایی باید انجام دهند تا شرایط تولد جامعه طراز انسانی هموار شود؟ کمون، کارگران را با این موضوع به صورت مستقیم و عملی درگیر کرد. این جا دیگر نوابع و طرح‌ها و ایده‌های

۲- چهارپنجم مبارزین، فعالین و جان‌بازان کمون کارگر بودند. طبق بررسی J. Rougerie از میان کمون‌دهایی که پس از شکست کمون دستگیر شدند ۳۴۷۲۲ نفر یعنی ۷۸/۴ درصد دستگیرشدگان؛ و نیز از میان تبعیدیان ۳۰۲۳ نفر یعنی ۸۱/۴ درصد رانده‌شدگان کارگر بودند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از این کارگران در صنایع مُدرنی که در زمان امپراطوری دوم ایجاد شده بود، کار می‌کردند و کارگر صنعتی بودند. اما کارگران فقط "پایه توده‌ای" کمون را تشکیل نمی‌دادند. در میان ۶۵ نفر عضو شورای کمون، ۲۵ نفرشان کارگر بودند. (رجوع شود به کلاود ویلارد، ص ۵۳ و نیز برای مشخصات دقیق دستگیرشدگان به همان‌جا، ص ۶۲-۶۱).

آن‌ها برای ایجاد آرمان‌شهرها نبود، خود کارگران بودند که باید زندگی واقعی خویش را بر سامان نوین بازسازی می‌کردند. آن‌ها ناچار بودند که طرحی دراندازند که امکان پیاده شدن و عملی بودن در دنیای واقعی داشته باشد.

در باره عمل‌کردها و اقدامات کمون چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی، اداری و حقوقی مطالب زیادی نوشته شده است و چه خوب است باز هم نگارش یابد. از جمله در شماره قبلی "کتاب پژوهش کارگری" نیز مطالبی در این باره هست. در این جا قصد تکرار آن‌ها را ندارم و سعی می‌کنم یکی از ویژگی‌های اصلی کمون را برجسته کنم.

با انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ ذهنیت اجتماعی تازه‌ای شکل گرفت. گویا جامعه داشت یک بار برای همیشه با این پیش‌داوری تسویه حساب می‌کرد که عرصه تعیین سیاست و مدیریت امور وظایفی هستند که کارگران و تولیدکنندگان توانایی انجام آن‌ها را ندارند. با انقلاب ساختارهای سیاسی طبقات دارا، ساختارهایی که از طبقات و مناسبات طبقاتی پاسداری می‌کردند، زیر سؤال رفت. کمون برای ایجاد تغییرات اجتماعی، نیروی اساسی خود را به خرد کردن دستگاه دولت و ایجاد ساختارهای نوین سیاسی اختصاص داد.

کمون در یک کلام نابودی دولتِ فی‌الحال موجود بود؛ دولتی که خود را جاویدان و بر فراز جامعه می‌دانست و مدافع مناسبات طبقاتی و طبقات حاکم بود. کمون چارچوب تقسیم کار سیاسی را در هم شکست. ساختارهای هرمی و سلسله‌مراتبی را خرد کرد. سیستم کمونی، دخالت کارگران، تولیدکنندگان و مردم تحقیر و سرکوب شده برای تعیین سرنوشت خویش را تضمین کرد.

کمون نه تنها خود توسط کارگران و تشکلات آن‌ها شکل گرفته بود، بلکه تمایل اقشار و گروه‌های مختلف برای ایجاد سازمان‌های اتحادیه‌ای، باشگاه‌ها، انجمن‌ها، تشکلات و نهادهای مستقل و دخالت‌گر در زمینه‌های گوناگون اجتماعی - اقتصادی و سیاسی را تقویت می‌کرد و آن‌ها را در این راه ترغیب و تشویق می‌نمود. تنها چند هفته پس از تشکیل کمون، در ماه آوریل ۱۸۷۱، ۳۴ انجمن تولیدکنندگان، ۳۴ اتاق اتحادیه‌ای و ۷ انجمن رتق وفتق امور تأسیس شدند. جنبش اتحادیه‌ای در میان زنان اوج گرفت. (رجوع شود به زوپک، ص ۳۰) این تشکلات با طرح انتقادات، خواسته‌ها و انتظارات خود و نیز همکاری با کمون، در تعیین جهت‌گیری آن سهم به‌سزایی داشتند.

منبع قدرت، قانونی نبود که در پارلمان توسط عناصر مشخص که غالباً از طبقات دارا

بودند، مورد مذاکره قرار گرفته و بعد تصویب می‌گشت، بلکه ابتکارات مستقل خود انسان‌هایی بود که این قوانین به آنان مربوط می‌شد. ابتکار قانون‌گذاری در دست تشکلاتی بود که وسایل زندگی واقعی را تولید و بازتولید می‌کردند. این‌ها در محلات زندگی خود قانون تصویب می‌کردند و قدرت واقعی متعلق به آن‌ها بود. بنابراین کمون تصرف سیاست و اعمال آن از سوی کارگران و مردم عادی بود. کمون شکل سیاسی حکومت کارگری بود، حکومتی که خود را همیشگی نمی‌دانست و بر روی ویژگی از بین رفتن خویش اصرار داشت. جا دارد به این موضوع اشاره شود که نظریه مرگ تدریجی دولت که توسط کارل مارکس بیان شد، با تکیه بر تجارب ۱۸۷۱ و روش زندگی کمون بود.

کمون با دخالت‌گری مستقل و مستقیم اهالی در امور، با ایجاد موقعیت آزاد و برابر برای افراد در عرصه سیاسی، با نفی روش‌های دیوان‌سالارانه، قدرت طلبانه و اقتدارگرایانه رایج، تحول تاریخی عظیمی در عرصه مبارزه و سازمان‌دهی سیاسی - اجتماعی کار علیه سرمایه پایه‌ریزی نمود. کمون بالاخره شکل سیاسی‌ای را کشف کرد که در پرتوی آن رهایی اقتصادی کارگران می‌توانست محور تحولات آتی قرار گیرد. مجموعه اقدامات کمون در عرصه اقتصاد و مناسبات تولید، یعنی روابطی که طبقات اجتماعی در فرآیند تولید ثروت با یک‌دیگر دارند، البته هیچ‌گونه ویژگی سوسیالیستی در بر نداشت. و از این نقطه‌نظر هیچ تحول بنیادینی در مناسبات سرمایه‌داری ایجاد نکرد. ولی راه را در این مسیر هموار نمود و بستر و فرصت مناسبی برای طرح و کشف مشکلات مربوط به این عرصه پدیدار کرد.

ساختار سیاسی بویای کمون که در آن کارگران قابلیت‌شان را برای تسلط بر سرنوشت خویش نشان، و استعداد‌های‌شان را در این راستا رشد می‌دادند، فقط نقطه آغازی برای دگرگونی جایگاه آن‌ها در تولید بود. آغاز کشف مشکلاتی بود که در راه رفع مناسبات اقتصادی بردگی کار و جای‌گزین نمودن آن با ساخت جدید تولید متکی بر تولیدکنندگان همبسته قرار دارند. در یک کلام، کمون فقط دورنمای امکان‌پذیری برای جامعه کمونیستی به تصویر کشید. ولی حل مشکلات این راه باز به‌عهده مراحل گوناگون مبارزه طبقاتی کارگران سپرده شد.

### سه گرایش عمده در جنبش کارگری

ویژگی ثلث آخر قرن نوزدهم، اشتیاق شدید طبقه کارگر به سازمان‌دهی خود بود. به نحو چشم‌گیر و بی‌سابقه‌ای اتحادیه‌های شغلی و صنعتی کارگران و نیز سازمان‌ها و احزاب کارگری در فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا و سایر کشورها برپا شدند و گسترش یافتند. در جنبش کارگری این دوره جریانات متعددی وجود داشتند که در میان آنان سه گرایش از برجسته‌گی بیشتری برخوردار و نمونه‌وارتر بودند.

الف) گرایش اصلاح‌طلب: مبارزه خود را در وهله اول در چارچوب نظام سرمایه‌داری از راه قانونی و پارلمانتاریستی قرار می‌داد؛ مبارزه‌ای که در نظر بود توسط آن طبقه حاکمه مجبور به دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی به طبقه کارگر شود. در عین حال می‌خواست توسط فعالیت‌های قانونی، سوسیالیسم را مستقر سازد. در این دیدگاه قرار بود اتحادیه‌ها فعالیت‌های خود را در دفاع از منافع اقتصادی کارگران متمرکز کنند. در انگلستان و آلمان اتحادیه‌ها کوشیدند، سازمان‌های خود را در این جهت ارتقاء دهند. آن‌ها از نظر سیاسی در پشت صحنه ظاهر می‌شدند؛ یعنی تنها نقش‌شان حمایت از احزاب بود. امیدوار بودند که این احزاب از طریق پارلمان امتیازاتی برای آن‌ها به دست آورند. "کنگره اتحادیه‌های کارگری" تی. یو. سی (T.U.C.) انگلستان و اتحادیه‌های آزاد آلمان، که از سوسیال‌دموکرات‌ها پشتیبانی می‌کردند، نمونه‌هایی از این نوع تشکلات بودند.

این گرایش، به لحاظ سیاسی، در دموکراسی پارلمانی مبتنی بر حق رأی همگانی، ابزاری برای قدرت‌یابی کارگران می‌دید. از این نقطه‌نظر، دولت سازمانی بی‌طرف بود، که اکثریت قادر بود آن را برای پیشبرد اصلاحات در نظام اجتماعی و اقتصادی به کارگیرد. اصلاح‌طلبان سوسیالیست با این استدلال که در اقتصاد سرمایه‌داری طبقه کارگر اکثریت اهالی را تشکیل می‌دهد، تصور می‌کردند که از طریق به دست آوردن اکثریت کرسی‌های مجلس، می‌توانند گام به گام با اصلاحات تدریجی، امتیازات طبقات دارا را از آنان بگیرند و به جای انقلاب از راه تکامل تدریجی به سوسیالیسم دست یابند. برای مثالی در این باره می‌توان از "حزب کارگر انگلیس" نام برد.

ب) گرایش سوسیالیسم دولتی: نظام سرمایه‌داری را نفی می‌کرد. مرکز ثقل مبارزه را بر روی سیاست و سازمان‌دهی حزب سیاسی با هدف تسخیر قدرت دولتی می‌گذاشت. از این



طریق می‌خواست سوسیالیسم را معمول کند. از جمله عمل‌کرد واقعی آن شرکت در پارلمان با هدف کسب قدرت سیاسی بود. استقلال سازمان‌های اتحادیه‌ای و توده‌ای کارگران را نمی‌پذیرفت و به آن‌ها به‌سان تسمه‌نقاله‌ای جهت پیشبرد اهداف سیاسی حزب می‌نگریست. یکی از نمونه‌های بارز چنین گرایش، حزب کارگر فرانسه معروف به "گدیست‌ها" بود.

ج) گرایش سندیکالیسم انقلابی: به آکسیون‌های خود طبقه کارگر باور داشت. نسبت به همه احزاب سیاسی و سازمان‌های بیرون از حیطه اقتصاد بی‌اعتماد بود. بر روی استقلال سندیکاها و تشکلات کارگری پای می‌فشرد. اعتصاب عمومی را ابزار مؤثر کارگران در مبارزه طبقاتی می‌دانست و قصد داشت مالکیت و قدرت دولتی را از طریق "آکسیون مستقیم" از بین ببرد. تنها سازمان اداره‌کننده جامعه نوین آینده را سندیکاها می‌دانست. این گرایش در فرانسه نیروی تعیین‌کننده در ث.رت. (کنفدراسیون عمومی کار) طی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۰۲ بود.

اختلافات و مبارزات نظری میان گرایش‌ها گوناگون جنبش کارگری در همه کشورهای اروپایی در جریان بود. اما منازعات دیدگاه‌های مختلف در فرانسه از همه‌جا بارزتر بود. در این میان، به‌ویژه مجادلات سندیکالیست‌های انقلابی با اصلاح‌طلبان و سوسیالیست‌های پیرو ژول گد (Jules Guesde) بر سر تلقی‌های گوناگون از سوسیالیسم و نیز حول سازمان سیاسی و سندیکایی کارگری از اهمیت برخوردار است. با توجه به نکته فوق، پس از این که معرفی مختصری از جریان‌های سیاسی و تشکلات کارگری فرانسه در ثلث آخر قرن نوزدهم نمودیم، می‌کوشیم روی سندیکالیسم انقلابی مکتب بیشتری کنیم.

### گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی فرانسه

پس از شکست خونین کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، سرکوب جنبش کارگری فرانسه در ابعاد گسترده‌ای آغاز گشت. همه تشکلات کارگری توسط مأمورین دولتی منحل شدند. حکومت قانونی را که در تاریخ ۱۸۷۲/۳/۱۴ علیه انترناسیونال اول به تصویب رسانده بود، بر ضد هرگونه همبستگی کارگری به کار بست. در آن زمان، در دفاع از کمون، فعالین کارگری یا جان باخته بودند و یا در زندان و تبعید به سر می‌بردند. با این وجود، اختناق و سرکوب جنبش کارگری را فقط برای مدت کوتاهی متوقف کرد. تشکلات قدیمی مجدداً خود را بازسازی کردند و انجمن‌های جدید تأسیس شدند. مأمورین دولتی به ناچار، کمابیش این سازمان‌ها را تحمل می‌کردند. کم‌کم کارگران از اداره‌جات دولتی اجازه برپایی جلسات

مشترک به دست آوردند.

پس از سرکوب کمون، اولین کنگره با اهمیت کارگری فرانسه با شرکت تشکلات گوناگون در سال ۱۸۷۶ در پاریس برگزار شد. در این کنگره خواسته‌هایی مثل حق تأسیس اتحادیه‌ها، کاهش ساعت کار کودکان و زنان، و تأمین کارآموزی با مخارج دولت مطرح شد. هم‌چنین در آن صحبت از داشتن نماینده در پارلمان و نامزد شدن نمایندگان کارگران برای انتخاب در مجلس شد. در کنگره فوق و نیز نشست بعدی که در ۱۸۷۸ در شهر لیون برگزار شد، خواسته‌های کارگران در چارچوب نظام بود و کسی مسئله تغییر مناسبات اجتماعی و مبارزه با نظام سرمایه‌داری را مطرح نکرد.

در این حین و بین گرایش‌های انقلابی درون جنبش کارگری رشد می‌کردند؛ گرایش‌هایی که هدف‌شان مبارزه برای پایان بخشیدن به کارمزدی بود. جریان‌های مختلف سوسیالیستی و آنارشستی صدای خود را رساتر می‌کردند. آن‌ها در کنگره کارگری اکتبر ۱۸۷۹ در ماریسی گرد هم آمدند و متحد شدند. ماحصل این اتحاد، تأسیس "فدراسیون حزب کارگران سوسیالیست" بود. نقش زول گد (۱۸۴۵-۱۹۲۴) در متحد نمودن گرایش‌های گوناگون سوسیالیستی مهم بود. وی در سال ۱۸۷۷ از تبعید برگشته بود و خود را مارکسیست می‌دانست.

با این حال، وحدت جریان‌های مختلف دیری نپایید و حزب نوپا به زودی شقه‌شقه شد. از درون آن، احزاب و گروه‌های زیر شکل گرفتند:

الف - حزب کارگر فرانسه (POF): در رأس این حزب گد و پل لافارگ (۱۸۴۲-۱۹۱۱) قرار داشتند. این‌ها اکتبر ۱۸۸۲، در کنگره "روان" (Roanne)، سهم مهمی در تأسیس حزب مذکور ادا کردند. نقطه اوج رشد حزب طی سال‌های ۹۹-۱۸۹۳ بود. تعداد آراء آن در سال ۱۸۹۸ به ۲۹۵ هزار رسید. عده اعضای حزب به ۱۶ تا ۱۷ هزار نفر رسید. موفقیت حزب و فعالیت آن در چارچوب قوانین، آن را به سوی اعتدال کشاند. حزب به این تمایل پیدا کرد که اهداف انقلابی خود را به نفع یک جریان قانونی و پارلمانی با انگیزه تصرف قدرت سیاسی کنار بگذارد. (رجوع شود به ویلارد، ص ۶۷)

ب - کمیته انقلابی مرکزی (CRC): نیروهای پیرو بلانکی این جریان را در سال ۱۸۸۱ تأسیس کردند. از جمله فعالیت‌های گروه فوق، سازمان‌دهی راه‌پیمایی در دفاع از جمهوری، ایجاد جبهه همبستگی برای حمایت از مبارزات کارگری، پشتیبانی از اعتصابات کارگری،

برگزاری آکسیون بیکاران، و مبارزه جهت ایجاد یک اتحادیه قدرت مند و یک پارچه که مستقل از احزاب عمل کند، بود. ادوارد ویان (Edouard Vaillant) نقش مهمی در گروه داشت. (رجوع شود به همان جا، ص ص ۷۴-۷۱)



پل لافارگ

ج- فدراسیون کارگران سوسیالیست (F.T.S): رهبران و فعالین این جریان در کنگره ماریسی (اکتبر ۱۸۷۹) با گدیست‌ها متحد شدند، ولی به زودی از آن‌ها جدا گشتند. گدیست‌ها خواهان تشکیل یک حزب متمرکز بودند، ولی فدراسیون خواهان حزبی با ساختار غیر متمرکز بود که بر خودمختاری گروه‌های عضو تکیه داشت. آن‌ها یک برنامه واحد برای حزب را رد می‌کردند، زیرا عقیده داشتند چنین برنامه‌ای نمی‌تواند موقعیت و شرایط محلات و نواحی را مورد توجه قرار دهد. از چهره‌های نام‌دار این جریان پل بروس P. Brousse (۱۸۴۴-۱۹۱۲) بود. بیروان گد این جریان را امکان‌گرا (Possibilist) می‌خواندند. پوسی‌بی‌لیست‌ها تکامل طبیعی سرمایه‌داری را از رقابت و تمرکز به سوی انحصار می‌دیدند و گرایش مسلم آن را به طرف "خدمات عمومی" تشخیص می‌دادند. با این درک، وظیفه سوسیالیست‌ها را در این می‌دیدند که به این گرایش که خود به خود به سوی سوسیالیسم و مالکیت جمعی (!) پیش می‌رود، شتاب بخشند. اصلاح‌طلبی، پارلمنتاریسم، ساختار سازمانی

فدراتیوی و توجه به موضوعات اتحادیه‌های کارگری از جمله مشخصه‌های فدراسیون کارگران سوسیالیست بود. (همان جا، ص ص ۷۶-۷۴)  
د- حزب کارگر سوسیالیست انقلابی (POS.R): درون "فدراسیون کارگران سوسیالیست" گرایش رادیکالی شکل گرفته بود. این گرایش در اکتبر ۱۸۹۰ از فدراسیون انشعاب کرد و "حزب کارگر سوسیالیست انقلابی" را تأسیس نمود. پس از این انشعاب، "فدراسیون کارگران سوسیالیست" زندگی گیاه‌واری بیش نداشت و در ابتدای قرن بیستم منحل شد. یکی از افراد به نام "POS.R"، ژان آلمان "J. Alleman" بود. حزب فوق برنامه خویش را از ۳ سند گرفته بود: مانیفست عدالتیون (بابوف) ۱۷۹۶، مانیفست حزب کمونیست (مارکس و انگلس) ۱۸۴۷ و بیانیه تأسیس انترناسیونال اول ۱۸۶۴.



ژان آلمان

"POS.R" خود را حزب اقدامات انقلابی می‌شناخت و بر وجود تضادهای طبقاتی در جامعه انگشت می‌فشارد. حزب آرمان خود را کمونیسم می‌خواند. کمون تأثیر بسیاری بر آن داشت. از ویژگی‌های حزب فوق مبارزه علیه نظامی‌گری و عدم باور به ایجاد تحولات بنیادی در جامعه از طریق پارلمان بود. "POS.R" عمیقاً معتقد بود که تنها از طریق تدوین قوانین و اجرای مستقیم آن توسط خود مردم، آن‌ها بر سرنوشت خویش حاکمیت خواهند یافت. بر این نظر بود که بعد از انقلاب، پرولتاریا دیکتاتور می‌کند، بلکه فدراسیون کمون‌های آزاد بنیاد

گذاشته می‌شود که توسط آن وظیفه دولت از تسلط بر امور انسان‌ها به ادارهٔ اشیاء تبدیل می‌گردد. فعالین "POSR" بر ساختار کارگری آن تأکید می‌نمودند و به جنبش سندیکایی توجه ویژه‌ای داشتند. به عقیدهٔ آنان در هر سیاست‌مداری این خصلت وجود دارد که از رهبری سوءاستفاده کند و به زائده بورژوازی تبدیل شود. از این رو به همه سیاست‌مداران مشکوک بودند که از کارگران برای اهداف شخصی خود سوءاستفاده کنند. ژان آلمان خود کارگر - پیشه‌ور بود و به این امر افتخار می‌کرد. حزب فوق ساختاری غیرمتمرکز داشت. مبارزهٔ اقتصادی را مهم‌تر از مبارزهٔ سیاسی می‌دانست. فعالین آن در وجود اتحادیه‌ها سلاح نیرومندی برای دفاع کارگران از حقوق‌شان و تعرض به نظام سرمایه‌داری می‌دیدند. از دیدگاه "POSR" پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، قرار بود، کارخانه‌ها نه به دولت بلکه به اتحادیه‌های کارگری سپرده و توسط آن‌ها اداره شوند. وظیفه عاجل اتحادیه‌ها را بهبود شرایط زندگی کارگران و آماده نمودن آن‌ها برای ایجاد یک جامعه کُلکتیوی (جمعی) می‌دانستند. درست در نقطه مقابل گدیست‌ها که اتحادیه‌ها را تحت سیطره حزب می‌خواستند، "POSR" تنها حزب سوسیالیستی بود که خود را در خدمت جنبش کارگری و تشکلات کارگری می‌دانست. (همان‌جا، ص ص ۸۰-۷۶)

ه- آنارشیت‌ها: علی‌رغم وجود گرایشات و نحله‌های بسیار زیاد در میان آنارشیت‌ها، همگی آن‌ها به نحوی از انحاء به پرودون استناد می‌کردند. آن‌ها بیشتر آن بخش از نظرات پرودون را پررنگ می‌نمودند که آمریت (اتوریتته) را چه در عرصه سیاست، چه اقتصاد و چه اخلاق نفی می‌کرد. در موتوآلیسم و فدرالیسم، آزادی و خوش‌بختی را می‌دیدند. و می‌خواستند به آرمان‌شهر پرودون واقعیت بخشند.

آنارشیت‌ها نیز به همراه سایر جریانات سوسیالیست در کنگره ماریبی ۱۸۷۹ در تشکیل "فدراسیون حزب کارگران سوسیالیست" شرکت داشتند. اما چندی بعد در مه ۱۸۸۱ از آن انشعاب نمودند. آن‌ها در وهله اول عقاید خود را به صورت منفی (نفی‌کننده) بیان می‌داشتند. رد آمریت در سه عرصه سیاسی (دولت)، اقتصادی (سرمایه) و اخلاقی (مذهب) از خصوصیات بارز آن‌ها بود. به جز این عرصه‌ها، آن‌ها مین پرستی و خانواده را نیز نفی می‌کردند.

نقطه نظرات آنارشیت‌ها، البته بنا به دوره‌ای که در آن زیست می‌نمودند و بر اساس نگرش‌های هر گروه از آن‌ها، متفاوت است. با این حال می‌توان چند خصوصیت برای آن‌ها

برشمرد:

۱- تاریخ را فقط اقلیت فعال می‌سازد. آن‌ها عمیقاً معتقد بودند که در شرایط کنونی که اکثریت بزرگی از انسان‌ها، بر اثر فقر و خرافات، در زندگی فلاکت‌باری غوطه‌ورند، سرنوشت بشریت بستگی به عمل شمار کوچکی از افراد مجرب و پاک‌باخته دارد.

۲- ستیز با سازمان‌های متمرکز و آهنین، در این باره تا حدودی در مورد اتحادیه‌ها استثناء قائلند.

۳- رد ابزارهای قانونی برای مبارزه.

۴- معتقدند که نایستی به هیچ‌گونه رفرفی توهم داشت. و هیچ بهبودی مؤثری، تا زمانی که کارمزدی وجود دارد، در وضع کارگران پدیدار نمی‌شود. به اعتصابات منفرد فقط به این جهت بهاء می‌دادند که آن‌ها را تمرینی برای مهیا نمودن اعتصاب عمومی انقلابی ارزیابی می‌نمودند. (همان‌جا، ص ص ۸۴-۸۱) دو جریان آخرالذکر یعنی POSR و آنارشیت‌ها در پیدایش سندیکالیسم انقلابی نقش داشتند.

### تشکلات کارگری

طی ۲۰ سال (۱۸۸۴-۱۸۶۴) تشکلات کارگری هم به لحاظ کمی و هم به جهت اهداف و اشکال سازمانی تغییر و تحول یافتند. در سال ۱۸۶۴ حق اعتلاف با اما و اگرهایی از سوی حکومت بُنابارت به رسمیت شناخته شده بود. اما هنوز تأسیس تشکلات کارگری پیکارجو، یعنی تشکلاتی که به منظور کسب حقوق کارگران از اعتصاب و "تهدید" استفاده می‌کردند، جرم محسوب می‌شد.

در دهه ۶۰ اعضای یک حرفه مشخص در "اتاق سندیکایی" ویژه خود متشکل می‌شدند و برای خواسته‌های شغلی‌شان مشورت می‌کردند. در سال ۱۸۷۲ "محفل اتحادیه سندیکایی" در شرف تأسیس بود که به سرعت از سوی مأمورین دولتی ممنوع شد. در اواخر دهه ۷۰ اتحادیه‌ها شکل جاافتاده‌ای به خود گرفته بودند. آن‌ها از اعضای‌شان حق عضویت می‌گرفتند و بعضاً به روش شورایی اداره می‌شدند و یا برای خود دبیر انتخاب می‌کردند. در سال ۱۸۸۴ ممنوع بودن اعتلاف که در قانون مدنی فرانسه تصریح شده بود، رسماً لغو گردید. بدین ترتیب دولت با محدودیت‌هایی حقوق کارگران برای تشکیل سندیکاها را به رسمیت شناخت. قانون ۱۸۸۴ به سندیکاها می‌که قبلاً به صورت غیرقانونی تشکیل شده بودند، امکان داد تا فضای

بیشتری برای رشد در اختیار داشته باشند؛ اگر چه با وضع این قانون نیز هنوز کارفرمایان در عمل کارگرانی را که عضو سندیکاها بودند، اخراج می‌کردند.

در سال ۱۸۸۶ اولین کنگره سراسری سندیکاهاى فرانسه در لیون گشایش یافت. در این کنگره احزاب سیاسی هم شرکت داشتند. تا زمانی که قانون مدنی سندیکاها را به رسمیت نمی‌شناخت، آن‌ها ناچار بودند، فعالیت‌هایشان را به مصالح شغلی اعضا محدود کنند و ظاهراً خود را از مبارزه طبقاتی - سیاسی دور نگاه دارند. اما در این کنگره اندیشه‌های سیاسی گوناگون مطرح شد و کارگران در مجادلات گرایشات مختلف سوسیالیستی درگیر شدند. حزب گدیست‌ها بر فضای کنگره تأثیر بزرگی بر جای گذاشت. نفوذ حزب در کنگره مشخص بود. اما این حزب علی‌رغم نام سوسیالیستی خود، قصد داشت سازمان‌های سندیکایی را به خدمت حزب درآورد و به آن‌ها به چشم تسمه‌نقاله‌ای برای انتقال نظرات و اهداف حزب به توده‌های کارگر می‌نگریست. بنابراین حزب گدیست‌ها به سندیکاها به مثابه ابزاری برای قدرت‌مند کردن کارگران توجهی نداشت. چنین به نظر می‌رسید که در کنگره فوق، سندیکاها قیومیت حزب را پذیرفته‌اند. آن‌ها اگر واقعاً می‌خواستند خود را به‌عنوان یک نیروی مستقل قدرتمند سازمان دهند، ناچار بودند در وهله اول بر آمریت حزب گدیست‌ها غلبه کنند. در این جا تجربه انترناسیونال اول یاور کارگران بود. گرایشات رادیکال کارگری از جمله حزب کارگر سوسیالیست انقلابی (آلمانیست‌ها) در نقد روش‌های سلطه‌طلبانه گدیست‌ها فعالیت چشم‌گیری داشتند.

از سوی دیگر در کنار سندیکاها که در فدراسیون ملی سندیکاها متحد شده بودند، بورس‌های کارگری نیز وجود داشتند. این بورس‌ها از دهه ۱۸۴۰ فعال بودند، اما تازه در دهه ۸۰ بود که خود را به سبک جدید بازسازی نمودند. بورس‌های کار در شهرهای مختلف به‌ویژه با هدف پیدا کردن شغل برای کارگران سازمان یافته بودند. در هر محلی، بورس‌های کار، اجتماعاتی برپا می‌کردند تا در آن‌ها مشکلات اجتماعی و شغلی کارگران مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. آن‌ها بین کارگران تماس برقرار می‌نمودند، از این رو در پیشرفت کار سندیکاهاى کارگری فرانسه نقش مهمی داشتند. به‌علاوه فعالیت‌هایی از قبیل ایجاد صندوق اعتصاب، سرویس کاریابی، کتاب‌خانه و غیره را پیش می‌بردند.

در سال ۱۸۸۶ بورس کار پاریس به صورت قانونی گشایش یافت، و به تدریج بر اساس الگوی فوق در شهرهای بزرگ فرانسه نیز بورس‌ها موجودیت یافتند. در این بورس‌ها بود که

نهضت سندیکالیستی - انقلابی اولین محل فعالیت خود را یافت. در سال ۱۸۹۲ فرناند پلوتیه (Fernand Pelloutier) یکی از معروف‌ترین سندیکالیست‌های انقلابی در متحد نمودن این بورس‌ها نقش فعالی ایفاء کرد و با کوشش‌های وی فدراسیون بورس‌های کار تأسیس شد. برخلاف گدیست‌ها که اعتقاد داشتند، سندیکاها بدون اتکاء به یک حزب سیاسی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و باید از سوی آن رهبری شوند، مؤسسين فدراسیون بورس‌های کار بر استقلال کامل تشکلات کارگری تأکید و اصرار داشتند. معتقد بودند، سندیکاها و بورس‌های کار باید با کمک ابزارهای ویژه خود، اهداف کارگری را پیش ببرند و نباید دنباله‌روی احزاب باشند.

سرانجام فدراسیون ملی سندیکاها و فدراسیون بورس‌های کار در سال ۱۸۹۵ در کنگره لیموز (Limoges) متحد شدند. ماحصل این پیوند تأسیس ث. ژت (فدراسیون عمومی کار) بود. با وجود این پیوند، اما فدراسیون بورس‌های کار، در سال‌های بعد نیز هنوز کنگره‌های مستقل خود را برپا می‌کرد. تازه در کنگره مون‌پلیه (Montpellier) در سال ۱۹۰۲ دو فدراسیون به صورت واقعی در ث. ژت متحد شدند؛ یعنی زمانی که به تدریج نظرات سندیکالیست‌های انقلابی به‌عنوان نظرات رسمی ث. ژت پذیرفته شده بود. مهم‌ترین سندی که مبانی سندیکالیسم انقلابی را به صورت گویا بیان می‌دارد، بیانیه آمین (Amiens) است. این بیانیه در کنگره ۱۹۰۶ ث ژت به تصویب رسید. در آن بر روی استقلال سندیکاها از احزاب سیاسی و اعتصاب عمومی به‌عنوان ابزار مبارزه طبقاتی با هدف خلع‌ید از سرمایه‌داران تأکید شده بود. در بخشی از بیانیه مذکور می‌خوانیم:

"کنگره آمین ماده ۲ اساس‌نامه فدراسیون عمومی کار را که ذیلماً می‌آید، تأیید می‌کند: کنفدراسیون عمومی کار، همه کارگران را صرف‌نظر از هر مکتب سیاسی در بر می‌گیرد؛ کارگرانی که به ضرورت مبارزه برای از بین بردن بردگی مزدی و سرمایه‌داری خصوصی آگاهند.

کنگره معتقد است که بیانیه فوق مبارزه طبقاتی را به رسمیت می‌شناسد؛ مبارزه‌ای که در عرصه اقتصادی، کارگر را علیه همه اشکال استثمار و سرکوب مادی و معنوی و ستمی که طبقه سرما به‌دار علیه طبقه کارگر به کار می‌بندد، به طغیان می‌کشاند. کنگره بیانیه تئوریک بالا را با ذکر نکات زیر تکمیل می‌کند:

هدف جنبش سندیکایی در مبارزه برای خواسته‌های روزمره، یک پارچه کردن کارگران و

ارتقای امکانات رفاهی آنان است؛ از این راه کسب بهبودهای فوری از جمله کاهش زمان کار، افزایش دستمزدها و غیره را دنبال می‌کند. البته چنین تلاش‌هایی فقط یک بخش از کار سندیکایی است. جنبش سندیکایی هم چنین رهایی کامل کارگران را تدارک می‌بیند؛ این کار تنها با خلع مالکیت از سرمایه‌داری می‌تواند امکان‌پذیر شود.

جنبش، اعتصاب عمومی را ابزار مبارزاتی خویش محسوب می‌کند و معتقد است که سندیکاها که امروز تشکلات مبارزاتی هستند، در آینده ارگان‌های تولید و توزیع یعنی پایه و اساس تغییر نظام اجتماعی خواهند شد.

کنگره بیان می‌دارد که این وظیفه دو جهته (یعنی) مبارزه روزمره و تأثیرگذاری برای آینده، از شرایط ناگوار پرولتاریا اخذ شده است؛ شرایطی که همه کارگران - صرف‌نظر از عقاید فلسفی یا سیاسی‌شان - را موظف می‌سازد که خود را به سازمان شغلی یعنی سندیکا متعلق بدانند.

کنگره علاوه بر این، برای هر زحمتکش متشکل در سندیکا، آزادی کامل قائل است که خارج از سازمان شغلی‌اش، منطبق با عقاید فلسفی یا سیاسی خویش، در هر شکلی از مبارزه شرکت کند. در عین حال کنگره از متشکلین در سندیکاها فقط می‌خواهد که از ورود آن اعتقاداتی که در خارج از سندیکاها به آن‌ها باور دارند، به درون سندیکا خودداری کنند.

در رابطه با عمل‌کرد سازمان‌های سندیکایی کنگره بیان می‌دارد، برای این که جنبش سندیکایی بیشترین تأثیر را داشته باشد، باید جهت‌گیری آکسیون اقتصادی مستقیماً علیه کارفرمایان باشد. سازمان‌های عضو فدراسیون نمی‌بایست به عنوان مؤسسات سندیکایی مسئله‌شان احزاب و فرقه‌هایی شود که در کنار و خارج از جنبش سندیکایی می‌توانند با آزادی کامل جهت بازسازی اجتماعی تأثیرگذار باشند." (گرفته شده از ویلارد، ص ۱۲۸-۱۲۷)

### سندیکالیسم انقلابی

در این جا منظور ما از سندیکالیسم انقلابی مبانی جنبش اتحادیه‌ای فرانسه بین سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۰۲ است. ت.ژت در این فاصله زمانی شدیداً از این گرایش متأثر بود و بسیاری از سازمان‌دهندگان، فعالین، عاملین و مسئولان آن سندیکالیست انقلابی بودند. از جمله فعالین سرشناس آن می‌توان از فرناند پلوتیه (۱۹۰۱-۱۸۶۷)، امیل پوزه Emile Pouget

(۱۸۶۰-۱۹۳۲)، ژرژ ایوت (Georges Yvetot) و نیل (Niel) نام برد. ویکتور گریفوله (Victor Griffuelhes) که از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۹ دبیرکل ت.ژت بود، اگر چه نزدیکی بسیاری با سندیکالیست‌های انقلابی داشت ولی پیرو این اندیشه نبود. گرایش‌های دیگری نیز در ت.ژت وجود داشتند که برای آن‌ها سازمان‌های اتحادیه‌ای انگلیس و آلمان الگو بودند، ولی این گرایش‌ها طی مدت مورد نظر در اقلیت قرار داشتند. آن اندیشه‌ای که راهنمای عمل ت.ژت بود، سندیکالیسم انقلابی بود، سایرین نقش اپوزیسیون را ایفاء می‌کردند.



فرناند پلوتیه

سندیکالیسم انقلابی بیشتر به "آکسیون مستقیم" طبقه کارگر توجه داشت تا نظریه برداری و از این زاویه تئوری جامعی را شامل نمی‌شود. اما این به معنای آن نیست که خطوط نظری روشنی در اختیار نداشت. سندیکالیسم انقلابی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و برنامه عمل فعالین کارگری بود که در مبارزه با سرمایه‌داری و برای لغو کارمزدی راه مشخصی را نشان می‌داد و خود را در خدمت انقلاب کارگری برای برپایی سامان اجتماعی نوین می‌دانست. فعالین آن از بی‌اعتمادی عمیقی نسبت به هر نوع دولتی و به همه اشکال مبارزه قانونی و پارلمانتاریستی سرشار بودند.

در ادبیات اروپا، سندیکالیسم انقلابی و سندیکالیسم گاهی با سهل‌انگاری یک‌سان تلقی

می‌شوند. اما باید بین این دو مفهوم تفاوت گذاشت. زیرا سندیکالیسم، سندیکالیسم اصلاح طلب را نیز در بر می‌گیرد. این قبیل سندیکالیست‌ها ضدیتی با دولت و دموکراسی بورژوازی ندارند. مشکلات اجتماعی را با کمک وضع قوانین مترقی قابل حل می‌دانند. فعالیت حزبی را نفی نمی‌کنند و معتقد نیستند که سوسیالیسم فقط با کمک انقلاب تحقق می‌یابد.

می‌توان برای سندیکالیسم انقلابی ۴ ویژگی اساسی برشمرد:

۱- ارزش‌یابی از سندیکاها به‌عنوان سلول‌های سامان جامعه آینده؛ این اندیشه سندیکاها را تنها ابزار مناسب برای بازسازی جامعه نوین می‌شناخت.

۲- سازمان‌یابی فدرالیستی سندیکاها.

۳- تأکید بر تضاد طبقاتی کار و سرمایه و گسترش آن تا نابودی طبقات. به عقیده سندیکالیست‌های انقلابی، تنها با کمک انقلاب از طریق "آکسیون‌های مستقیم" کارگران و با پیروزی طبقه کارگر در سراسر جهان می‌توان سرمایه را برچید.

۴- ویژگی ضد دولت‌گرایی و ضد دولت‌مداری؛ سندیکالیست‌های انقلابی با یک شکل مشخص از دولت ضدیت نمی‌ورزیدند، بلکه علیه هر نوع دولتی بودند. عقیده داشتند هر نوع دولتی - چه از نوع استبدادی و چه دموکراتیک - از مناسبات سلطه منشاء می‌گیرد و مدافع نظام طبقاتی است.

یکی از ویژگی‌های سندیکالیسم انقلابی دفاع آن از استقلال جنبش کارگری در مقابل دولت و نیز احزاب مختلف بود. آن‌ها نظراتی که احزاب را بیان سیاسی طبقات می‌دانستند، به شدت رد می‌نمودند. به لحاظ نظری خود را در مقابل نیروهایی تعریف می‌کردند که از طریق حزب سیاسی می‌خواستند سوسیالیسم را تحقق بخشند. به عقیده آن‌ها، احزاب سیاسی هدف‌شان نه از بین بردن دولت بلکه بازتولید آن است. در همین راستا به هرگونه کوشش برای تصرف قدرت دولتی - چه از طریق فعالیت پارلمنتاریستی و چه انقلابی - بی‌رحمانه انتقاد می‌کردند. انقلابیون مجاز نیستند در پارلمان شرکت کنند و یا با هدف تشکیل دولت جدیدی، دولت کنونی را سرنگون سازند، زیرا دگرگونی اقتصادی از طریق تصرف دولت ایجاد نمی‌شود. این کار از طریق سازمان‌دهی و بسیج کارگران در نقطه تولید شدنی است.

اُبرت لاگاردله (Hubert Lagerdelle) مرزبندی سندیکالیسم انقلابی با احزاب سوسیالیستی و جریانات آناشیتیستی، و نیز اهداف آن را چنین توصیف می‌کند:

"اگر مبارزه طبقه، همه سوسیالیسم باشد، ما می‌توانیم بگوییم که سندیکالیسم همه مفهوم

سوسیالیسم را در بر دارد. زیرا خارج از سوسیالیسم مبارزه طبقاتی وجود ندارد.

سوسیالیسم پارلمان‌گرا چه در شکل انقلابی و چه اصلاح طلب آن از این توهم هستی می‌گرفت که احزاب بیان سیاسی طبقات می‌باشند و این که آن‌ها در پارلمان مکانیسمی پیدا می‌کنند که تناسب قوایی را که میان طبقات موجود است، مشخص می‌کند. ولیکن تجربه نشان داده است که احزاب بسیار از این امر دورند که عکس‌برگردان طبقات باشند. آنان ملغمه‌ای از عناصری هستند که از همه مقله‌های اجتماعی اخذ شده‌اند. تجربه نشان داده است که هیچ‌گونه نسبتی میان نفوذ سیاسی احزاب سوسیالیست و نیروهای واقعی طبقه کارگر وجود ندارد. سوسیالیسم پارلمان‌گرا نه تنها در واقعیت هیچ‌گونه خط و مرزی میان پروتلاریا و بورژوازی نکشیده است، بلکه فراتر از آن خود به یکی از مؤلفه‌های ساختاری دولت و یکی از کارگزاران آکسیون همبستگی دموکراسی مبدل گشته است.

سوسیالیسم آناشیتیستی علی‌رغم شورش‌های دلیرانه‌اش، هیچ‌گونه تصور روشنی از طبقات و مبارزه طبقاتی نداشت. این نظریه اقتصاد را به خوبی نمی‌شناخت و همه انسان‌ها را بدون هیچ‌گونه تمایزی مورد خطاب قرار می‌داد. بزرگ‌ترین تلاش‌هایش در جهت اصلاح فردی از طریق روش‌های تخیلی بود؛ همان‌گونه که در تربیت ادبی، عقلایی و علمی مرسوم است. ولیکن نفی احساساتی و مجرد اصل آمریت (اتوریته) و دولت ناتوان از این کار است که نیروی سرکوب قدرت‌های جبار را کاهش دهد. این قدرت‌ها تنها می‌توانند از طریق اقدامات مشخص پروتلاریای انقلابی از میان برداشته شوند. بسیاری از آناشیتیست‌ها با تکیه بر فرهنگ ایدئولوژیکی و پیش‌داوری ادبی، ناآگاهانه از روشنفکر بورژوازی تغذیه کرده‌اند؛ و از دنیایی که به نیروی عمل جدا شده بودند، دوباره از طریق اشتراک ایده‌ها با آن پیوند برقرار نموده‌اند.

در مقابل، سندیکالیسم، طبقه کارگر را در اشکال مبارزه‌جویانه‌اش در بر می‌گیرد. سندیکالیسم کارگران را تنها طبقه‌ای تلقی می‌کند که به دلیل شرایط زندگی‌اش و تصدیق آگاهی‌اش توانایی این کار را دارد که جهان نوینی بسازد. این امر، ولی، به شرطی میسر است که طبقه کارگر نسبت به جامعه بورژوازی بیگانه باقی بماند.

سندیکالیسم تولیدکنندگان را در محیط کارشان و در تشکلاتی که به آن‌ها تعلق دارند؛ اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، بورس‌های کار و غیره در نظر می‌گیرد و قیام علیه قدرت صاحبان [وسایل تولید] را سازمان می‌دهد. سندیکالیسم از طریق نفی قدرت و قانون و واگذاری امور

به مؤسسات کارگری، دولت را از پایه خراب می‌کند و از آن قدرت تصمیم‌گیری را سلب می‌نماید. از طریق اعتصاب عمومی ساعت به ساعت، قدم به قدم، متناسب با آکسیون، بنای دروغین وحدت طبقاتی‌ای که دموکراسی در خدمت آن است را نابود می‌سازد. سندیکالیسم به ایده‌های ویژه پرولتاریا شکل نهایی می‌دهد. یعنی تمامیت احساسات برحق که در دل مبارزه متولد می‌شوند و مبنای نوینی برای قانون جدید، قانونی برای یک جامعه بدون سرور می‌آفریند.

سندیکالیسم از هر اتوبی‌ای رهاست. زیرا پیروزی‌اش را به یک سلسله پیش‌شرطها موقوف می‌کند. و با این انتظار که موجبات این پیش‌شرطها فراهم شود، کار نوسازی واقعی جهان را عهده‌دار می‌شود. [سندیکالیسم] دیگر هیچ‌گونه دکم و یا فرمول و یا بحث میان‌تهی دربارهٔ جامعهٔ جدید [طرح نمی‌کند]. برعکس مفهوم مبارزه که در پراتیک شناخته می‌شود، فلسفه عملی که به دریافت مستقیم اولویت می‌دهد؛ فلسفه‌ای که ساده‌ترین کارگری را که در مبارزه درگیر است، برتر از آموزش‌دیدگان مسلکی همهٔ مکاتب می‌داند.

در این طرز تلقی جایی برای خواب و خیال‌های اوتوپیک وجود ندارد؛ اتوبی‌هایی که لحظه معینی را برای دگرگونی جامعه اعلام می‌کنند. تولیدکنندگانی که در مبارزهٔ اتحادیه‌ای شرکت دارند، به طور غریزی پی می‌برند، بدون اراده و تشکلات آنان هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد. و خلاقیت‌های خودپوی زندگی بسیار غنی‌تر از اعجاب‌انگیزترین اختراعات سیستم‌سازان است. کافی است توانایی‌های پرولتاریا را دائماً بیدار نگاه داشت تا پرولتاریا هرگز انرژی بی‌باکانه‌اش را، انرژی‌ای که فاتحان را از بین می‌برد، از دست ندهد. (گرفته شده از زویک، ص ص ۴۰-۳۸)

بنابراین تأکید سندیکالیسم انقلابی بر جنبش خود کارگران است. سازمان‌دهی آن‌ها تنها می‌تواند توسط خودشان پیش برده شود. اراده و خودفعالی کارگران در "آکسیون مستقیم" بروز می‌کند. این تمامیت تاکتیک مبارزه طبقاتی سندیکالیسم انقلابی است. در مبارزه همبسته کارگران برای افزایش دستمزد، کاهش زمان کار و بهبود شرایط کار، در تحریم کار و خلاف برنامه‌های کارفرما عمل کردن، و سرانجام در اعتصاب عمومی ابزار و اهداف سندیکالیسم انقلابی پیوند می‌خورند. سندیکالیسم انقلابی معتقد است که در "آکسیون مستقیم" جمیع دستاوردها و آرزوهای طبقه کارگر به دست می‌آید، از اصلاحات محدود و منفرد تا انقلاب اجتماعی!

مهم‌ترین تاکتیک سندیکالیسم انقلابی اعتصاب و تکامل آن به اعتصاب عمومی است. ژرژ سورل (Georges Sorel ۱۸۴۷-۱۹۲۲)، یکی از اندیشه‌پردازانی که نظراتش به‌ویژه بر سندیکالیست‌های ایتالیایی و اسپانیایی تأثیر داشت، دربارهٔ اعتصاب عمومی می‌نویسد:

"اندیشه اعتصاب عمومی تا این درجه خود را به‌مثابه نیروی محرکه به اثبات می‌رساند که همهٔ موضوع‌هایی که بدان ربط دارد را به ورطه انقلاب می‌کشاند؛ به برکت آن سوسیالیسم همیشه جوان می‌ماند، در پرتوی آن هر نوع تلاشی برای سازش اجتماعی کودکانه جلوه می‌کند و توده‌ها ... را از رفقای نیمه‌راهی که به بورژوازی می‌پیوندند، باز هم خشمگین‌تر می‌کند." (رجوع شود به اشنايدر، ص ۳۱)

البته اندیشه اعتصاب عمومی صرفاً به سندیکالیست‌های انقلابی تعلق ندارد. اصلاح‌طلبان و سوسیالیست‌ها نیز آن را حربه‌ای برای پیشبرد خواسته‌های کارگران و یا فشار به حکومت‌ها می‌دانستند. اما برای سندیکالیست‌های انقلابی اعتصاب عمومی مؤثرترین و در دسترس‌ترین سلاح برای تحقق جامعه نوین و یک اسطوره کامل بود.

در جنبش کارگری فرانسه می‌توان سه انگیره مختلف را برای برپایی اعتصاب عمومی تشخیص داد:

- ۱- اعتصاب عمومی با هدف اصلاحات
- ۲- اعتصاب عمومی با هدف انقلابی-سیاسی: فشار به حکومت در حمایت از سوسیالیست‌ها و یا با هدف تسخیر قدرت دولتی توسط احزاب اپوزیسیون.
- ۳- اعتصاب عمومی سندیکالیستی: عملی است در خدمت انقلاب اجتماعی. هدف آن سرنگون ساختن بنای جامعه کنونی و در عین حال تجدید سازمان زندگی اجتماعی بر اساس امیدهای سوسیالیستی طبقه کارگر است.

بنا به این درک، اعتصاب عمومی شرایطی را در درون خود پرورش می‌دهد که در آن کارگر به اهمیت خود و سندیکایش جهت بازسازی جامعه نوین آگاه می‌شود. در این اثناء نهادی با ویژگی "ضد جامعه سرمایه‌داری" نظفه می‌بندد؛ نهادی که در آینده قرار است به‌عنوان "سلول سازمانی" جامعه نوین عمل کند. این امر در رابطه است با پرورش یک فرهنگ اخلاقی جدید کارگری، اخلاق جدید تولیدکننده که در جهت انهدام عمومی ارزش‌های اخلاقی بورژوازی سیر می‌کند.

ابزارهای دیگر "آکسیون مستقیم" خراب‌کاری، تحریم و نشانه‌گذاری (Label) است.

تحت عنوان خراب‌کاری ضربه به کارفرمایان از طریق کاهش کمیت تولید، تنزل کیفیت آن و یا هر دو مورد مدنظر بود. گاهی اوقات برای کارگران این تاکتیک کارآتر از اعتصاب بود. زیرا در مواقعی که اضافه تولید وجود داشت، اعتصاب نه تنها کارساز نبود بلکه می‌توانست با استقبال کارفرما هم روبه‌رو شود. تحریم به مفهوم امتناع از خریدن کالاهای کارفرمایانی بود که حقوق کارگران را رعایت نمی‌کردند و یا با خواسته‌های آن‌ها مخالفت می‌نمودند.

نشانه‌گذاری علامت مقابل تحریم بود. بدین ترتیب که کالاهای کارگاه‌ها و کارخانجاتی که خواسته سندیکاهای کارگران را می‌پذیرفتند مورد توجه قرار می‌گرفت. کارگران دعوت می‌شدند برای تأمین مصرف‌شان از فروشگاه‌هایی خریداری کنند که اجناس خود را از آن کارخانجات فراهم می‌آوردند.

به‌ویژه با ورود سوسیالیست‌ها به پارلمان و کابینه حکومت‌های بورژوازی، و همکاری و معاشات آن‌ها با دولت، آکسیون مستقیم و استدلالات سندیکالیست‌های انقلابی علیه فعالیت پارلمانی در میان کارگران با اقبال بیشتری روبه‌رو شد. کارگران می‌دیدند که احزاب سوسیالیستی آماده‌اند، بدون در نظر گرفتن منافع آن‌ها با یک حکومت معتدل‌تر در مقابل جناح راست سرمایه‌داری متحد شوند. در همین راستا در آخرین سال قرن نوزدهم پیش‌امدی در پارلمان خشم کارگران فرانسه را برانگیخت. وقتی کارگران شالون (Chalon) در ژوئن ۱۹۰۰ اعتصاب کردند، سربازان به روی آن‌ها آتش گشودند. برخی سوسیالیست‌های مجلس‌نشین با حکومت والدک - روسو (Waldeck-Rousseau) به توافق رسیدند که علیه این جنایت اقدام نکنند و حکومت را استیضاح نمایند. با این موضع‌گیری‌ها، اندیشه‌های سندیکالیستی در میان کارگران بیشتر جا باز می‌کرد، و این اقدامات آنان را بیشتر برمی‌انگیخت که امیدی به سوسیالیست‌ها در پارلمان نداشته باشند و برای پیشبرد منافع خود تنها به آکسیون مستقیم تکیه کنند.

به وزارت رسیدن الکساندر میلران، سوسیالیست فرانسوی، نیز مثالی در این جهت بود. وی طی سال‌های ۱۹۰۲-۱۸۹۹ وزیر تجارت و صنعت در کابینه بورژوازی والدک - روسو بود. میلران به جای دفاع از منافع کارگران، سعی می‌کرد با تصویب و اجرای قوانینی، که در مجموع مصالح کارفرمایان را تأمین می‌نمود، مبارزه کارگران را مهار کند. در دهه ۱۸۹۰ تعداد اعتصابات کارگری افزایش یافته و حکومت را به این نتیجه رسانده بود که چاره‌ای برای جلوگیری از وقوع مبارزات کارگری بیاندیشد. ثمره آن تصویب قانون ۲۶ مارس ۱۸۹۹ بود

که توسط میلران طراحی شده بود. طبق این قانون شورایی مرکب از نمایندگان کارفرمایان و کارگران و نیز نهادهای مختلف دولتی برای رسیدگی به منازعات کارگری تشکیل می‌شد که در آن اکثریت با سرمایه‌داران بود.



میلران

میلران این هدف را دنبال می‌کرد که از طریق قانون فوق، با دادن امتیازات کوچکی، جنبش کارگری را درون نظام ادغام کند. آن را از روش‌های مبارزه طبقاتی دور سازد. میان کارگران انقلابی و اصلاح طلب تفرقه اندازد و سندیکالیست‌های انقلابی را یا به راه اعتدال بکشاند و یا از کارگران منزوی کند. این قبیل اقدامات ضدیت سندیکالیست‌های انقلابی را با فعالیت پارلمانی - حکومتی سوسیالیست‌ها دوچندان می‌کرد. و چنین کارهایی را مدرک دیگری در جهت تأیید و صحت دیدگاه خود می‌شمردند. و تأکید می‌کردند که کارگران نباید منتظر بمانند تا یک رژیم پارلمانی تصادفاً به آن‌ها امتیازاتی اعطاء کند. وظیفه آن‌ها این است که در جهت قدرت‌یابی انقلابی خویش بکوشند، تا خودشان اصلاحات لازم را به اجرا درآورند.



مشخصه دیگر سندیکالیسم انقلابی مبارزه بی‌امان آن با هرگونه نظامی‌گری است. آن‌ها نظامی‌گری را ویژگی دولت می‌دانستند. سندیکالیست‌های انقلابی نه فقط علیه ارتش به عنوان ابزاری جهت محافظت سرمایه‌داران و سرکوب کارگران بودند، بلکه توجیه ارتش جهت دفاع از قلمروی ملی را نیز کاملاً رد می‌کردند. آن‌ها به مرزهای ملی و میهن‌پرستی اعتقاد نداشتند و آن را حربه سرمایه‌داران می‌شمردند. به اعتقاد سندیکالیست‌های انقلابی میهن‌پرستی باعث تخریب اتحاد طبقاتی کارگران می‌شد و خصومت میان کارگران ملیت‌های مختلف را دامن می‌زد. کارگران میهن ندارند.

در کنگرهٔ امین.ت.ژت، سیاست ضد نظامی‌گری به تصویب رسید. مؤثرترین سلاح سندیکالیست‌های انقلابی علیه سیاست نظامی‌گری دولت‌ها برایی اعتصاب عمومی بود. این امر در کنگره ماریسه به تصویب رسید. اما فعالیت‌های ضد نظامی‌گری آن‌ها با استقبال چندانی روبه‌رو نشد. آن‌ها قادر نشدند اتحادیه‌های دیگر کشورها را ترغیب به همکاری با خود کنند و یک مبارزهٔ مشترک علیه نظامی‌گری را پیش ببرند. کنگره‌های جهانی اتحادیه‌ها در دوبلین و آمستردام (۱۹۰۵ و ۱۹۰۳) حتی بحث پیرامون موضوع فوق را رد کردند. سفر دبیرکل ت.ژت (گریفوله) در سال ۱۹۰۶ به برلین با هدف تشویق آلمانی‌ها جهت برابری یک تظاهرات اعتراضی مشترک علیه بحران مراکش با ناکامی روبه‌رو شد. (رجوع شود به آشنایدر، ص ص ۲۵-۲۴)

اما موضع سندیکالیست‌های انقلابی درباره اتحادیه‌های شغلی یا صنعتی چه بود؟ در انتخاب میان این دو، آن‌ها پس از مدت‌ها مبارزه نظری بالاخره جانب اتحادیه‌های صنعتی را گرفتند. در کنگره لیموز (۱۸۹۵) هنوز هر دو نوع سازمان‌دهی در کنار هم پذیرفته شده بودند. در کنگره تولوز (Toulouse) (۱۸۹۷) کمیسیون ویژه‌ای که به منظور تحقیق برای گزینش یکی از دو شکل مذکور انتخاب شده بود، صرفاً به اتحادیه‌های شغلی رأی داد. در کنگره پاریس (۱۹۰۰) بار دیگر هر دو شکل به رسمیت شناخته شدند. بالاخره در کنگره امین (۱۹۰۶) تصویب شد که ت.ژت در آینده تنها بر اتحادیه‌های صنعتی متکی خواهد بود. زیرا اولاً: اتحادیه‌های صنعتی در مقابل اتحادیه‌های شغلی همهٔ عناصر طبقه کارگر را در بر می‌گیرد. از این رو با سازمانی که بر مبارزه طبقاتی متکی است، هم‌خوانی دارد. ثانیاً: کارگران باید در سطح کارخانه سازمان یابند تا بعداً بتوانند هدایت و مدیریت آن را به دست گیرند. ثالثاً: اتحادیه‌های شغلی، نهادی کهنه و متعلق به گذشته است که با گسترش صنعت ماشینی خاصیت

خود را از دست داده است. علاوه بر این با روش تولید امروزی، دیگر نمی‌توان شغل‌های منفرد را به‌مثابه ابزار مناسبی برای دگرگونی‌های اجتماعی به کار گرفت، بلکه این کار توسط کارگران همه صنعت‌ها، به‌مثابه طبقه‌ای واحد، انجام‌پذیر است. (رجوع شود به ویرتس، ص ص ۵۴-۵۰)

دیگر مشخصه سندیکالیسم انقلابی دفاع آن از فدرالیسم است. سرچشمه این نظریه به پرودون باز می‌گردد. او سراسر تاریخ جامعه بشری را تضاد میان اصول آمریت و اصول آزادی می‌داند. سندیکالیسم انقلابی هم فدرالیسم را نقطهٔ مقابل آمریت می‌دانست. و از آن‌جا که سندیکاها را به منزله بنیادی که جامعه آزاد آینده قرار بود بر آن پی‌ریزی شود، ارزیابی می‌نمود، آرایش فدرالیستی را برای سندیکاها تجویز می‌کرد. ساختار فدرالیستی مستلزم استقلال و عدم وابستگی تشکلات منفرد به سازمان مرکزی (ت.ژت) بود. سندیکالیست‌ها در هر سازمان متمرکز و هر می‌ای، مانعی در مقابل رشد آگاهی انقلابی و پرورش شخصیت کارگران می‌دیدند. آن‌ها همواره به دیوان‌سالاری (بوروکراتیسم) سخت‌ترین انتقادهای را می‌نمودند.

اگر چه استقلال تشکلات عضو ت.ژت تا حدود بسیار زیادی رعایت می‌شد، اما خودمختاری مطلق آن‌ها امکان‌ناپذیر بود. فدراسیون بورس‌های کار و فدراسیون سندیکاها ناچار بودند مقررات و قوانینی را که ت.ژت تصویب می‌کرد، بپذیرند. از این رو خودمختاری تشکلات عضو حد و مرزی داشت. مثلاً توسط کنگره‌های ت.ژت تعیین شده بود که سندیکاها موظفند هدف انقلابی لغای کارمزدی را با کمک "آکسیون مستقیم" پیش ببرند، و همه سندیکاهای عضو ملزم به پذیرش آن بودند. طبیعتاً این امر نمی‌توانست با خودمختاری مطلق هر تشکلی منطبق باشد. با وجود خودمختاری تشکلات عضو ت.ژت، باز هم برخی حساسیت داشتند که ت.ژت امکان سلطه یک گروه را فراهم آورد. در مقابل این عده "نیل" (Niel) از اتحاد وسیع تشکلات در ت.ژت دفاع کرد و میان کانونی نمودن مبارزه و آمریت تمایز گذاشت. برای او ت.ژت وحدت آرمان‌های کارگری را تدقیق می‌کرد و شفافیت می‌بخشید. و وظایفی را به‌عهده می‌گرفت که از عهده تک‌تک سندیکاهای منفرد بر نمی‌آمد. بنا به نظر نیل، ت.ژت بیان‌گر وحدت تشکلات مختلف، و نه ذوب شدن و حل‌گشتن آن‌ها در درون یک سازمان وسیع و فراگیر است.

از سوی دیگر، سندیکالیست‌های انقلابی از این اصل جانب‌داری می‌کردند که هر

سندیکایی، مستقل از تعداد اعضای آن، دارای یک رأی باشد. بنابراین رأی دهی بر اساس تناسب و نسبت اعضای هر سندیکا نبود. مثلاً یک سندیکای ۱۰۰ نفره دارای یک رأی و سندیکای ۱۰۰۰۰ نفره نیز صاحب یک رأی بود. این اصل، البته به همبستگی کارگران در تشکل های بزرگ تر و مؤثرتر ضربه جبران ناپذیری می زند و ایجاد تشکل های کوچک را تقویت می کند. بنابراین برای وحدت تشکلات کارگری زبان بار است.

در بسیاری از سندیکاهای بزرگ گرایشات اصلاح طلب غلبه داشتند. از این رو مصوبات انقلابی ث. ژت تنها به برکت وجود انبوهی از سندیکاهای کوچک می توانست تصویب شود. نمایندگان سندیکاهای بزرگ، اکثر اوقات، اپوزیسیون ث. ژت را تشکیل می دادند و خواهان آن بودند که آراء بر مبنای تناسب اعضای سندیکاها داده شود. پوزه اعتراف کرد که جریان اصلاح گرا با به کار بستن نمایندگی نسبی برتری کسب می کرد و بدین ترتیب سندیکالیست های انقلابی امکان تأثیر خود را از دست می دادند. (رجوع شود به ویرتس، ص ۷۲-۵۴)

زادگاه سندیکالیسم انقلابی فرانسه بود. اما فعالیت های انقلابی پیروان آن علیه سرمایه داری و انتقادات کوبنده شان به فرمیسم احزاب انترناسیونال دوم، جای این اندیشه را در سایر کشورها نیز باز کرد. این گرایش به سرعت در میان کارگران بسیاری از کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا از نفوذ چشم گیری برخوردار گردید. به ویژه در ایتالیا و اسپانیا با استقبال توده های رو به رو شد. سندیکالیسم انقلابی در ایتالیا یک نیروی قدرت مند گشت. در سال ۱۹۰۴ بزرگ ترین اعتصاب کارگری در میلان را سازمان دهی نمود. یکی از مؤلفه های مهمی که انشعاب در حزب سوسیالیست ایتالیا را باعث شد، فعالیت های انقلابی سندیکالیست ها بود. در ایالات متحده آمریکا نیز تحت تأثیر اندیشه های دانیل دولئون (Daniel de Leone) - مؤسس اتحادیه انقلابی "بین الملل کارگران جهان" (آی. دبلیو. دبلیو) - جنبش مشابهی به وجود آمد. این جنبش نیز علیه اصلاح گرایان بود. خود را محدود به طرح مطالبات روزمره نمی کرد و خواستار لغای کارمزدی بود. سندیکالیسم انقلابی به کشورهای استرالیا، کانادا، مکزیک، ایرلند و انگلیس نیز گسترش یافت. در انگلیس یکی از پیشگامان آن جیمز کونلی (James Conolly) بود. وی فعال کارگری و از اهالی ایرلند بود و در هنگام تظاهرات "عید پاک" در دوبلین توسط نیروهای انگلیسی به قتل رسید. (رجوع شود به زویک، ص ۴۶-۴۵)

## سندیکالیسم انقلابی و دولت

از آن جا که سندیکالیسم انقلابی محور تحولات را در نقطه تولید می دید، مؤثرترین سلاح کارگران را در مبارزه با دولت و سرمایه، سازمان یابی آن ها در تشکلات اقتصادی می دانست. تنها از این طریق است که کارگران می توانند شرایط را برای رهایی خود آماده کنند. بنا به همین برداشت خود را در مقابل همه نیروهای تعریف می کرد که قصد دارند از طریق حزب سیاسی منافع کارگران را پیش ببرند. به عقیده آن ها حزب سیاسی ابزاری برای رهایی کارگران نیست، بلکه خود یکی از مؤلفه های ساختاری دموکراسی بورژوازی و کارگزار آن است. هدف حزب نه نابودی دولت بلکه باز تولید و تقویت آن می باشد. حزب چه به لحاظ خصوصیات، چه عمل کرد و چه ساختش اقتدارطلب است. و اساساً خود مینیاتوری از دولت است. نمونه مجلسی که سندیکالیست های انقلابی برای حزب کارگری به دست می دادند، حزب کارگر فرانسه (گدیست ها) بود. برث (Berth) در این باره می نویسد:

"تحقیر نمودن اتحادیه ها و اعتصابات توسط گدیست ها به چه منظوری است: ما خودمان را گول نمی زنیم. این تحقیر از عشق آتشین آنان به وحدت، مرکزیت و نظم است (ما می دانیم که حزب کارگر فرانسه چقدر مایل است خود را به عنوان حزب نظم از آنارشیست ها متمایز کند)؛ و حالا این روح دولت مدرن است، همان دولتی که انقلاب فرانسه آن را به وجود آورده است، قبل از آن نیز سلطنت کهنه آن را اختراع کرده بود، روحی که در عمق وجود گدیست ها هست. آن ها هر شکل از خودمختاری را تقبیح می کنند ..."

گدیسم متناقض ترین تلاشی بود که می توانیم به تصور آوریم. تلاش برای پروراندن [نشاء کردن] طبقه کارگر در حزب کارگری؛ و اگر بخواهم به عبارت قبلی ام رجوع کنم، تلاش برای دادن یک محتوای کارگری به دولت سیاسی مدرن است. تعجب آور نیست که آن تلاش محکوم به ناکامی بود، یک ناکامی رقت انگیز! این ماجرا، ماجرای قدیمی شراب کهنه در ظرف های نواست. به نحوی که گدیسم شاهدهی - و روشن ترین و قاطع ترین شاهد - بر این حقیقت است که تحقق سوسیالیسم بر پایه دموکراسی ناممکن است. و شاهدهی برای این خطر که طبقه کارگر به یک حزب تبدیل شود. زیرا دموکراسی بنا بر جوهرش بورژوازی است و احزاب سیاسی همواره ارگان های طبیعی دموکراسی بورژوازی هستند. بین سوسیالیست ها و دموکرات ها یک تضاد بنیادین وجود دارد، یعنی تضاد آشتی ناپذیر بین اقتصاد و سیاست یا به

عبارت بهتر بین تولید و دولت، یعنی نهاد حقیقتاً زائد [پارازیت] و عصاره استثمار بورژوایی." (گرفته شده از زویک، ص ص ۴۱-۴۰)

بنابراین سندیکالیست‌های انقلابی حزب سیاسی را رد می‌کردند. اما بدفهمی است اگر بگوییم که به‌طور کلی فعالیت آن‌ها سیاسی نبود. زیرا هدف‌شان رفع دولت کنونی بود و همین هدف خود نوعی سیاست است. بدفهمی از اندیشه آن‌ها از آن‌جا ناشی می‌شود که بسیاری تحت عنوان سیاست، فعالیت احزاب و کار در پارلمان را می‌فهمند، و تحت عنوان انقلاب صرفاً تصرف دولت را درک می‌کنند. سندیکالیسم، البته، با چنین تصویری از فعالیت سیاسی هیچ ارتباطی ندارد.



ژول گد

اگرچه هدفی که آن‌ها دنبال می‌کردند (رفع دولت) کاملاً سیاسی است ولی برای رسیدن به این هدف، صرفاً ابزارهای اقتصادی را پیش می‌کشیدند. و از طریق ابزار فوق به دنبال بدیلی به جای دولت بودند. برث، با طرح تشکیلات کارگری که خصلت اقتصادی دارد، می‌نویسد:

"این تشکیلاتی است که سندیکالیسم می‌خواهد در مقابل همه نهادهای دارای خصلت سیاسی بگذارد؛ نهادهایی که طبقه کارگر را احاطه و استثمار می‌کنند. سندیکالیسم معتقد است که [این تشکیلات] کمون و دولت را در خود مستحیل خواهد کرد تا با وضوح کامل جامعه اقتصادی‌ای را یابد که به‌طور قطعی از لاک سیاسی‌اش رها شده باشد. محل کار - گروه کارگران آزاد و متساوی‌الحقوق، صاحبان وسایل تولیدشان و حاکمان نیروی جمعی خودشان [هستند، امری] که تا آن زمان از خود بیگانه و در اختیار سرمایه و دولت بود - چنین مرکزی در نظر سندیکالیسم روح جامعه سوسیالیستی است. کانونی که در آن نیروهای تولید، رها از همه قید و بندها، تا حداکثر قدرت‌شان تکامل می‌یابند." (همان‌جا)

این تشکیلات اقتصادی، سندیکاها بودند. سندیکالیسم انقلابی قصد داشت، سندیکاها را به نحوی سازمان دهد که نه تنها نیازهای بلاواسطه تولیدکنندگان را برآورده سازند، بلکه از طریق بسیج کارگران در نقاط تولید روابط اجتماعی حاکم بر جامعه سرمایه‌داری را در هم کوبند. این جاست که اهمیت سندیکاها برای آن‌ها مطرح می‌شود.

سندیکاها قرار بود سازمانی در اختیار کارگران بگذارند که در آن، اولاً: کارگران به نیروی خود برای دستیابی به حقوق‌شان باور آورند. ثانیاً: با ایجاد پیوند تنگاتنگ میان کارگران در عرصه اقتصادی، آمادگی آن‌ها را برای انقلاب نهایی تضمین نمایند. برای این کار سندیکاها باید با روحیه انقلابی تربیت می‌شدند و کارگران را از هرگونه رضایت خاطر نسبت به نهادهای سرمایه دور نگاه می‌داشتند. ثالثاً: از این دیدگاه، انقلاب آن زمان قادر به پیش‌برد اهداف خود بود که سازمان اجتماعی آینده در دل مناسبات امروزی جای پا پیدا کند. این وظیفه را سندیکاها به عهده داشتند. آن‌ها در نظر بود به‌مثابه نطفه‌های سامان اجتماعی جدید توسعه و تکامل یابند. به نحوی که بعداً نقش سلول‌های نظم نوین اجتماعی را به‌عهده بگیرند.

سورل در سندیکاها سازمان نوین اجتماعی را جستجو می‌کند. به عقیده او سایر عرصه‌ها، مناسبات میان انسان‌ها را به‌گونه مصنوعی تنظیم می‌کنند، این تنها سندیکاها هستند که مکانی در اختیار می‌گذارند تا روابط واقعی در آن‌جا نمو طبیعی خود را باز یابند. لاگاردله سندیکاها را با مفهوم "سوسیالیسم کارگری" بیان می‌کند.

زمانی که از طریق "آکسیون مستقیم" و عالی‌ترین شکل آن (اعتصاب عمومی) کارگران انقلاب را پیش بردند، همکاری آزادانه آن‌ها جای‌گزين شیوه تولید سرمایه‌داری می‌شود. در سامان سندیکالیستی هر کارگری آن چنان با فرایند تولید آشنا و یگانه است که نه فقط کار

روزمراهش را با علاقه بسیار پیش می برد بلکه تولید را با کمک سندیکایش اداره می کند. از این رو سندیکاها سازمانی هستند در اختیار طبقه کارگر، که کارگران می توانند با استفاده از آن بر سرنوشت خویش و زندگی اقتصادی حاکم شوند.

بنابراین سندیکالیست‌های انقلابی گمان می کردند، می شود از طریق ابزار اقتصادی و بسیج کارگران در نقطه تولید و با کمک ابزارهای "آکسیون مستقیم" بر دولت غلبه کرد. این جا سؤالی مطرح می شود؛ سندیکالیست‌ها در این دنیای واقعی، چگونه می خواستند اداره امور را از دست دولت درآورند؟ پاسخ آن‌ها ساده و یک بعدی است. از نظرات آن‌ها چنین برمی آید، همین که کارگران از راه عمل اقتصادی علیه سرمایه‌داری مبارزه کنند، خودبه‌خود به معنای مبارزه علیه دولت است. و همین حد از مبارزه قادر است دولت را از پا درآورد و سیاست را مغلوب کند.

ساده‌انگاری آن‌ها در این است که اقتصاد را با مناسبات اجتماعی - تولیدی سرمایه یک‌سان فرض می‌کنند. با این یک‌جانبه‌نگری قصد داشتند از طریق تصرف اقتصاد - به وسیله سندیکاها - سرمایه‌داری را دگرگون سازند. در حالی که اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی سرمایه در هم تنیده شده‌اند. یا به بیان دیگر اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی اشکالی از مناسبات اجتماعی سرمایه هستند که در ارتباط تنگاتنگ با هم قرار دارند و خام‌خیالی است اگر تصور شود، می‌توانند موضوعات جداگانه‌ای برای عمل باشند.

سندیکالیست انقلابی فکر می‌کرد، می‌تواند کلیت نظام را از طریق اقتصاد زیر ضرب ببرد و با وجود دولت سرمایه‌داری، سندیکاها را (به مفهوم نطفه‌های جامعه سوسیالیستی) پرورش دهد. اما سندیکاها نمی‌توانند در خلاء زندگی کنند، و آن‌گونه که لاگاردله دوست داشت، در چارچوب نظم موجود همواره "طبقه کارگر نسبت به جامعه بورژوازی بیگانه باقی بماند". اینان به ناگزیر تحت تأثیر ایدئولوژی، قوانین و سیاست سرمایه قرار داشتند.

دولت سرمایه‌داری به لحاظ تاریخی و منطقی بر اثر یک سوء تفاهم به وجود نیامده است که بتوان با وجود حاکمیت آن، شرایط لازم را برای ایجاد نطفه‌های سوسیالیستی در عرصه تولید آماده ساخت. دولت برای سرمایه سازمان منفعلی نیست. و آن‌گونه که برت در باره‌اش قضاوت می‌کرد "نیروی زائد و پارازیت" نیست. وظایف اساسی‌ای برای بازتولید جامعه طبقاتی به‌عهده دارد.

دولت نه تنها واضح و مجری قوانین حامی مالکیت و روابط سرمایه‌دارانه است، بلکه

می‌باید شرایط لازم برای ثبات نظام سرمایه‌داری و ایجاد محیط امن برای فرآیند تولید و انباشت سرمایه را فراهم کند.<sup>(۳)</sup> بدین سبب مؤلف است هرگونه خطری که روند انباشت سرمایه را تهدید کند، به‌ویژه خطرانی را که طبقه کارگر از طریق عمل جمعی خود ایجاد می‌کند، از میان بردارد.

دولت سرمایه‌داری<sup>(۴)</sup> به‌عنوان مجموعه‌ای از دستگاه‌ها حافظ و ضامن بقاء و استمرار نظام اجتماعی موجود است. سه دسته دستگاه‌های دولتی، یعنی دستگاه‌های ایدئولوژیکی (آموزش و پرورش، مؤسسات و نهادهای دولتی، رسانه‌ها و...)، دستگاه‌های سرکوب و اجبار (ارتش، پلیس، زندان و...) و دستگاه‌های حقوقی (قانون‌گذاری، دادگستری و...) (۵) موظفند به اجزاء پراکنده طبقه حاکمه وحدت بخشند. در عین حال آن‌ها به رقابت و چنددسته‌گی درونی میان کارگران دامن می‌زنند، آن‌ها را متفرق، منزوی و امتیزه می‌کنند و شرایط انقیاد کار به سرمایه را بازتولید می‌نمایند.

طبعاً وقتی دولت قادر است وظیفه خویش در راه حفظ انسجام اجتماعی و بازتولید روابط سرمایه‌داری را به خوبی اجرا کند که خود را صرفاً محدود به اعمال سرکوب فیزیکی سازمان یافته نکند. بلکه از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیکی و حقوقی خود بکوشد معترضین و اپوزیسیون را در سیستم ادغام نماید.

طبقه حاکم از طریق ایدئولوژی خود سلطه و استثمار طبقاتی را توجیه می‌کند و منافع کلیت طبقه سرمایه‌دار را به‌عنوان منافع و مصالح عمومی جلوه می‌دهد. یکی از ویژگی‌های

۳- دولت سرمایه‌داری حتی بنا به نیازهای فرآیند انباشت سرمایه، خود مستقیماً در سیاست‌گذاری اقتصادی دخالت می‌کند. چنین دخالتی به‌ویژه در قرن بیستم با وضوح بیشتری صورت گرفته است. در این قرن نقش دولت در تنظیم و هدایت اقتصاد افزایش یافته است. این جنبه از کارکرد دولت عمیقاً خصلت اقتصادی دارد. از جمله اهداف عمده سیاست‌گذاری اقتصادی دولت، تثبیت اقتصادی (جلوگیری از تورم)، رشد اقتصادی (افزایش تولید ملی و تداوم فرآیند انباشت سرمایه) است.

۴- در این جا منظور از دولت (State) محدود به حکومت (government) نمی‌شود، بلکه تمامی نهادها و دستگاه‌هایی را در بر می‌گیرد که پاسدار مناسبات اجتماعی سرمایه هستند. این نهادها و دستگاه‌ها حتی می‌توانند مستقل از حکومت عمل کنند و با در ظاهر چنین وانمود نمایند. اما مبلغ آنند که "ملت" یک اجتماع انسانی هم‌گون است و دولت مسئول حفاظت از امنیت شخصی آحاد ملت، حقوق یکایک آنان، و مالکیت فرد فرد آن‌هاست. بنابراین نظر، بر تک تک اعضای ملت واجب و تکلیف است که در محدوده قوانین عمل نمایند، تا دولت بتواند به خوبی از عهده حفاظت از ایمنی شخصی و حقوق مالکیت هر یک از آنان برآید.

۵- البته خود این دستگاه‌ها هم شکل دیگری از دستگاه‌های سرکوب دولتی هستند، اما نه سرکوب بلاواسطه و مستقیم.

دولت سرمایه‌داری "فردسازی" است. هر عضو طبقه‌ای به صورت مجرد به عنوان "شهروند" و فرد تلقی می‌شود. از طریق نظام حقوقی و ایدئولوژی "افراد" از جایگاه طبقاتی خود کنده و تفرید می‌شوند. انسان‌های مجزا و منفرد شده، سپس به عنوان شهروندان یک کشور به طور انتزاعی جمع می‌شوند. دولت خود را نماینده خواست شهروند و از این رو خواست کلی همه اعضای جامعه (اهالی) قلمداد می‌کند. قانون و نظام حقوقی جایگاه شهروندان یک ملت را در درون دولت ملی مشخص می‌سازد. قانون تفاوت‌های موجود میان افراد طبقات را تشریح می‌کند. مالکیت طبقه سرمایه‌دار بر وسایل تولید را مشروعیت می‌بخشد. کنترل واقعی وسایل تولید را برای مجموع این طبقه تضمین می‌کند. تعیین نحوه بهره‌برداری از وسایل تولید و هدایت فرآیند کار مولد را به این مجموعه می‌سپارد. هر تعرضی به این میدان را کیفر می‌دهد و به طور کلی هرگونه حرکتی بیرون از چارچوب قوانین دولتی را خلاف مصالح عمومی و ملت می‌شمارد و به سرکوب آن مشروعیت می‌بخشد. قانون در عین حال به شرط فعالیت در چارچوب نظام، راه‌هایی برای کارگران باز می‌گذارد. از این طریق درصدد است آن‌ها را در نظام حقوقی جذب کند و از فرآیند مبارزه بر سر تصرف وسایل تولید جدا سازد. بنابراین دولت به واسطه دستگاه‌های ایدئولوژیکی - حقوقی خود، اولاً: مبارزات کارگران و نیروهای مخالف را به نحو حساب شده حد و مرز می‌دهد و آن‌ها را به مجرای اعتراضات قانونی سوق می‌دهد؛ ثانیاً: همین دستگاه‌ها به سرکوب گرایش‌های انقلابی، که سرسازش با نظام ندارند، مشروعیت می‌بخشند. و اعمال خشونت و زور طبقه سرمایه‌دار علیه حرکت "غیر قانونی" گرایش‌های فوق را موجه جلوه می‌دهند.

عملکرد دولت فرانسه در مقابل جنبش کارگری این کشور همین ویژگی را در برداشت. دولت از یک طرف می‌کوشید با قانون‌گذاری جنبش کارگری را متأثر کند و اعتراضات را به مجاری قانونی بکشاند. قانون ۱۸۸۴ تشکلات کارگری‌ای را به رسمیت می‌شناخت که سر ستیز با دولت و کلیت نظام نداشته باشند و اهداف انقلابی را دنبال نکنند. تنها با این شرط دولت حاضر بود بودجه در اختیار تشکلات کارگری بگذارد. بورس‌های کار پاریس از بخش‌داری‌ها و شهرداری‌ها کمک مالی دریافت می‌کردند. برای اخذ آن ناچار بودند قوانین را رعایت کنند. در سال ۱۹۰۵، زمانی که ت.ژت و فدراسیون بورس‌های کار بیانیه‌های ضد نظامی‌گری صادر نمودند، از ساختمان‌هایی که دولت در اختیارشان قرار داده بود، بیرون رانده شدند. در همان سال بخش‌داری لیون کمک مالی به بورس کار را قطع کرد. زیرا اورا قی در

میان سربازان پخش کرده بود که از آن‌ها می‌خواست از خدمت به حکومت بورژوازی سرپیچی کنند. به دلایل مشابهی بسیاری از بخش‌داری‌ها در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۶ در مقابل بورس‌های کار قرار گرفتند. (رجوع شود به ویرتس، ص ۱۲۰) به‌ویژه در زمان کابینه والدک - روسو، فعالیت دولت جهت ادغام نمودن سندیکاها در نظام به صورت حساب شده درآمد. این حکومت در نظر داشت با سیاست اجتماعی خود جریانات انقلابی را به سازش با نظام بکشاند. سیاست‌های آن باعث می‌شد که گرایش اصلاح طلب ت.ژت نسبت به سندیکالیسم انقلابی تقویت شود.

از سوی دیگر دولت تا آن جا که ممکن بود "آکسیون‌های مستقیم" کارگران را توسط نیروهای مسلح سرکوب می‌کرد و از تظاهرات توده‌ای و اعتصابات جلوگیری می‌نمود. خصوصیت انقلابی جنبش سندیکالیستی و سازش‌ناپذیر بودن آن، دولت را به لحاظ قانونی توجیه می‌کرد تا برای حفظ آرامش و برقراری نظم مطابق قانون از کاربرد وسایل قهر سود جوید. از این رو سرکوب آکسیون‌های انقلابی کارگران برای دولت مشروعیت قانونی داشت. این مسائل مدام سندیکالیست‌های انقلابی را با تناقض و بحران روبه‌رو می‌ساخت. تأثیرات "آکسیون‌های مستقیم" بر روی کارگران، آن چیزی نبود که سندیکالیست‌ها وعده می‌دادند و در صورتی که آکسیون‌ها رادیکال می‌شدند با سرکوب روبه‌رو می‌گشتند. اهداف ضد نظامی‌گری آن‌ها، با بن‌بست تمایلات میهن‌پرستانه روبه‌رو می‌شد. وجود ت.ژت به مثابه یک سازمان درون جامعه سرمایه‌داری، آن را ناچار می‌کرد خود را با معیارها و ویژگی‌های این نظام تطبیق دهد و به سازش‌هایی تن دهد. این سازش‌ها با اصول سندیکالیسم ناهم‌خوان بود. امکان ناپذیر بود مبانی سندیکالیسم انقلابی کاربرد پیگیرانه خود را در واقعیت مبارزه نشان دهد. ت.ژت دائماً ناچار بود خود را با تاکتیک‌های سیاست بورژوازی سازگار کند و از اهداف انقلابی خود دور و دورتر شود. این امر باعث تقویت گرایش‌های اصلاح طلب در ت.ژت و به عقب راندن اندیشه سندیکالیسم انقلابی می‌شد.

سندیکالیسم انقلابی به مثابه یک جنبش توده‌ای در عمل از بومه آزمایش سربلند بیرون نیامد. از سال ۱۹۰۸ در بحران فرو رفت و به سرعت تجزیه شد. با آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) گرایش اصلاح طلب بر ت.ژت غالب شد و سندیکالیسم انقلابی در فرانسه به مثابه یک جنبش اجتماعی محو گردید و به حاشیه جامعه رفت.



کمون ساختار سیاسی سرمایه‌داری را در هم کوبید، این البته هنوز به معنای دگرگونی مناسبات اجتماعی-تولیدی نبود. اما با این کار امکان طرح درست زنجیره مشکلاتی که بر سر راه رهایی کار از سرمایه قرار داشت را فراهم آورد. سندیکالیسم انقلابی یکی از با اهمیت‌ترین نمودهای تلاش کارگران برای رهایی کار از سرمایه در اوایل قرن بیستم بود. ولی حتی موضوع را به صورت درست طرح نکرد. هدفش نابودی دولت بود ولی این کار را می‌خواست صرفاً با بسیج کارگران در نقطه تولید پیش ببرد. اگر قرار است با موفقیت علیه دولت مبارزه شود، باید کارویژه‌های آن را شناخت و نمی‌توان به آن‌ها بی‌اعتناء بود. این اندیشه که کارگران باید از طریق مبارزات مستقل و مستقیم خود به آگاهی برسند، نقطه‌قوت سندیکالیسم انقلابی بود، ولی وقتی مبارزه کارگران با وجود دولت سرمایه و تحت قوانین آن در جریان است، به ناچار از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد و خود به خود موفقیت فعالیت انقلابی کارگران محدود و مشروط می‌شود. چنین وضعیتی اجازه نمی‌دهد که کارگران به چنان موضعی از قدرت برسند که سندیکاهای‌شان را به سلول سازمان جامعه نوین ارتقاء دهند. چنین کاری با وجود دولت سرمایه‌داری، و تأثیرات ایدئولوژیک و سیاسی آن، هرگز عملی نیست. از سوی دیگر، سندیکالیسم انقلابی با محدودنگری خود، سلول‌های جامعه نوین را سندیکاها می‌بنداشت. بدین ترتیب پیشاپیش شکل تشکیلاتی طبقه کارگر برای ساختن جامعه سوسیالیستی را تعیین می‌کرد. در حالی که سندیکاها از شرایط لازم و کافی جهت اداره امور جامعه برخوردار نیستند و اساساً برای چنین کاری به وجود نیامده‌اند. سندیکایی از نوع ث.ژت - که مکان فعالیت و بدیل مورد نظر سندیکالیست‌های انقلابی هم بود - نمی‌توانست بنیاد جامعه جدید باشد. این تشکیلات خواهی نخواهی در هم‌خوانی با داده‌های عینی مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری فعالیت می‌کرد و مختص مرحله خاصی از سازمان‌یابی کارگری بود. ابزارهای مبارزاتی آن (اعتصاب، خراب‌کاری، تحریم، اعتصاب عمومی و ...) برای مبارزه با سرمایه در قدرت کارآیی داشتند و نه برای ساختن جامعه جدید. برای بازسازی جامعه بر اساسی نوین، به اشکالی از سازمان‌یابی نیاز است که به مراتب منطقی‌تر، جامع‌تر و همه‌جانبه‌تر از ث.ژت یا هر نمونه دیگری از سازمان‌یابی سندیکایی باشد. به همین جهت هم می‌بینیم که هرگاه طبقه کارگر در دوره‌های انقلابی در راه شکستن ساختارهای سرمایه‌گام برداشته، متناسب با نیازهای جدیدش، سازمان‌های نوینی به وجود آورده است. کمون‌ها، شوراها، کمیته‌های کارخانه و... نمونه‌هایی از این سازمان‌ها بوده‌اند که صرفاً

خصیلت اقتصادی نداشتند و تنها کارگران را در نقطه تولید سازمان نمی‌دادند. آن‌ها به مراتب نسبت به سندیکاها برای پیش‌برد وظایف نوین طبقه کارگر و اداره امور جامعه مؤثرتر و کارآتر بودند.

انتقادات سندیکالیست‌های انقلابی به احزاب سیاسی‌ای که مدعی رهبری طبقه کارگر بودند و دید ابزاری نسبت به این طبقه داشتند، به جا بود. ولی وجود چنین احزابی، با ساختارهای سلطه‌گرا، دلیلی بر آن نیست که طبقه کارگر صرفاً به ابزارهای اقتصادی بسنده کند و به یک جنبش سیاسی تبدیل نشود. محدود نمودن خود به فعالیت سندیکایی به معنای خالی کردن عرصه سیاست و سپردن میدان به دست اقلیت و طبقات دیگر است. اگر جنبش سیاسی طبقه کارگر قدرت‌مند باشد، احزاب سیاسی نیز به ناچار تحت تأثیر آن قرار خواهند گرفت. در کمون پاریس هم احزاب مختلف سیاسی درون جنبش شرکت داشتند. ولی کمون به عنوان تصرف سیاست توسط طبقه کارگر، هیچ یک از آن‌ها را به موضع قدرت نرساند. برعکس ساختار نوینی آفرید که در خدمت رهایی اقتصادی کارگران بود. ساز و کار کمون طوری بود که احزاب مختلف ناچار بودند منافع خود را با منافع طبقه کارگر هم‌ساز کنند یا بهتر بگویم به آن ارتقاء دهند. یعنی به کارگزار کمون تبدیل شوند. در غیر این صورت طرد می‌شدند. در یک کلام، سازمان‌یابی سیاسی نه تنها برای طبقه کارگر زیان‌بار نیست، بلکه سبب نیرومند شدن آن می‌شود و نقطه‌قوت جنبش کارگری است.

اکتبر - نوامبر ۱۹۹۸

## منابع

- 1- Julius Braunthal, Geschichte der Internationale, Band 1, Hannover 1961.
- 2- Dr. J. Paul Wirz, Der revolutionäre Syndikalismus in Frankreich, herausgegeben von Prof. Dr. M. Saitzew, Zürich 1931.
- 3- Claude Willard, Geschichte der französischen Arbeiterbewegung, Frankfurt a. M. 1981.

- 4- Arthur Rosenberg, Demokratie und Sozialismus, Frankfurt a. M. 1962.
- 5- Dieter Marc Schneider, Revolutionärer Syndikalismus und Bolschewismus, Erlanger Studien Band 4, Erlangen 1974.
- 6- Max Beer, Allgemeine Geschichte des Sozialismus und der sozialen Kämpfe, Erlangen 1971.
- 7- Henryk Grossmann, Carl Grünberg, Arbeiterbewegung Theorie und Geschichte, Anarchismus, Bolschewismus, Sozialismus, herausgegeben von Claudio Pozzoli, Frankfurt a. M. 1971.
- 8- Arnold Roller, Die Direkte Aktion, herausgegeben von der Freedom Publishing Association, New York.
- 9- F. F. Ridley, Syndikalismus, Streik und "Revolutionäre Aktion" in Frankreich.
- 10- Wilfried Röhrich, Revolutionärer Syndikalismus, Darmstadt 1977.
- 11- G. Yvetot, ABC des Syndikalismus, Wien.
- 12- Atho Visk, Syndikalismus, Eine Ideenskizze, Berlin 1985.
- 13- R. Supek, Arbeiterselbstverwaltung und sozialistische Demokratie, Hannover 1978.
- 14- Franz Mehring, Karl Marx - Geschichte seines Lebens, Berlin 1979.
- 15- Bernd Rabehl, Geschichte und Klassen Kampf, Berlin 1973.

۱۶- کارل مارکس، کاپیتال، جلد ۱، ترجمه ایرج اسکندری.

۱۷- کارل مارکس، گروندریسه - مباحث نقد اقتصاد سیاسی، جلد اول، مترجمین باقر پرهام و احمد تدین، چاپ اول ۱۳۶۳، شرکت چاپ گوته.

۱۸- جورج وودکاک، آنارشیزم، ترجمه هرمز عبداللهی، انتشارات معین، تهران ۱۳۶۸.

۱۹- ای. ایچ. کار، تاریخ روسیه شوروی - انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷، جلد اول،

ترجمه نجف دریابندری، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱.

۲۰- ولفگانگ آیندروت، تاریخ جنبش کارگری، ترجمه ناهید فروغان، شرکت سهامی

کتاب‌های جیبی، چاپ اول ۱۳۵۸.

۲۱- شکوفا دشتستانی، شماره گرامی، کهزاد معین، کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه

- جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست، ناشر: پژوهش کارگری، آلمان، سپتامبر ۱۹۹۶.

۲۲- کارل مارکس، جنگ داخلی در فرانسه، ترجمه مهوش نظری، از کتاب پژوهش

کارگری شماره ۱، تابستان ۹۸.

۲۳- ریازانوف، مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس، انتشارات

رهایی کار، تابستان ۱۳۵۷.

## کمیته‌های کارخانه

### تلاشی برای راه‌جویی به سازمان‌دهی نوین اجتماعی

جلیل محمودی

در حاشیه‌گشایش سلسله بحث‌هایی در باره پروژه‌های گرایش‌های مختلف کارگری

برای سازمان‌دهی جامعه پس از انقلاب اکتبر

در تاریخ جنبش کارگری ما به دوره‌هایی برمی‌خوریم که در آن طبقه کارگر گام‌های بلندی در ایجاد ساختارهای نوین در مقابل ساختارهای سرمایه‌داری برداشته است. در این دوره‌ها با اشکالی از تشکلیابی کارگری روبه‌رو می‌شویم که به‌طور جدی مدیریت سرمایه‌داری تولید را زیر ضرب گرفته، عملاً فرمان‌دهی سرمایه بر کار را نقض کرده و جهت دست‌یابی به ساخت جدید تولید متکی بر همبستگی کارگران فشار آورده است. این تشکلات کارگری در قدم اول درصدد تغییر مناسبات قدرت در تولید به نفع کارگران برآمده‌اند و با گسترش و تعمیق مبارزه طبقاتی، قدرت هرچه بیشتر کارگران در فرآیند تولید اجتماعی را طلب کرده‌اند. آن‌ها در مبارزه برای سلب قدرت از کارفرمایان ساختارهایی را ایجاد کردند، که نه تنها سرفصل نوع جدیدی از سازمان‌دهی تولید را می‌گشود، بلکه آغاز مناسبات تولیدی

نوینی را مزده می‌داد. یکی از درخشان‌ترین این تلاش‌ها، سازمان‌یابی کارگران به صورت کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه است.

نشر "پژوهش کارگری" قبلاً کتابی درباره کمیته‌های کارخانه تا مقطع انقلاب اکتبر منتشر نموده است. اینک مطالبی چه به صورت ترجمه یا نگارش مقاله در نظر گرفته‌ایم که به این تشکلات و نیز طرح‌ها و پروژه‌های جریانات و گرایشات مختلف برای سازمان‌دهی جامعه پس از انقلاب اکتبر می‌پردازند و قصد داریم به‌مرور آن‌ها را در "کتاب پژوهش کارگری" به چاپ برسانیم. از میان مطالب فوق قسمتی از کتاب دکتر اس.ا. اسمیت را برای این شماره انتخاب کرده‌ایم که توسط فتنه زاهد از متن انگلیسی به فارسی برگردانده شده است. مشخصات کامل کتاب به شرح زیر است:

S. A. Smith, Red Petrograd: Revolution in the factories, 1917-18, Cambridge University Press, Cambridge, London, New York, New Rochelle, Melbourne, Sydney, First Published: 1983

کتاب اسمیت جزو آثار تحقیقی با ارزش دهه ۸۰ می‌باشد که هدفش بررسی جامعه‌شناسانه انقلاب روسیه است. خود نویسنده در مقدمه اثرش خاطر نشان می‌سازد که موضوع اساسی کتاب بررسی مبارزه کارگران پتروگراد در جهت غلبه بر نظم استبدادی حاکم بر کارخانه‌های تزاری، کوشش آنان برای اعمال کنترل کارگری، و تلاش‌های کارگران برای تجدید سازمان‌دهی امور کارخانه‌هاست. در این بررسی عمل‌کرد کمیته‌های کارخانه در مرکز توجه نویسنده قرار گرفته است.

کتاب شامل مقدمه، ۱۰ فصل و نتیجه‌گیری است. دو فصل اول کتاب، زندگی و ویژگی‌های طبقه کارگر پتروگراد را تا پیش از فوریه ۱۹۱۷ بررسی می‌کند. در فصول سوم تا دهم مسئله سازمان‌دهی صنایع روسیه و فعالیت‌های کارگری طی دوران انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ تا اواسط سال ۱۹۱۸ مورد توجه قرار می‌گیرد. هم‌چنین در فصل‌های اول و هشتم کتاب، نویسنده مباحثی دارد پیرامون اقشار مختلف کارگران و تفاوت‌های آن‌ها بر حسب صنعت، شغل، مهارت، جنسیت و سن. در همین فصول به چگونگی روند پرولتریزه شدن کارگران صنعتی پتروگراد می‌پردازد. ترجمه‌ای که در این شماره آورده‌ایم، بخشی از فصل دهم کتاب (صفحات ۲۴۲-۲۳۰) زیر عنوان: "از کنترل کارگری تا خودمدیریتی کارگری" می‌باشد.

دکتر اسمیت در زمان انتشار کتاب، استاد دانشگاه اسکس (Essex) انگلستان بود. وی در دوره تحصیلات دانشگاهی خود، در سال‌های ۷۷-۱۹۷۶ در مسکو به‌سر برده و از اقامت خویش برای نگارش کتاب سود جسته است.

از آن‌جا که نظرات و بررسی‌های متفاوتی درباره عملکرد کمیته‌های کارخانه پس از انقلاب وجود دارد، می‌کوشیم در انتخاب ترجمه‌ها این موضوع را مد نظر داشته باشیم. بنابراین ترجمه مقالات - و از جمله مطلب اسمیت - به معنای قبول استدلالات و نظریه نویسندگان آن‌ها نیست. آن‌چه در انتخاب ترجمه‌ها برای ما اهمیت دارد، پژوهشی است که تلاش‌های توده کارگران برای دگرگونی شرایط زیست و کار خود را در مرکز توجه قرار می‌دهد، و در این ره‌گذر به خلاقیت‌ها، محدودیت‌ها و موانع مقابل آن‌ها می‌پردازد. هم‌چنین پروژه‌های متفاوتی که جریانات مختلف درون جنبش کارگری (کمیته‌ها، اتحادیه‌ها، احزاب و ...) برای بازسازی جامعه پس از انقلاب اکتبر داشتند را مورد نظر قرار دهد و به اختلافات آن‌ها بپردازد. ذکر یک نکته دیگر هم لازم است. وقتی اسمیت به درون کارخانه‌ها نظر می‌افکند و تلاش کارگران برای اعمال کنترل کارگری را بازتاب می‌دهد، باید به این موضوع توجه داشت که منابع مورد استفاده وی، نمی‌تواند فراتر از اطلاعات رسمی ثبت شده آن دوره باشد. بریتون در مورد منابعی که از این دوره باقی مانده است، هشدار می‌دهد که آن‌ها غالباً منشاء بوروکراتیک و یا بورژوائی دارند (رجوع شود به بریتون، ص ۵۰) و هدفشان این است که اندیشه کنترل کارگری را نفی کنند و کاربرد و قابلیت عملی آن را ناچیز جلوه دهند. پس لازم است هنگام مطالعه این نکته مورد نظر قرار داده شود.

برای درک بهتر مطالبی که به چاپ می‌رسانیم، لازم است نگاهی کوتاه به مهم‌ترین مراحل، مقاطع و مطالبات کمیته‌های کارخانه و نیز نیروهایی که در مقابل آن‌ها قرار گرفتند، بکنیم؛ تا پیشاپیش شناخت مختصری از فراز و نشیب‌های آن‌ها داشته باشیم.

کمیته‌های کارخانه به لحاظ تاریخی در فرآیند انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به‌وجود آمدند؛ یعنی در دوره‌ای که کارگران آشکارا انقلاب را به درون کارخانه‌ها کشاندند. حضور مؤثر کارگران در انقلاب و نقش اساسی آنان در سرنگونی تزاریسم تحولی در روحیه و خواسته‌های آن‌ها به‌وجود آورده بود. آن‌ها عمیقاً به این درک رسیده بودند که تغییر رژیم سیاسی باید حتماً موجب تغییر شرایط زندگی و کارشان گردد. کارگران برای پیشبرد این امر کمیته‌های کارخانه را به‌وجود آوردند. بدین ترتیب کمیته‌ها در رأس جنبش مطالباتی - انقلابی کارگران قرار



داشتند و پیش‌تاز مطالبه "کنترل کارگری" بودند.

مقاومت سرمایه‌داران در مقابل درخواست‌های کارگران، به شکل خودداری از افزایش دستمزدها، رد نمودن صلاحیت نمایندگان کارگران، گرایش به کاهش تولید، خراب‌کاری در تولید، بستن کارخانه و... بروز می‌کرد. واکنش کارگران در مقابل این حرکات دخالت بیشتر و بیشتر در امور کارخانه و تولید بود. بدین ترتیب خواسته کنترل کارگری عمومیت می‌یافت. کنترل کارگری از ماه ژوئن ۱۹۱۷ اشکال متنوع‌تر و رادیکال‌تری به خود گرفت. کمیته‌ها به گونه‌ای گسترده و با محتوای عمیق‌تری از کنترل، به عنوان ابزاری جهت بهبود شرایط کار، حفظ مشاغل، جلوگیری از بستن کارخانه‌ها، افزایش قدرت کارگران در تولید، دموکراتیزه کردن روابط کار و دخالت مستقیم در امور مدیریت کارخانه، استفاده می‌کردند. گرایش کمیته‌های کارخانه در به دست گرفتن مدیریت کارخانه‌ها که پیش از انقلاب اکثراً آغاز شده بود، بر اثر این انقلاب افزایش یافت.

در چند ماه بعد از انقلاب اکثراً طبقه کارگر که خود را آفریننده و صاحب انقلاب می‌دانست، گستره‌ای از آزادی و قدرت را که در تاریخ آن بی‌ظنیر بود، تجربه کرد. در این دوره متلاطم توجه کمیته‌ها به اهمیت خودمدیریتی کارگران افزایش یافت. آن‌ها با تکیه بر نیروی کارگران در مدیریت و سازمان‌دهی امور بسیاری از کارخانجات قدرت عمل بسیاری به دست آورده بودند و وظایف مهمی را به عهده گرفتند. می‌توان بر این نکته پای فشرده که طی این چند ماه آن قدرتی که در عرصه اقتصادی حرف آخر را می‌زد، کمیته‌های کارخانه بود. موقعیت جدید کمیته‌ها در تولید با عکس‌العمل‌های خصمانه‌ای از سوی دیگر نیروهای اجتماعی روبه‌رو شد. در وهله اول صاحبان صنایع و کادر مدیریت نوک تیز حمله خود را متوجه کمیته‌ها کردند. یک فعالیت گسترده و هم‌آهنگ از درون کارخانه‌ها برای از پای درآوردن آن‌ها در جریان بود. مدیریت سرمایه‌داری در وجود کمیته‌ها، اراده آزاد کارگران را می‌دید که فرآیند استثمار نیروی کار را مختل می‌کند و مانع از سازمان‌دهی نیروی کار برای تولید ارزش اضافه می‌گردد. در این نکته درنگ کنیم.

مدیریت سرمایه نه فقط روند فنی تولید بلکه مصرف نیروی کار را نیز سازمان می‌دهد. جنبه اخیر مهم‌ترین رکن را در کارکرد این مدیریت دارد. برای پیشبرد چنین وظیفه‌ای، کارگر دیگر به عنوان انسان آزادی که صاحب اراده مستقل است، موضوعیت ندارد. فقط کالای ویژه‌ای - نیروی کار - وجود دارد که با پول خریداری شده است؛ یک شی جان‌دار و

سرچشمه ارزش مبادله و قادر به تولید شیره طلائی ارزش اضافه! خاصیت کالا بودن نیروی کار مبنای تسلط اقتصادی، فرمان‌دهی و استبداد سرمایه است. وقتی این کالا فروخته شد، دیگر در اختیار سرمایه قرار دارد. اولین وظیفه مدیریت سرمایه این است که از این کالا به بهترین وجهی بهره‌گیرد و شیره گران‌بهای ارزش اضافه را به تمامی از آن بیرون بکشد. به همین دلیل باید قدرت فرمان‌دهی سرمایه بر نیروی کار نامحدود باشد. کارگر باید قبل از هرچیز خود را صرفاً نیروی کار ببندارد و تمام قوایش را در خدمت مدیریت سرمایه و افزایش ارزش اضافه قرار دهد. تلاش کمیته‌ها در برپایی ساختاری جدید که نه تنها نوع جدیدی از سازمان‌دهی تولید را مدنظر داشت، بلکه راهی به سوی مناسبات تولیدی نوین می‌گشود، در نقطه مقابل مدیریت سرمایه قرار داشت و آن را نفی می‌کرد. این مبنای خصومت سرمایه‌داران با کمیته‌ها بود.

ضدیت با دخالت مستقیم کارگران در مدیریت صنایع فقط مختص سرمایه‌داران نبود، نیروهای اجتماعی دیگری را نیز در بر می‌گرفت. در حقیقت انقلاب نه تنها میدان کارزاری گشت مابین سرمایه‌داران و کارگران، بلکه هم‌چنین جدالی بود میان درک‌های گوناگون از وظایف انقلاب و چگونگی بنای سوسیالیسم!

از یک طرف استنباط غالب احزاب چپ آن دوره از سوسیالیسم، گرفتن قدرت دولتی از طریق حزب، مرکزیت بخشیدن به اقتصاد توسط ارگان‌های حکومتی و در نتیجه بازسازی جامعه توسط حزب و ارگان‌های حکومتی آن بود. بدیل این احزاب تمرکز کامل قدرت سیاسی و مالکیت ابزار تولید در دست دولت بود. از سوی دیگر درگیری بیشتر نهادهای کارگری، به ویژه کمیته‌های کارخانه، با امور تولیدی و حضور آن‌ها در صحنه سیاسی - اجتماعی دریافت دیگری از سوسیالیسم را مطرح می‌کرد. بدیل این گرایش ارتقای کنترل کارگری به مدیریت کارگری، ایجاد تحولات ساختاری و سازمان‌دهی تولید از طریق یک سیستم اقتصادی شورایی که پایه آن را کارگران تشکیل می‌دادند، و نیز حذف کامل روابط سلطه بود.

گرایش ناگزیر کمیته‌ها به برپایی نهادهای مستقل از حکومت، به نظر بسیاری از احزاب با "هرج و مرج" یک‌سان بود. آن‌ها کمیته‌ها را نهادهایی بدون صلاحیت برای گرداندن چرخ‌های اقتصاد کشور قلمداد می‌کردند و اعمال کنترل کارگری توسط کمیته‌ها را مسبب ازهم‌گسیختگی شیرازه اقتصاد می‌خواندند.

از میان احزاب مهم آن دوره، منشویک‌ها در عرصه وظایف انقلاب اساساً مسئولیتی برای کمیته‌ها و کنترل کارگری قائل نبودند؛ و با دخالت کارگران در امور مدیریت مخالفت می‌کردند. این حزب "مرحله انقلاب" را "بورژوا-دموکراتیک" ارزیابی می‌کرد و به همین دلیل نقش مستقلاً برای کارگران در مرحله مذکور قائل نبود. با این حال واقعیت آن دوره چیز دیگری می‌گفت. کارگران در تولید دخالت می‌کردند و کنترل کارگری اعمال می‌شد؛ و منشویک‌ها نمی‌توانستند صرفاً با تکرار عقایدشان درباره "مرحله انقلاب" چشم خود را به روی این اقدامات زنده ببندند. از این رو آن‌ها هم پس از انقلاب اکتبر، لفظاً "کنترل کارگری" را پذیرفتند. اما قاطعانه با گسترش کنترل کارگری به معنای دخالت در امور مدیریت مخالفت کردند.

منشویک‌ها هشدار می‌دادند که کمیته‌های کارخانه نباید به حیطه امور اداری و اجرایی که مختص مدیریت کارخانه است تجاوز کنند. کامراخر (Kameracher) منشویک و عضو شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه از این می‌نالید که اگر "کنترل کارگری" به مفهوم مورد نظر شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه برداشت شود، جنگ داخلی در کارخانه‌ها اوج می‌یابد و اقتصاد کاملاً ویران می‌گردد. (رجوع شود به بروگمان، ص ۱۳۹)

بلشویک‌ها ابتدا با شعار "کنترل کارگری" همراه شدند. آن‌ها بلافاصله پس از کسب قدرت، اجرای این امر را در شمار مقاصد خود اعلام کردند. اما درک آن‌ها از کنترل کارگری بسیار محدود بود. خط رسمی حزب هرگز از کنترل، دخالت تشکلات کارگری در مدیریت تولید را مد نظر نداشت. به علاوه چشم‌انداز هدایت اقتصاد توسط نهادهای کارگری را نداشت. پروژه حزب برای سوسیالیسم از ریشه با خودمدیریتی کارگری مغایرت داشت. اگرچه هدف بلشویک‌ها تمرکز کامل مالکیت ابزار تولید در دست دولت بود، ولی بلافاصله پس از کسب قدرت سیاسی قصد دولتی کردن کامل اقتصاد را نداشتند. در این مقطع نظر بلشویک‌ها این بود که سرمایه‌داران و مدیران آن‌ها، هم‌چنان مؤسسات را در تملک و مدیریت خویش داشته باشند، ولی کار خود را زیر نظارت کارکنان ادامه دهند. و این با آن چه لنین "سرمایه‌داری دولتی" می‌نامید، یعنی رژیمی که صاحبان صنایع را در مقام و موقعیت مالک و مدیر مؤسسات خود باقی می‌گذارد ولی آن‌ها را تابع نظارت و هدایت دولت می‌سازد، منطبق بود. منتها این‌جا به جای این که حکومت مستقیماً بازرسی استفاده کند و آن‌ها را برای نظارت به کارخانه‌ها بفرستد، چنین کاری را کارگران و کارمندان همان مؤسسه برای حکومت انجام می‌دادند.

با این حال در همین محدوده نیز برای بلشویک‌ها شعار "کنترل کارگری" به سرعت از اعتبار افتاد. آئین‌نامه کنترل کارگری ۱۴ نوامبر که از سوی کمیته اجرایی مرکزی شوراهای تصویب و توسط حکومت بلشویکی نیز تأیید شده بود، بیش از چند هفته اول انقلاب دوام نیاورد و حکم تصویب‌نامه مرده‌ای را پیدا کرد و کنار گذاشته شد. سپس با شتاب به جای "کنترل کارگری" که طبق آئین‌نامه ۱۴ نوامبر به صورت نوعی سازمان پیش‌بینی شده بود، تأسیس ارگان‌های اقتصادی حکومتی در دستور قرار گرفت. در ۵ دسامبر یعنی ۶ هفته پس از انقلاب، توسط حکومت "شورای عالی اقتصاد ملی" (وسنخا) تأسیس شد و جای سیستم نوپای کنترل کارگری را گرفت. وظیفه این ارگان حکومتی، مرکزیت دادن به اقتصاد بود. و به مرور به صورت کانون اصلی مرکزیت و مدیریت صنایع درآمد.

حزب به سرعت از شعار کنترل کارگری عدول کرد و آئین‌نامه کنترل کارگری را زیر پا گذاشت، ولی کارگران در گرماگرم انقلاب وقتی به قوانین نمی‌گذاشتند و کمیته‌ها هم چنان کنترل کارگری را اعمال می‌نمودند. بنابراین لغو "کنترل کارگری" بدون سلب قدرت از کمیته‌های کارخانه شدنی نبود. اما حزب هوشیارتر و زیرک‌تر از آن بود که مستقیماً خود را در مقابل کمیته‌های کارخانه قرار دهد. زیرا کمیته‌ها تشکلات بلاواسطه کارگران بودند و در میان آنان محبوبیت سرشاری داشتند. حزب نیاز مبرمی داشت که در برابر آن‌ها وزنه‌ای بگذارد. برای سلب قدرت از کمیته‌ها، بلشویک‌ها به اتحادیه‌ها توسل جستند. این‌جا بود که دخالت اتحادیه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا کرد.

رهبران اتحادیه‌ها از همان آغاز وجود کمیته‌های کارخانه مستقل از خود را نمی‌پذیرفتند. رقابت آن‌ها با کمیته‌ها به قبل از انقلاب اکتبر باز می‌گردد. اتحادیه‌ها همواره در صدد بودند کمیته‌ها را به تابعیت خود درآورند. کمیته‌های کارخانه می‌دانستند که اگر تابع سازمان اتحادیه‌ای شوند، باید استقلال و اهداف اجتماعی خود را به دست فراموشی بسپارند. زیرا اتحادیه‌ها قابلیت "کنترل کارگری" نداشتند و پروژه آن‌ها محدود به مبارزه بر سر دستمزد، برقراری نظم در بازار کار و انعقاد بیمان‌های دسته‌جمعی با کارفرمایان می‌شد؛ یعنی عمل کرد آن‌ها در محدوده بازار فروش نیروی کار بود.

رهبران اتحادیه‌ها که تا قبل از انقلاب اکتبر کشش چندانی به مسئله کنترل تولید از خود نشان نمی‌دادند، پس از انقلاب هم طرف‌دار هدایت دولتی اقتصاد از آب درآمدند. آن‌ها بارها و بارها تکرار کرده بودند که هدایت تولید تنها توسط ارگان‌های دولتی شدنی است. این‌جا کار

حزب بلشویک می‌گرفت. زیرا ارگان‌های دولتی در آن مقطع چیزی به جز بازران و سمع یافته حزب نبودند. بدین ترتیب بلشویک‌ها در اتحادیه‌ها متحد خود را یافتند و اقبال به اتحادیه‌ها رو آورد. "در آوردن کمیته‌های کارخانه به زیر فرمان سازمان منظم اتحادیه‌ای، هدف مشترک دولت شوروی و اتحادیه‌های کارگری شد." (کار، ص ۱۲۶)

این کار یک مزیت دیگر هم برای حزب دربر داشت. حزب از این طریق که سلب قدرت از کمیته‌ها را به اتحادیه‌ها می‌سپرد، خود را از گزند هر انتقادی محفوظ نگاه می‌داشت.

در این رابطه اولین کنگره سراسری اتحادیه‌ها که از ۷ تا ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ برگزار شد، تعیین کننده بود. در کنگره حملات رهبران اتحادیه به کمیته‌ها لحن شدیدتری به خود گرفت. لوزوفسکی (دبیر شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه که قبل از انقلاب اکتبر به بلشویک‌ها پیوسته بود) شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه را متهم کرد که با انتشار جزوه آخر نوامبر خود پیرامون کنترل کارگری (بعداً به این جزوه اشاره خواهیم کرد) عملاً هدایت اجتماعی اقتصاد را ناممکن ساخته است. وی به‌ویژه به قسمتی از این جزوه انتقاد کرد که در آن کنترل کارگری به معنای وسیع کلمه "به‌عنوان دخالت در تصمیمات صاحبان کارخانه‌ها" ذکر شده بود. لوزوفسکی در کنگره بار دیگر تأکید کرد که کمیته‌های کارخانه باید به تابعیت اتحادیه‌ها درآیند، زیرا آن‌ها هدایت با برنامه اقتصاد را ممانع می‌شوند. (رجوع شود به بروگمان، ص ص ۱۶۹-۱۶۸)

ریازانوف (بلشویک و یکی از رهبران سازمان جدیدالتأسیس شورای عالی اقتصاد ملی) از این هم شدیدتر به کمیته‌ها تاخت. او با انگیزه تخطئه کمیته‌ها، آن‌ها را متهم کرد که منافع کارخانه خود را با منافع کل اقتصاد مردمی یکی می‌گیرند و از این طریق مانع تنظیم دولتی اقتصاد می‌گردند. ریازانوف به این نیز بسنده نکرد و زبان به افترا گشود. او ادعا کرد که "اکثریت کمیته‌ها با صاحبان کارخانه‌ها همکاری می‌کنند." چنین ادعایی با توجه به مبارزه طبقاتی حادی که در آن زمان درون کارخانه‌ها، میان کمیته‌ها و کارفرمایان در جریان بود، البته تهمت بی‌اساسی بیش نبود. ولی این روش نشان می‌دهد که رهبران اتحادیه برای از میدان به در کردن کمیته‌ها حتی از دروغ‌پردازی در تبلیغات خود روی گردان نبودند. (رجوع شود به همان‌جا، ص ۱۷۰)

در تبلیغاتی که علیه کمیته‌های کارخانه صورت می‌گرفت، همواره این اتهامات به آن‌ها زده می‌شد که هم‌آهنگ‌ناپذیرند، خود را صرفاً در سطح کارخانه‌های منفرد و جداگانه مسئول

می‌بینند و منافع فردی (در سطح یک کارخانه) محرک اصلی آن‌هاست. اما آیا واقعاً کمیته‌ها هماهنگ‌ناپذیر بودند؟ آیا واقعاً این انتقاد به آن‌ها وارد است که ذاتاً محلی‌گرا بودند؟ در این باره تأملی نکنیم و ببینیم خود کمیته‌ها در حیات کوتاه‌شان - که پس از انقلاب اکتبر بیش از چند ماهی دوام نداشت - چه کردند و در همین مدت محدود چه برنامه عملی مشخصی برای کار خود و سازمان‌دهی اقتصادی ارائه دادند.

پس از ابلاغ آئین‌نامه کنترل کارگری در ۱۴ نوامبر، پنجمین کنفرانس کمیته‌های کارخانه طی روزهای ۱۵ و ۱۶ نوامبر در پتروگراد برگزار شد. در مرکز مباحثات چگونگی پیشبرد "کنترل کارگری" و موضع کمیته‌ها در قبال آئین‌نامه مذکور قرار داشت. کنفرانس در قطع‌نامه‌ای که تقریباً به اتفاق آراء به تصویب رسید، از این زاویه که "امکانات وسیعی برای فعالیت‌های خلاقانه پرولتاریا در مبارزه علیه خراب‌کاری سرمایه‌داران و نیز از هم‌گسیختگی اقتصادی که آنان بانی‌اش هستند" می‌گشاید، از بخش‌نامه استقبال کرد. در عین حال کنفرانس، شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه را موظف نمود که راهنمایی‌های عملی و دقیقی در مورد اجرا و پیشبرد کنترل کارگری تدوین نماید.

دو هفته بعد، آخر نوامبر، شورای مرکزی پتروگراد، مطابق با تصمیم پنجمین کنفرانس، جزوه راهنمایی منتشر کرد. این جزوه افق پهناوری در مقابل طبقه کارگر می‌گشود. در آن کنترل کارگری نه به مفهوم کنترلی منفعل بلکه به معنای وسیع کلمه به‌عنوان دخالت در تصمیمات صاحبان کارخانه ذکر شده بود. هم‌چنین جزوه درک ویژه‌ای از کنترل کارگری ارائه می‌داد و آن را نه به مثابه هدف، بلکه به معنای مرحله انتقالی جهت ورود به سازمان‌دهی اقتصاد سوسیالیستی در نظر می‌گرفت.

در مقدمه جزوه آمده بود: باید کنترل کارگری را به‌عنوان "مرحله انتقالی به سازمان‌دهی کلیه امور اقتصادی کشور بر اساس مبانی سوسیالیستی ارزیابی نمود. کنترل کارگری نایستی به معنای منفعل کلمه فهمیده شود، بلکه باید به مفهوم وسیع کلمه به‌عنوان دخالت در تصمیمات صاحبان کارخانه‌ها درباره سرمایه، تأسیسات و نیز مواد خام و تولیدات کارخانه، به عنوان مراقبت فعال جهت اجرای درست و سنجیده سفارشات و هم‌چنین استفاده صحیح از انرژی و نیروی کار، به مثابه شرکت فوری و بلاواسطه در سازمان‌دهی عقلایی تولید درک شود." (رجوع شود به بروگمان، ص ۱۳۱) این همان جزوه‌ای است که لوزوفسکی در کنگره اتحادیه‌ها به آن تاخته بود. در ادامه جزوه به کمیته‌های کارخانه جهت پیشبرد کنترل کارگری

یک سری پیشنهادات عملی شده بود. طبق این پیشنهادات قرار بود در هر کارخانه‌ای از طریق انتخابات ۴ کمیسیون کنترل جهت امور زیر تشکیل شود:

(۱) سازمان‌دهی تولید

(۲) تغییر خط تولید جنگی به غیرنظامی

(۳) تأمین مواد خام

(۴) تأمین سوخت

وظیفه کمیسیون‌ها با جزئیات کامل شرح داده شده بود. کمیسیون تولید وظایف زیر را به عهده می‌گرفت: الف) برقراری پیوندهای ضروری میان بخش‌های مختلف کارخانه؛ ب) بررسی وضعیت ماشین‌آلات؛ ج) تحقیق و رفع کمبودهای مختلف در امور مدیریت کارخانه؛ د) تعیین درجهٔ استثمار در هر بخش؛ ه) تدوین مقررات بخش‌ها و تعیین تعداد کارگران در هر قسمت؛ و) برآورد میزان استهلاک ماشین‌آلات و ساختمان‌ها؛ ز) استخدام از مدیر به پایین در کارخانه؛ ح) تنظیم امور مالی کارخانه. (رجوع شود به بریتون، ص ۱۰)

چند روز بعد از انتشار جزوهٔ مذکور، شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه دو سند دیگر تدوین نمود: یکی از این اسناد مقررات الگو برای کمیته‌های کارخانه و دومی طرح آئین‌نامهٔ جدیدی در رابطه با آئین‌نامه کنترل کارگری ۱۴ نوامبر بود. هر دو سند در اواسط ژانویه در "Novyi Put" نشریه شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه پطروگراد منتشر شدند.

مقررات الگو شامل ۶۵ ماده می‌شد. در آن وظایف کمیته‌های کارخانه مطابق با جزوهٔ آخر نوامبر، منتها به صورت بسیط و روشن تر شرح داده شده بود. مثلاً اگر جزوهٔ نوامبر کنترل کارگری را به مفهوم وسیع دخالت در تصمیمات صاحبان کارخانه تعریف کرده بود، اکنون در ماده ۳۴ مقررات الگو این مفهوم به دقت تشریح شده بود: بدون اطلاع و موافقت کمیته‌های کارخانه تصمیمات مدیریت یا صاحب کارخانه، در رابطه با اداره کارخانه، قابل اجرا نیست. چنانچه مدیریت یا کارخانه‌دار به این امر بی‌اعتنایی کند، کمیته‌ها مختارند که از ارگان‌های دولتی تقاضای خلع مالکیت از کارخانه‌دار را نمایند. (رجوع شود به بروگمان، ص ۱۳۲)

بدین ترتیب صاحبان صنایع و مدیران آن‌ها ناچار بودند همه تصمیمات خود را به تأیید کمیته‌ها برسانند، ولی برعکس کمیته‌ها در مورد مصوبات و تصمیمات خود چنین اجباری نداشتند. در این جا آن نهادی که مدیریت واقعی را در دست می‌گرفت، کمیته‌های کارخانه بودند؛ و صاحبان مؤسسات به کارمندان موجب‌بگیر تنزل می‌یافتند. یعنی به کارخانه‌داران و

مدیرانی بدون قدرت که نقش‌شان نه سازمان‌دهی نیروی کار برای کسب ارزش اضافه بلکه حداکثر هم‌آهنگ‌کنندهٔ فرآیند فنی تولید می‌شد.

و اما در مورد آئین‌نامه جدیدی که شورای مرکزی پطروگراد برای کنترل کارگری ارائه داده بود؛ طبق این آئین‌نامه کمیته‌ها در یک نظام کنترل کارگری سراسری سازمان و آرایش می‌یافتند. این نظام بر اساس مدل سیستم شورایی ترسیم شده بود. مطابق نمونهٔ شوراهای سیاسی، قرار بود در همهٔ مناطق، شهرها، ایالات و نواحی نهادهای اقتصادی ایجاد گردد. مسئولین این نهادهای شورایی در کنفرانس‌های کمیته‌های کارخانه برگزیده می‌شدند. برای انتخاب شدن، تنها عضویت در کمیته‌های کارخانه کفایت می‌کرد.

بر مبنای آئین‌نامه جدید، در مرکز نظام اقتصاد شورایی، ارگانی به نام شورای عالی اقتصاد مردمی قرار می‌گرفت که توسط کنگرهٔ سالانه شوراهای اقتصادی انتخاب می‌گشت. شورای عالی در قبال انجام وظایفش تنها به کمیته اجرایی سراسری شوراهای (نه حکومت و یا حزب) پاسخ‌گو بود. به این ترتیب پیش‌فرض ایجاد نظام اقتصاد شورایی را موجودیت یک قدرت سیاسی شورایی می‌گرفت.

ابتکار شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه جهت سازمان‌دهی و مدیریت اقتصاد از طریق یک نظام سراسری شورایی که پایه آن نمایندگان مستقیم کارگران یعنی کمیته‌های کارخانه بودند، بر فرآیند رهایی کارگران تأثیر خارق‌العاده‌ای به جای می‌گذاشت؛ ولیکن دعوی رهبری سیاسی - اقتصادی نامحدود حزب بلشویک را به خطر می‌انداخت. زیرا بر حسب آئین‌نامه فوق، این نه حزب و یا سایر ارگان‌های حکومتی تابع آن بودند که سکان اقتصاد را به دست می‌گرفتند، بلکه کمیته‌های کارخانه سراسر کشور که به سبک نظام شورایی متحد و همبسته شده بودند، هدایت اقتصاد را به عهده داشتند. با این ترتیب کمیته‌های کارخانه به یک رقیب جدی برای حزب تبدیل شده بودند، زیرا آن نیرویی که قدرت اقتصادی را در دست داشت، نفوذ تعیین‌کننده‌ای بر چگونگی اتخاذ تصمیمات سیاسی پیدا می‌کرد. با این حساب جای تعجب ندارد که شورای کمیساریای مردمی (حکومت بلشویکی) بدون درنگ، طرح شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه پطروگراد را رد کرد.

توضیحات بالا روشن می‌سازد، تبلیغاتی که کمیته‌ها را ذاتاً محلی‌گرا قلمداد می‌کنند، بی‌پایه هستند. این تبلیغات معمولاً از سوی جریان‌های طرح و دامن زده شده‌اند که کمیته‌های کارخانه را رقیب سرسختی برای خویش می‌دانستند و در وجود آن‌ها نفی قدرت خود را

می‌دیدند.

این که گفته شود تبلیغات مرسوم علیه کمیته‌ها صحت ندارد، البته به معنای انتقادناپذیر بودن جنبش کمیته‌های کارخانه نیست. این جنبش یک نمونه زنده از تلاش کارگرانی بود که می‌خواستند برای رهائی خود راه بجویند؛ و طبیعاً مانند هر تلاش زنده دیگری از ضعف‌ها، نارسائی‌ها، ابهامات و پریشان‌فکری هم برخوردار بود. اساساً در بررسی هر جنبش واقعی‌ای بایستی از این کژراه دوری جست که آن را با وجود همه خلاقیت‌هایش یک نمونه کامل، تمام‌عیار و عاری از نقیصه به حساب آورد. ضعف‌های آن را نیز باید شناخت و از آن‌ها آموخت. آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که جنبش کمیته‌های کارخانه تلاشی بود برای راه‌جویی به سازمان‌دهی نوین اجتماعی که در آن سلطه سرمایه بر کار رفع گردد؛ تلاشی که البته ناکام ماند. اما برای همه کسانی (و به‌ویژه کارگرانی) که به نفعی روابط و مناسبات اجتماعی سرمایه می‌اندیشند، منبعی از درس‌هاست و شناختن آن ضروری است.

۹۸/۹/۱۸

## بحران اقتصادی و سرنوشت کنترل کارگری:

اکتبر ۱۹۱۷ تا ژوئن ۱۹۱۸

از کنترل کارگری تا خودمدیریتی کارگری

دکتر ا. اس. اسمیت

مترجم فتانه زاهد

تصرف قدرت در ماه اکتبر به معنای ساده یک انقلاب کارگری بود که قدرت دولتی را به حکومتی منتقل نمود که از حمایت اکثریت طبقه کارگر برخوردار بود. این تصرف قدرت به‌عنوان یک عمل مهم سیاسی، تأثیر آنی اندکی بر زندگی روزمره کارگران داشت. بحران اقتصادی، که به سرعت بر وخامتش افزوده می‌گشت، اثر به‌مراتب بیشتری بر روی شرایط کارگران داشت تا دگرگونی در رژیم سیاسی. با این حال به لحاظ ذهنی، به قدرت رسیدن دولت‌شوراها تأثیر عمیقی بر نحوه درک کارگران از بدتر شدن اوضاع در کارخانه‌ها داشت. راحتی و سهولتی که با آن بلشویک‌ها دولت کرنسکی را سرنگون کردند، بسیاری از کارگران را متقاعد کرد که زمان آن فرا رسیده که راه سلب قدرت سیاسی هم‌گام با سلب قدرت اقتصادی طبقه سرمایه‌دار را پی گرفت. شروع به کار دولتی از کارگران و دهقانان همراه با فروپاشی اقتصادی در نظر بسیاری زنگ مرگ نظام سرمایه‌داری را به صدا در می‌آورد. فرمان

منابع:

1- Uwe Brüggemann: Die russischen Gewerkschaften in Revolution und Bürgerkrieg 1917-1919, Frankfurt a. M, 1972

2- M. Brinton: Die Bolschewiki und die Arbeiterkontrolle, Hamburg, 1976

۳- ای-اچ-کار: تاریخ روسیه شوروی، انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷، جلد ۲، ترجمه

نجف دریابندری، تهران، ۱۳۷۱

(آئین نامه) کنترل کارگری، به طور مشخص، به عنوان نشانه پیشروی بدون وقفه در راستای جامعه سوسیالیستی درک می شد.

مایسکی (Maiskii) منشویک در سخنرانی اش در کنگره ملی اتحادیه ها (ژانویه ۱۹۱۸) اظهار داشت: "بنا بر تحقیقات من، اکثریت پرولتاریا، به ویژه در پتروگراد، به کنترل کارگری به عنوان ورود به قلمروی سوسیالیسم نگاه می کنند. دقیقاً این روانشناسی است که در آینده خطرات عظیمی برای تمامی جنبش سوسیالیستی در روسیه می آفریند. به خاطر آن که ... اگر کنترل کارگری به شکست بیانجامد، موجب سرخوردگی توده (کارگران) نسبت به اساس ایده سوسیالیسم می شود."<sup>(۱)</sup> اکثر کارگران مبارز چنین روزهایی را تحقیر می کردند. آن ها قدرت دولتی را به چنگ آورده بودند، اکنون چه کار دیگری به جز رفتن به سوی سوسیالیسم باقی مانده بود؟

در بسیاری از مناطق ایالتی، فرمان کنترل کارگری برای اولین بار موجب کنترل کارگران بر روی تولید گردید، اما در پتروگراد اشکال از پیش موجود کنترل کارگری را قانونیت بخشید و ابعاد آن ها را گسترش داد. در آن مقطع کمیته های کارخانه کمیسیون های کنترل ویژه ای که وظیفه آن ها مراقبت و مداخله در چرخش کار کارخانه ها بود، بنیاد نهاده بودند. چنین کمیسیون هایی قبلاً در بزرگ ترین کارخانه های پایتخت وجود داشتند، اما آن ها اکنون در مناطق دیگر نیز پدیدار می شدند. پائیز ۱۹۱۸، ۲۱۲ کارخانه در ایالت پتروگراد دارای کمیسیون های کنترل بودند، که ۲۴ درصد آن ها پیش از نوامبر ۱۹۱۷ تأسیس شده بودند، ۵۱ درصد بین نوامبر و مارس ۱۹۱۸ و ۲۵ درصد بعد از مارس ۱۹۱۸ تشکیل شدند.<sup>(۲)</sup> این کمیسیون ها نه تنها بر ذخائر سوخت و مواد خام نظارت داشتند، بلکه سفارشات و امور مالی کارخانه را نیز بازرسی کرده و در بخش فنی تولید نیز دخالت می کردند. آن ها برای کارفرمایان شکی باقی نگذاشتند که حالا دیگر آن ها هستند که بر مصدر امور قرار دارند. تعجبی ندارد که کارفرمایان نیز به ضربه آن ها پاسخ دادند.

۲۲ نوامبر انجمن کارخانه داران و کارفرمایان (SFWO) در پتروگراد اعلام کرد: "ما اساساً بی دولتی و کنترل طبقاتی توسط کارگران بر روی زندگی صنعتی کشور (چنان که از سوی

1- Pervyi vsereossiiskii s'ezd professional'nykh soyzov (Moscow, 1918), p. 200  
2- V. Z. Drobizhev, Glavnyi shtab sotsialisticheskoi promyshlennosti (Moscow, 1960), p. 54

دولت اعلام شده) را رد می کنیم، زیرا که در عمل منافع ملی را دنبال نکرده و توسط اکثریت جمعیت روسیه به رسمیت شناخته نمی شود.<sup>(۳)</sup> سه روز بعد یک کنفرانس غیر رسمی از بزرگ ترین تشکلات صنعتی و تجاری در پتروگراد مصمم به در پیش گرفتن روش سختی شد: "در صورتی که خواست کنترل کارگری مطرح گردد ... مؤسسه باید بسته شود." کنفرانس مدعی شد: "دولت با تحویل کامل مدیریت کارخانه ها به دستان طبقه کارگر در حال ساختن مانعی بر سر راه ادامه مشارکت سرمایه در زندگی صنعتی است."<sup>(۴)</sup> مخالفت با کنترل کارگری در میان صاحبان صنایع فلز از همه شدیدتر بود، جایی که بیش از این نیز در پی کم بود شدید مواد سوختی و خام در وضعیت وخیمی قرار داشت. در صنایع چرم و نساجی، که وخامت اوضاع کم تر بود، کارفرمایان برخورد مصالحه جویانه تری داشتند. در ژانویه ۱۹۱۸ صاحبان کارخانجات چرم با شکلی از کنترل کارگری، مثل آن چه توسط شورای کنترل کارگری سراسر روسیه (ARCWC) تهیه شده بود، موافقت کردند.<sup>(۵)</sup>

در برخی کارخانه ها تلاش برای به اجرا گذاردن فرمان کنترل کارگری موجب برانگیختن منازعات شدیدی میان مدیریت و کمیته های کارخانه شد. در کارخانه لاستیک سازی پاسترناک تریانگل (Pasternak Triangle) مدیر کارخانه به کمیسیون کنترل گفت: "اگر شما کنترل را اجرا کنید، من کارخانه را می بندم. من تحت کنترل نمی توانم کار کنم."<sup>(۶)</sup> در کارخانه لانگن زین (Langenzippen) زمانی که کمیسیون کنترل گسترده ای را طرح کرد، صاحب کارخانه با خشم از کارخانه بیرون زد. کمیته کارخانه از دادن اجازه بازگشت به صاحب کارخانه سرباز زد. این عمل در ژوئن به خاطر درک غلط از کنترل بر روی تولید به مفهوم کنترل بر روی فرد سرمایه داران از سوی بخش فلز شورای اقتصاد منطقه شمال (SNKh S.R.) مورد انتقاد قرار گرفت.<sup>(۷)</sup> در کارخانه کفش نفسکی (Nevskii) مدیریت

3- Cited by A. Lozovskii, Rabochii kontrol (Petrograd, 1918), p. 98.

4- Cited by V. Z. Drobizhev, Stroitel' stvo organov upravleniya promyshlennosti v SSSR v 1917-18gg. Candidate dissertation (Moscow University, History Faculty, 1957), p. 107.

5- A. V. Venediktov, Organizatsiya gosudarstvennoi promyshlennosti v SSSR, vol. 1 (Leningrad, 1957), p. 137.

6- Krasnyi Arkhiv, 103 (1940), 124-5.

7- A. Pankratova, Fabzavkomy Rossii v bor'be za sotsialisticheskuyu fabriku

کارخانه مؤدبانه به اطلاع کمیسیون کنترل رساند: در پاسخ به یادداشت شما به تاریخ ۹ دسامبر، ما وظیفه خود می‌دانیم که به اطلاع‌تان برسانیم که هیچ کجا در قواعد کنترل کارگری سخنی درباره حق کمیسیون برای دستور دادن به مدیریت جهت انجام کاری نرفته است، و ما چنین شکلی از "هدایت" را - بدون هیچ‌گونه حق اعتراضی - در یک سیستم دموکراتیک به کلی غیرمجاز ارزیابی می‌کنیم.<sup>(۸)</sup>

بررسی جزء به جزء یک مؤسسه می‌تواند تصویر واضحی از منازعات بین کارفرمایان و کارگران، بر سر تلاش جهت جا انداختن کنترل گسترده به دست دهد. در ماه اکتبر در کشتی‌سازی نفسکی کم‌بود سوخت موجب کاهش شدید تولید گردید. پس از آن که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند، مدیریت کارخانه منتظر ماند. با این تصور که دولت نمی‌تواند برای مدتی طولانی در قدرت بماند. وضعیت مالی مؤسسه وخیم بود، و مدیریت تصمیم گرفت به محض آن‌که سفارشات جنگی متوقف شود، ۲۴۷۶ کارگر را اخراج کند.<sup>(۹)</sup> ۱۶ نوامبر، کمیته کارخانه در پاسخ به فرمان کنترل کارگری، شروع به گسترش دایره نفوذ خود کرد، اما با مقاومت شدید مدیریت مواجه شد. یک هفته بعد، کمیته کارخانه خواستار اعزام ۲ نماینده با حق رأی در مدیریت کارخانه شد، اما مدیریت خواسته فوق را رد کرد. پس از آن کمیته کارخانه خواستار آن شده که هیچ پرداختی بدون موافقتش صورت نگیرد. مدیریت خاطر نشان کرد که: "به رسمیت شناختن مطالبه شما جهت کنترل واقعی مسائل مالی کارخانه مطابق با فرمان کنترل کارگری نیست. فرمان کنترل کارگری حق دخالت کارگران در وظایف مدیریت کارخانه را در نظر ندارد."<sup>(۱۰)</sup> روز ۲۷ نوامبر کمیته کارخانه سعی کرد دفتر مالی (کارخانه) را اشغال کند. کمیته کارخانه ۳ دسامبر از کمیته انقلابی نظامی شورای پتروگراد تقاضای ارسال کمیسیونی از افراد با تجربه برای بررسی امور کارخانه نمود. روز بعد دولت کارخانه را تحت کنترل کارگری اعلام کرد. روز ۸ دسامبر کمیته کارخانه بر امضاء همه اوراق مدیریت توسط

(Moscow, 1923), pp. 245-6; *Nationalizatsiya promyshlennosti i organizatsiya sotsialisticheskogo proizvodstva v Petrograde, 1917-20gg*, vol. 1 (Leningrad 1958), p. 200.

8- LGIA, f. 1182, op. 1, d.96, 1.88.

9- N.P. Payalin, *Zavod imeni Lenina* (Moscow, 1933), pp. 401-2.

10- Ibid., pp. 404-5

(خودش) پافشاری کرد. چند روز بعد اعلام شد که مهندس ا.ا. اوستیتسکی (A. A. Ustitskii) جانشین رئیس فعلی کارخانه کشتی‌سازی می‌شود. از همین زمان کمیسیون کنترل عملاً متصدی امور شد. ریاست شرکت کارخانجات نفسکی نماینده سرمایه نیست، بلکه نماینده دولت است. منصوب شده توسط دولت نه برای آن‌که کارخانه را استعمار کند تا سهام‌داران سود ببرند، بلکه برای آن‌که بر کارکرد صحیح کارخانه از نقطه نظر دولت نظارت کند.<sup>(۱۱)</sup> اما کارگران در حال و هوای سازش نبودند. از ریاست سابق مدیریت روز ۱۷ ژانویه، زمانی که کارخانه ملی شد، خلع‌ید گردید.<sup>(۱۲)</sup>

روش جدید و رادیکال کنترل کارگری متمایل به پدید آوردن کشمکش نه تنها بین کارگران و مدیریت، بلکه میان کارگران و کارکنان فنی و اداری بود. در فرمان کنترل جایی برای این کارکنان در کمیسیون کنترل پیش‌بینی شده بود. اما تشکلات صنفی کارکنان فنی و اداری با شرایط (آمده در) فرمان مخالفت کردند. اوایل نوامبر اتحادیه مهندسان، که نماینده مهندسان ارشد کارخانه بود، هشدار داد: "ما قویاً از شرافت شخصی و صنفی اعضای مان دفاع خواهیم کرد و آمرانه هرگونه تلاشی را توسط هر کمیسار یا نماینده‌ای از دولت غاصب برای دادن دستور به مهندسان، برای دخالت در امور آنان یا مجبور کردن شان با زور و تهدید به انجام کاری، رد می‌کنیم."<sup>(۱۳)</sup> پرسنل فنی در رتبه‌های پائین‌تر هم، که توسط اتحادیه سرکارگران و تکنسین‌ها نمایندگی می‌شدند، موضعی خصمانه، اما در ابعاد محدودتر، در برابر دولت داشتند. روز ۱۷ نوامبر میتینگی از نمایندگان اتحادیه مذکور در بخش پتروگراد، اعلام کرد: "ما همیشه خودمان را به عنوان بخش مکمل پرولتاریا محسوب کرده‌ایم، و همیشه در تقویت دستاوردهای کار بر سرمایه ذی‌علاقه بوده‌ایم... بنابراین ما اعضای اتحادیه‌مان را فرامی‌خوانیم تا به کارگران پیوندند و از هر طریق آن‌ها را در کار خلاق شان، بدون تسلیم شدن به تفکرات سیاسی آن‌ها، حمایت کنند، و در برابر آن سازمان‌هایی که در کارخانه با تنبیه و جرمه

11- Ibid.

12- Ibid., pp. 406-7; *Nats. prom. i. org. sots. proizvodstva*, vol. 1, pp. 53-5.

13- G. Tsyperevich, *Petrogradskie profsoyuzy v oktyabre 1917g.* (Moscow, 1927), p.48. For a discussion of the attitudes of Russian engineers at this time see K. E. Bailes, *Technology and Society under Lenin and Stalin* (Princeton University Press, 1978), pp. 22-3.

پرولتاریا روبه‌رو هستند به احترام رفتار کنند. در موارد بی‌احترامی، سوءاستفاده یا خدشه‌دار ساختن حقوق شما، اتحادیه با تمام قدرت از شما دفاع خواهد کرد. اما بهترین دفاع ما نشان دادن رقت قلب و عشق صمیمانه نسبت به پرولتاریاست. ... در خصوص مسئله کنترل کارگری، ما از ایده کنترل کارگری بر اساس کنترل گسترده دولتی حمایت می‌کنیم، اما فرمان کمیساریای مردمی را با روابط تولیدی و اقتصادی کاملاً ناسازگار ارزیابی می‌کنیم، و میل نداریم مسئولیت عواقب ویران‌گر به اجرا نهادنش را به عهده بگیریم، ما به‌عنوان یک تشکیلات، در ارگان‌های مرکزی کنترل برای تغییر آن بخش از طرح که مربوط به قدرت ارگان‌های کنترل محلی است، مبارزه می‌کنیم، تا گردش همه مؤسسات را هماهنگ سازیم.<sup>(۱۴)</sup>

کنگره ملی کارکنان اداری روسیه، که از ۳ تا ۸ دسامبر تشکیل شد، موضعی مشابه در برابر کنترل کارگری اتخاذ کرد:

"کنگره وظیفه عاجل و فوری حال حاضر خود می‌داند که سازمانی منطقی در جهت کنترل و تنظیم امور صنعتی ارگان‌های مرکزی، منطقه‌ای و محلی باشد. چنین سازمان‌هایی مجهز به اتوریته، قدرت و ثبات فقط می‌توانند توسط یک قدرت ملی مرکزی دموکراتیک برپا شوند، قدرتی که برخوردار از تأیید عمومی مجلس مؤسسان باشد. ... به کارگران توصیه می‌شود که تنها تحت شرایطی که کنترل صرفاً دفاعی برای حفاظت علیه خراب‌کاری‌های احتمالی برپا شده باشد، در امر کنترل تولید فعالانه شرکت کنند."<sup>(۱۵)</sup>

به‌طور کلی، کمیته‌های کارخانه تلاش می‌کردند در اجرای کنترل، همکاری پرسنل فنی و کارکنان اداری را جلب کنند. زیرا اگر قرار بود کنترل مؤثر و کارآ صورت گیرد، کمیته‌های کارخانه به تخصص آن‌ها نیاز داشتند. اما مخالفت سیاسی این کارکنان با رژیم بلشویک‌ها به منازعات سختی بین کارگران و کارکنان اداری انجامید. در کارخانجات موتورسازی روپرت کروگ (Robert Krug) کمیته از کارکنان فنی خواست پیمانی را امضاء کنند که براساس آن از تصمیمات سازمان‌های کارگری پیروی کرده و حاکمیت کمیساریای مردم را به رسمیت بشناسند. کارکنان فنی از امضاء آن سرباز زدند و کمیته تهدید کرد آن‌ها را به اتهام فعالیت‌های

14- Lozovskii, Rab. kontrol', pp. 93-4.

15- Kontroskii Trud, 3-4, Dec. 1917, p. 4.

ضداقلایی به یک دادگاه انقلابی - نظامی تحویل می‌دهد.<sup>(۱۶)</sup> در کارخانجات آویز (Aviz) مهندسانی که اعتصاب کرده بودند، توسط کمیته کارخانه و گاردهای سرخ دستگیر شدند. ۱۹ فوریه شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه به کمیته هشدار داد با "احتیاط" با مهندسان برخورد کند.<sup>(۱۷)</sup>

کارکنان اداری کارخانجات پوتیلوف در روز ۳۱ اکتبر در یک همه‌پرسی با ۳۱۵ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف و ۱۴ رأی ممتنع بر علیه تصرف قدرت توسط بلشویک‌ها رأی داده و خواستار یک دولت ائتلافی سوسیالیستی شدند.<sup>(۱۸)</sup> آن‌ها موافقت کردند که اعتصاب نکنند، با این که کارکنان وزارت‌خانه‌های دولتی در حال اعتصاب بودند.

چند روز بعد تنظیم‌کنندگان طرح در کارخانه قطعنامه تقریباً مشابهی با ۹۷ رأی موافق، ۱۱ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع از تصویب گذراندند.<sup>(۱۹)</sup> کمیته کارخانه اهمیت چندانی به این قطعنامه‌ها نداد. کمیته کارخانه، ان. گریگوروف (N. Grigorev) - کارگری از تورت شاپ - را به عنوان کمیسار کارخانه پوتیلوف برگزید، و گزینش او توسط کمیته نظامی - انقلابی تأیید شد. ۹ نوامبر گریگوروف، کارگری را به منظور نظارت بر کار کارکنان اداری به اتاق‌های آن‌ها فرستاد. کارکنان اداری خشمگین شده و خواستار نشست با کمیته کارخانه شدند. اما هنگام ورود به تئاتر کارخانه جهت تشکیل جلسه سالن تئاتر را در محاصره گاردهای سرخ دیدند. ۴۲۹ کارکن یقه سفید (sluzhashchie) از شرکت در نشست تحت این شرایط امتناع ورزیدند و خاطر نشان کردند که (قبلاً) کمیته انقلابی - نظامی حضور افراد مسلح در میتینگ‌های عمومی را ممنوع اعلام کرده بود. سپس آن‌ها پیش‌تر رفته، تصمیم به قطع ارتباط با کمیته کارخانه گرفتند.<sup>(۲۰)</sup> میتینگی از همه کمیته‌های کارگری، یقه‌سفیدها را به‌خاطر "ترک خانواده زحمتکش کارگران" سرزنش کرد و پافشاری که "امتناع از اطاعت از کمیسار، سرباز زدن از اطاعت از دولت است."<sup>(۲۱)</sup>

16- Losovskii, Rab. kontrol', p.95.

17- Venediktov, Org. gos. prom. vol. 1, p. 141.

18- Kontorskii Trud, 2, Nov. 1917, p. 15.

19- Oktyabr'skii perevarot, ed. A A. Popov (Petrograd, 1918), p. 399.

20- Kontorskii Trud, 2, p. 15.

21- Putilovets v trekh revolyutsiyakh, ed. I. I. Gaza (Leningrad, 1933), pp. 413-14.



هنگامی که اقتصاد در پیرامون آن‌ها فرو ریخت و وقتی که کمیته‌های کارخانه بیشتر و بیشتر خودسر شدند، کارفرماها غالباً میل به ادامه کار را از دست دادند. برخی از آن‌ها با امتناع از پذیرش سفارشات جدید و فروش کلیه موجودی، سوخت و مواد خام شروع به کاهش فعالیت‌های خود کردند. برخی شروع به بر باد دادن سرمایه خود کردند، پاره‌ای اقدام به انتقال دارائی خود به خارج و گروهی پرداخت مزدها را متوقف کردند، با این ادعا که پرداخت دستمزدها اکنون از وظایف دولت است. عده‌ای دیگر به سادگی کشتی در حال غرق شدن را ترک کردند: "صاحبان (کارخانجات) ناپدید شدند!" این فریاد شکوه آمیز تعداد کمی کمیته کارخانه در دسامبر بود. برای نمونه در کارخانه بروملی میل (Bromley Mill) تقریباً همه اعضای هیئت مدیره به انگلیس گریختند. در کارخانه فرست یارن میل (First Yarn Mill) وقتی کمیته کارخانه اعلام کرد که از این پس خودش حقوق مدیریت را می‌پردازد، رؤسای انگلیسی، که ۲۵ سال در کارخانه کار کرده بودند، به این نتیجه رسیدند که اکنون زمان آن رسیده که چمدان‌ها را ببندند و به خارج کشور بروند.<sup>(۲۲)</sup>

غالباً اشاره شده که مبارزه طبقاتی شدید پس از دوره اکتبر احساسات گسترده آنارشیستی در میان طبقه کارگر پدید آورده است. البته حتماً این مسئله صادق است که آنارشیست‌ها شروع به شدت بخشیدن به تبلیغات خود به منظور تصاحب کارخانه‌ها کردند. گولوس ترودا (Golos Truda) نشریه آنارکوسندیکالیست‌ها مقاله‌ای در ۳ نوامبر منتشر کرد که در آن آمده بود: "ما اطمینان می‌دهیم که این یک قدرت دولتی نیست که احتیاج به تصاحب داشته باشد، فقط تصاحب تولید، چون با تصاحب تولید ما هم سرمایه‌داری و هم دولت را با یک ضربه نابود می‌کنیم و ما می‌خواهیم به جای هر دوی آن‌ها یک جامعه واقماً سوسیالیستی برقرار کنیم، بر پایه آزادی واقعی، برابری و برادری."<sup>(۲۳)</sup> در پنجمین کنفرانس کمیته‌های کارخانه در روزهای ۱۶ - ۱۵ نوامبر، که در آن ۸ درصد نمایندگان آنارشیست بودند، ترنتف (Terentev) آنارشیست اعلام کرد: "ما باید هم هدایت کارخانه‌ها و هم مؤسسات را به عهده بگیریم... کنترل فقط زمانی ممکن است که همه چیز متعلق به ما باشد و این تا زمانی که صاحبان کارخانه وجود دارند غیر ممکن است. اولین کاری که باید انجام دهیم

22- Leningradskie Tekstilya, 6-7 (1927), 10.

23- Golos Truda, 3 Nov. 1917, p. 1.

مصادره کارخانه‌هاست.<sup>(۲۴)</sup> رنف (Renov) آنارشیستی از کارخانه کشتی‌سازی بالتیک در همان حال (و روحیه) سخنران قبلی ادامه داد: "فرمان کنترل کارگری در حال کُند کردن جنبش است. برای پیشروی باید به یاد بیاوریم که فرمان سمبل ما نیست."<sup>(۲۵)</sup>

این نظریات برای برخی گروه‌های کارگران جذاب از آب درآمدند. برای نمونه در کارخانه‌های نساجی پتروگراد چندین بار کارگران کوشیدند چرخ کارخانه را در دستان خود بگیرند. آنارشیست‌های محبوب مبارز مثل تروشین (Troshin) و کارگران از کارخانجات کوزونیکف (Kozhevnikov)، کوتوف (Kotov) و کلویچ (Kolovich) این سو و آن سو می‌رفتند و از کارگران می‌خواستند تا کارخانه‌ها را برای خودشان تصرف کنند.<sup>(۲۶)</sup> در کارخانه کشفاف کرستن، جایی که زنان سه‌چهارم نیروی کار آن را تشکیل می‌دادند، کمیته کارخانه مدیر را به‌خاطر امتناع از به رسمیت شناختن تسایتلین (Tseitlin) مکانیک به‌عنوان سخنگوی کمیته دستگیر کرد. کارکنان اداری در اعتراض به این عمل دست به اعتصاب زدند. ۲۲ نوامبر آنارشیستی پیشنهاد تشکیل یک میتینگ عمومی را داد که در آن کارگران اموال کارخانه را بین خود تقسیم کنند. الکساندرا کولونتای که برای سخنرانی به نفع بلشویک‌ها به کارخانه فرستاده شده بود، موفق شد زنان را از این عقیده منصرف کند، اما او نتوانست کمیته را از تلاش برای به دست گرفتن امور کارخانه باز دارد. کمیته پولی نداشت، اما با این همه تلاش کرد تا سرمایه‌ای از طریق کسر حقوق‌ها و دریافت وام اندکی از کارخانجات "وکان" فراهم کند. کمیته به‌زودی مجبور شد این آزمایش را به‌خاطر مشکلات مالی رها کند. کمیته از وزارت کار درخواست کرد، کارخانه را تحت مدیریت اجباری خود قرار دهد، اما در این مقطع اتحادیه کارگران نساج برای فراهم کردن موجبات آشتی میان کمیته و مدیریت، که اکنون با به رسمیت شناختن تسایتلین موافقت نموده بود، پا درمیانی کرد.<sup>(۲۷)</sup>

علی‌رغم چنین اتفاقاتی، چیزی که درباره پتروگراد قابل ملاحظه است نفوذ بسیار محدودی است که آنارشیست‌ها بر روی کمیته‌های کارخانه داشتند. تصاحب کارخانه‌ها در پایتخت بسیار نادر بودند، گرچه آن‌ها اکنون در ایالات متداول‌تر بودند، مثل ولگای میانه و

24- Cited by Drobizhev, Stroitel'stvo organov upravleniya, p. 115.

25- Ibid.

26- V. Perazich, Tekstili Leningrada v 1917g. (Leningrad, 1927), p. 80.

27- Tkach, 2, Dec. 1917, p. 15.

باین، و "یاتکا" (Vyatka) ایالات غربی و منطقه مرکزی زمین سیاه جایی که کارگران بسیاری از مؤسسات کوچک صنایع سبک - به ویژه کارخانه‌های تولید وسایل برقی آشبزخانه - را در دست گرفتند.<sup>(۲۸)</sup> بر طبق محاسبات مدیرانۀ "وی. زد. دروبیزف" (V. Z. Drobizhev) در ایالت پتروگراد بین نوامبر ۱۹۱۷ و مارس ۱۹۱۸ فقط در ۲۷ مورد از صاحبان کارخانه سلب مالکیت شد و هیچ یک از این مصادره‌ها نیز از طریق تمایلات یک آنارشیست، اساساً برای خلاص شدن از داشتن رئیس، صورت نگرفتند.<sup>(۲۹)</sup>

نیمۀ نوامبر در کارخانجات فلز، کمیته کارخانه هیئت مدیره‌ای متشکل از ۹ کارگر که توسط کارگران انتخاب شده بودند، برگمارد تا "بر پایه‌ای مساوی با مدیران کارخانه به شرکت مستقیم و فعالانه در مدیریت تولید و کارخانه، همکاری با دولت و مؤسسات خصوصی و پرسنل مبادرت ورزد."<sup>(۳۰)</sup> مدیران (برگزیده از سوی کارگران) در نظر بود در هیئت رئیسه همه بخش‌ها به منظور "نظارت و اداره" کارخانه‌ها عضویت داشته باشند. مدیریت وقت تلف نکرد تا به اطلاع هیئت مدیره برساند که چنین دخالتی در مدیریت توسط اشخاص بیگانه، که در مقابل اعمال‌شان مسئول نیستند را تحمل نخواهد کرد. اول دسامبر مدیریت، کارخانه را بست. پس از آن هیئت مدیره (منتخب کارگران) گرداندن کارخانه فلز را به عهده گرفت تا زمانی که دولت با ملی کردنش در روز ۱۶ ژانویه موافقت کرد. اما تا ماه مارس فقط ۲۷۶ کارگر در مؤسسه باقی ماندند.<sup>(۳۱)</sup> در کارخانۀ فرانسوی - روسی در روز ۸ نوامبر کمیته کارخانه در باره مؤسسه چنین نوشت: "کارخانه از لحاظ مالی به وسیله پولی که از ذخایر دولتی ارسال می‌گردد، اداره می‌شود... بنابراین کارگران و کمیته کارخانه باید اطمینان کامل داشته باشند که این پول به قصد ثروتمند کردن مشتی استثمارگر از قبل کار و زحمت به کار نمی‌رود، بلکه به قصد پاسخ‌گویی به نیازهای همه آن‌هایی که در کارخانه کار می‌کنند مصرف می‌شود. فقط زمانی که مدیریت توسط گروهی منتخب که از اعتماد همه زحمتکشان کارخانه برخوردارند،

28- Drobizhev, Glavnyi shtab sots. prom., p. 98.

29- Ibid.

30- Rabochii Kontrol' v promyshlennykh predpriyatiyakh Petrograda, 1917-18gg., vol. 1 (Leningrad, 1947), pp. 254-5.

31- Venediktov, Org. gos. prom. pp. 157-8; Spisok Fabrichno-zavodskikh predpriyatii Petrograda (Petrograd, 1918), p. 20.

رهبری شود، کار مولد و رفتار مسئولانه در مقابل وظایف مان به وقوع می‌پیوندد. چنین ارگان عالی‌ای باید از کارگران، کارکنان بقیه سفید و زحمتکشان تشکیل شود.<sup>(۳۲)</sup>

روز ۲۰ فوریه وسنخا (شورای عالی اقتصاد ملی) موافقت کرد تا زمان تصمیم‌گیری درباره ملی کردن کارخانجات فرانسوی - روسی، هیئت رئیسه‌ای موقت، حدوداً چیزی شبیه به پیشنهاد کمیته، تشکیل شود. (این هیئت رئیسه) شامل نماینده‌ای از وسنخا، یک نفر از اتحادیه فلز، یک مهندس، یک کارمند اداری و سه نماینده منتخب کارگران می‌شد.<sup>(۳۳)</sup>

در ماه دسامبر در کارخانۀ "آیواز" یک کمیسیون کنترل، مشتمل بر ۷ کارگر و ۴ کارکن بقیه سفید گمارده شدند تا "هدایت کنترل‌ناپذیر و لجام‌گسیخته اقتصاد توسط سرمایه‌داران را... با ایده کنترل عمومی، سازمان‌دهی و تنظیم زندگی اقتصادی بر اساس منافع طبقه استثمار شده"<sup>(۳۴)</sup> جایگزین کنند. کمیسیون کنترل مذکور اعلام نمود که "مدیران حق به عهده گرفتن هیچ تعهد یا سفارشی و یا بستن قراردادی بدون تصویب کمیسیون کنترل را ندارند؛ کمیسیون اخیرالذکر باید همه ابعاد کار مدیریت را بررسی نموده و همه تصمیمات مدیریت را تصویب کند. به جز این، کمیسیون باید اطمینان دهد که همه جنبه‌های سلامتی و ایمنی مؤسسه در سطحی مناسب است."<sup>(۳۵)</sup> مدیریت از کار زیر نظر کمیسیون کنترل سرباز زد، و در روز ۲۳ دسامبر بستن کارخانه را اعلام کرد. پس از آن کمیسیون کنترل سعی کرد خودش گرداندن کارخانه را ادامه دهد. تا زمانی که در اوت ۱۹۱۸ کارخانه ملی شد.<sup>(۳۶)</sup> در کارخانجات موتورسازی روبرت کروگ، جایی که ۱۹۰ کارگر مشغول به کار بودند، یک میتینگ عمومی روز ۱۲ دسامبر اظهارنامه زیر را منتشر کرد:

گزارشی از کمیسیون کنترل شنیده‌ایم درباره منازعه میان کمیسیون و مدیریت که در میتینگ در روز ۱۱ دسامبر رخ داده است، از آن جا که مدیریت روشن و بدون ابهام اظهار داشته که کمیته کارخانه، کمیسیون کنترل یا دستور کنترل کارگری را به رسمیت نمی‌شناسد، و

32- Nats. prom. i org. sots. proizvodstva., vol. 1, pp. 34-5.

33- Ibid.

34- Rab. kontrol' v prom. pred., pp. 230-1.

35- Natsionalizatsiya promyshlennosti v SSSR, 1917-20 gg., ed. I. A. Gladkov (Moscow, 1954), p. 96.

36- Nats. prom. i org. sots. proizvodstva, vol. 1, pp. 68-9.

از آن جا که نماینده مدیریت، (هم شهری) لرخه (Lerkhe)، به روشنی به توقف تولید در کارخانه اشاره کرده ... میتینگ عمومی کارگران و کارکنان یقه سفید تصمیم گرفته است که:

(۱) اجازه چنین خراب کاری ای را ندهد.

(۲) از بستن نهائی کارخانه و بیکاری ناشی از آن جلوگیری کند.

(۳) کارخانه را در دست خود بگیرد. (۳۷)

این مصادره خودسرانه نبود، به خاطر آن که کارگران خواستار آن شدند که مجمع کارخانه بر چرخش کار کارخانه نظارت کند. (اما) خودمدیریتی نمی توانست واقعیات اقتصادی را نفی کند، به هر رو، روز ۹ مارس کارخانه بسته شد. (۳۸)

این نمونه ها نشان می دهند که حتی در موارد کمی که کارگران چرخش کار مؤسسات خود را در دست گرفتند، در چنگ مشتاقانارشیست هذیان گو نبودند. آن ها مصمم به اعمال کنترل وسیع بر مدیریت برای جلوگیری از خراب کاری یا بستن کارخانه بودند، و این تلاش مدیریت برای تعطیل مؤسسه بود که سبب در دست گرفتن کارخانه توسط کارگران شد. در تعداد بسیار کمی از کارخانه های کوچک مثل کارخانه های "کان بیبر میل" (Kan Paper Mill) و چاپ "برتولد" (Berthold Print) در دست گرفتن کارخانه توسط کارگران سودآور از آب درآمد. (۳۹) در همه کارخانه های بزرگ، مدیریت کارگری ناتوانی خود را در برخورد با مشکلات عظیمی که بر تولید اثر سوء می گذارند، به اثبات رسانید. به هر حال در این نمونه ها روشن به نظر می رسد که کارگران مؤسسات خود را بدون کمترین قصدی برای به دوش گرفتن انحصاری مسئولیت تولید، در دست گرفتند. در دست گرفتن کارخانه ها عملی موقتی، نه تنها برای جلوگیری از بستن کارخانه ها بود، بلکه برای آن که دولت را مجبور کنند مسئولیت کارخانه را از طریق به مالکیت و یا تحت کنترل دولت درآوردن آن، به عهده بگیرد. به عنوان نمونه در میتینگی از کارگران کارخانه نوبل، در روز ۱۹ ژانویه، گزارشی به آگاهی آن ها رسید که نشان می داد که کارخانه ورشکسته است و مدیریت توانایی پرداخت حقوق آن ها را ندارد. این میتینگ تصمیم گرفت "کارخانه را دارایی جمهوری روسیه اعلام کند و سازمان دهی و تنظیم تولید را با همکاری کمیسیاریای کار به کمیته کارخانه بسپارد." یک هیئت نمایندگی

37- Rab. Kontrol' v prom. prd. p. 279.

38- Ibid., p. 316; Spisok fab. zav. pred., p. 26.

39- Rab. kontrol' v prom., pred., pp. 230-1.

مشکل از ۴ نفر به "وسنخا" فرستاده شد تا تقاضای پول برای پرداخت حقوق ها کرده و ملی کردن کارخانه را درخواست کند. اما به نظر می رسد که وسنخا از این امر سرباز زد. (۴۰) در کارخانه تولید آهن شمال کمیته کارخانه تا اکتبر فعال نبود. (۴۱) زمانی که مجدداً انتخاب شد، فعالانه تر به مخالفت با مدیریت برخاست. ۶ مارس ۱۹۱۸، کمیته کارخانه مذکور به بخش فلز S. N. K. h. S. R. گزارش داد که: "کمیته کارخانه خود را ارگانی از کنترل دولتی می بیند، و با این عنوان نمی تواند به مدیریت اجازه صرف پول مردم آن طوری که دوست دارد، بدهد... با در نظر داشتن این واقعیت که هیئت رئیسه پولی برای اجرای خروج از اقتصاد جنگی، یا انتقال خط تولید کارخانه به تولید عادی (غیرجنگی) ندارد، و با توجه به آن که این (مدیریت) مقدار زیادی به دولت مقروض است، کمیته از S. N. K. h. S. R. تقاضا می کند کارخانه را با همه اموال و پول باقی مانده اش... به خاطر منافع جمهوری همه روس ها مصادره کند." (۴۲) چند روز بعد کمیته دوباره برای S. N. K. h. S. R. نوشت، تا به اطلاع این نهاد برساند که کارگران هیئت مدیره ای به منظور به عهده گرفتن مسئولیت کارخانه انتخاب کرده اند، اما سعی کرد توضیح دهد که "ما میل نداریم درگیر یک عمل تجزیه طلبانه مثل مصادره کارخانه شویم، بنابراین ما مسئولیت کارخانه را به وسنخا منتقل می کنیم." (۴۳) کمیسیون مستقل کارخانه چاپ سویکین (Soikin Print) در دست گرفتن کارخانه از سوی خود را چنین توجیه کرد: "تنها راه مصون نگاه داشتن مؤسسه از ویرانی و فلاکت ... گرفتن موقت امور در دست های خودمان است، تا آن زمان که دولت کارخانه را از ما تحویل خواهد گرفت." (۴۴) ۲۳ مارس کمیته کارخانه وولکان (Vulcan) از S. N. K. h. S. R. خواست کارخانه را ملی کند: "تمامی سیاست مدیریت بستن کارخانه است. اگر تاکنون کارخانه تعطیل نشده، تنها به دلیل آن است که فعالیت های کمیته کارخانه موجب ادامه زندگی کارخانه شده است ... آن نوع از کنترل که مدیریت خواهد پذیرفت کاملاً صوری است. زیرا (تحت کنترل مذکور) مدیریت هم چنان رئیس کارخانه خواهد ماند، در حالی که مسئولیت گرداندن کارخانه تماماً به گردن کمیسیون کنترل خواهد بود.

40- Pravda, 16, 21 Jan. 1918, p. 4.

41- Rabochii Put', 36, 14 Oct. 1917, p. 4.

42- Nats. prom., i org. sots. prom., vol. 1, pp. 61-2.

43- Ibid.

44- Ibid., p. 135.

بنابراین قدرت دوگانه از میان نخواهد رفت.<sup>(۴۵)</sup> کمیته مذکور درخواست کرد که SNKh S.R. کارخانه وولکان را ضبط کند؛ اقدامی که روز ۳۰ مارس بر طبق قانون و قاعده به اجرا درآمد.

فشار برای ملی کردن تک به تک مؤسسات از سوی کمیته‌های کارخانه اعمال می‌شد، که در مالکیت دولتی یا کنترل دولتی یگانه آلترناتیو تعطیل شدن کارخانه را می‌دیدند. وی. پی. میلیوتین نوشت که "روند ملی کردن از پایین ادامه می‌یافت، و رهبران شوراها نمی‌توانستند با سرعت آن هم قدم شوند، نمی‌توانستند کارها را در دست بگیرند، علی‌رغم این واقعیت که فرمان‌های زیادی صادر شدند مبنی بر منع سازمان‌های محلی از این که خودشان مستقیماً امر ملی کردن‌ها را مقرر کنند."<sup>(۴۶)</sup> او می‌گوید که بسیاری از این "ملی کردن" های محلی، محتوایی کیفری داشتند. این نظر توسط ا. آی. ریکوف در اولین کنگره ساونارخوزها در ماه مه منعکس شد: "ملی کردن به خاطر عدم اجرای قوانین کنترل کارگری، و به دلیل آن که صاحب یا مدیر (کارخانه) آن را تقاضا کرده بود، یا به سادگی به خاطر به اجرا درنیامدن فرمان‌های قدرت شوراها و غیره و غیره به انجام رسید ... ملی کردن مؤسسات بیشتر محتوایی، رک و راست، کیفری داشت تا محتوایی اقتصادی."<sup>(۴۷)</sup> به نظر می‌رسد که اطلاعاتی که توسط "وی. زد. درویوف" جمع‌آوری شده این تحلیل را تصدیق می‌کند.<sup>(۴۸)</sup> از ۸۳۶ حکم سلب مالکیت از صاحبان کارخانه‌ها، صادره بین نوامبر و دسامبر، ۷۷ درصدشان توسط ارگان‌های محلی صادر شده بودند - یک نشان مطمئن (دال بر این که) فشار برای ملی کردن از پائین می‌آمد. روز ۱۹ ژانویه شورای کمیساریای مردمی، ملی کردن بدون اجازه و سنخا را ممنوع کرد، و این ممنوعیت روز ۱۶ فوریه تکرار شد. روز ۲۷ آوریل و سنخا دوباره به اطلاع شوراهای محلی و

45- Nats. prom. v SSSR, pp. 350-2.

46- V. P. Milyutin, Sovetskoe ekonomicheskoe razvitiie Rossii v diktature proletariata (Moscow, 1918), p. 85.

47- Trudy pervogo vsereossiiskogo s'ezda sovetov narodnogo khozyaistva (Moscow, 1918), p. 92.

48- Drobizhev, Glavnyi shtab sots. prom., p. 99.

- اکثر تاریخ‌نویسان شوروی نظر ملی کردن به عنوان یک پروسه خودبه‌خودی از پایین را رد می‌کنند، و دلیل می‌آورند که ملی کردن‌ها سیاست نقشه‌مند دولت بوده است. نگاه کنید به:

Venediktov, Org. gos. prom., vol. 1, p. 193.

ساونارخوز محلی رسانید که آن‌ها هیچ اعتباری برای هیچ مؤسسه‌ای که بدون اجازه مصادره شده باشد، دریافت نخواهند کرد.<sup>(۴۹)</sup> با وجود این، بین نوامبر و مارس فقط ۵/۸ درصد از ملی کردن‌ها، مصادره‌ها، ضبط کردن‌ها یا اجتماعی کردن‌ها در کشور به طور کلی، توسط شورای کمیساریای مردمی یا ارگان مرکزی و سنخا صورت گرفت.<sup>(۵۰)</sup>

در پطروگراد "ملی کردن از پایین" مثل جاهای دیگر معمول نبود. همه کارخانه‌های متعلق به دولت البته، طبعاً ملی شده، و ۱۶ کارخانه خصوصی دیگر (که با کارخانه بوتیلوف روز ۲۷ دسامبر شروع شد) رسماً تا اول آوریل ملی شدند. این‌ها شامل تعداد کمی کارخانه بزرگ می‌شدند، اما غالباً مؤسسات کوچک یا متوسطی مثل کارخانه Military-Horseshoe را دربر می‌گرفتند.<sup>(۵۱)</sup> تا آوریل ۴۰ مؤسسه در شهر رسماً ملی شده بودند، به انضمام مؤسسات قبلی دولتی، و ۶۱ کارخانه دیگر که موقتاً توسط کمیته‌های کارخانه گردانده می‌شدند.<sup>(۵۲)</sup> کارخانه‌های اخیرالذکر با اجازه SNKh S.R. و یا شورای محلی، یا "مصادره" یا "ضبط" شده بودند، اما تفاوت روشنی میان "مصادره" و "ملی کردن" وجود نداشت.<sup>(۵۳)</sup> بین آوریل و ژوئن ۲۰ مؤسسه دیگر در جایی که اکنون پایتخت سابق محسوب می‌شد به مالکیت رسمی دولت درآمدند.

(سؤال این است که) تا زمانی که دولت آخر ژوئن همه صنعت را ملی اعلام کرد، در چه ابعادی کنترل کارگری به خودمدیریتی کارگری تبدیل شده بود؟ پاسخ‌گویی به این سؤال مشکل است. به این دلیل که ترسیم تفاوت‌های روشن میان کنترل کارگری و مدیریت کارگری غیرممکن است. به نظر می‌رسد مدیریت کارگری در تعداد کمی از مؤسسات پطروگراد معمول شده بود. ام.ان. پوتخین (M.N. Potekhin) تاریخ‌نگار اهل شوروی محاسبه می‌کند که روز اول آوریل ۴۰ مؤسسه ملی شدند، ۶۱ مؤسسه موقتاً توسط کمیته‌های کارخانه گردانده می‌شدند، ۲۷۰ مؤسسه زیر کنترل کارگری و ۴۰۲ مؤسسه هنوز توسط صاحبان‌شان گردانده

49- Nats. prom. i Org. sots. proizvodstva, vol. 1, p.xii.

50- Drobizhev, Glavnyi shtab sots. prom. p. 100.

51- Spisok fab. zav. pred.

52- M. N. Potekhin, Pervyi sovet, proletarskoi diktatury (Leningrad, 1966), p. 253.

53- Venediktov, Org. gos. prom., vol. 1, pp. 201-2.

می‌شدند، گرچه اکثریت قریب به اتفاق این‌ها کارگاه‌های کوچک بودند.<sup>(۵۴)</sup> بنابراین، در کارخانه‌های بزرگ‌تر، کنترل کارگری هنوز قاعده بود. در عمل این مسئله به معنای حضور مدیریت رسمی در کنار کمیته کارخانه بود، اما دستوراتش نمی‌توانست بدون امضاء کمیته کارخانه یا کمیسیون کنترل قابل اجرا باشد. اکثر ارگان‌های کنترل به اجرای کارهای گوناگون در دست انجام نظارت می‌کردند، وضعیت ابزار و وسایل، امور مالی، دفاتر سفارشات، حساب‌های بانکی، سوخت و مواد خام را بازرسی می‌کردند، و به علاوه کمیته کارخانه مسئول اخراج کارگران، امور سفارش داخلی، سودآوری و شرایط کار بود.<sup>(۵۵)</sup> به طور کلی در آن مؤسساتی که کمیته‌های کارخانه همه مسئولیت را به عهد داشتند، این امر یک قرار دائمی ارزیابی نمی‌شد، بلکه قراری برای دوره گذار بود. یعنی تا زمانی که دولت مؤسسه را رسماً ملی کرده و هیئت مدیره جدیدی برمی‌گزید و سرانجام مدیریت کارخانه‌هایی که رسماً ملی شده بودند تغییرات زیادی می‌کردند. در کارخانه‌های سابقاً دولتی شده هیئت‌های مدیره به تدریج از نو سازمان‌دهی شدند. به این ترتیب در روز ۲۰ ژانویه هیئت مدیره جدیدی در کارخانه "ابوخوف" منصوب شد، که مشتمل بر ۸ کارگر، ۲ کارمند فنی، یک مهندس ارشد و نماینده‌ای از کارکنان یقه سفید بود.<sup>(۵۶)</sup> در برخی از کارخانه‌های خصوصی ملی شده هیئت مدیره از کارگران، کارکنان فنی، اتحادیه و نمایندگان ساونارخوز تشکیل می‌شدند. غالباً اما، کمیسیون کنترل متصدی امور باقی می‌ماند. تنها تفاوت این بود که کمیسری، پاسخگو در برابر وسنخا، برای این که تولید کارخانه را شدیداً تحت نظر داشته باشد، منصوب شده بود. در برخی موارد، هیئت مدیره سابق مسئول کارخانه ملی شده باقی می‌ماند، اگرچه تحت نظر کمیساریای وسنخا کار می‌کرد. به این ترتیب، همه جا، گونه‌گونی زیادی در ساختار مدیریت در کارخانه‌های پطروگراد به چشم می‌خورد، گرچه از اکتبر حرکت قابل توجهی در جهت مشارکت کارگران در مدیریت وجود داشت. در فصل ۹ دیدیم که کمیته‌های کارخانه پطروگراد در آخرین کنفرانس خود در ژانویه ۱۹۱۸ خواستار آن شدند که مؤسسات ملی شده توسط کمیته‌های کارگری گردانده شوند. در ماه مارس، اما، لنین اولین فراخوانش از یک سلسله فراخوان‌ها راجع به بازگشت به مدیریت تک‌نفره را منتشر ساخت. جدل بر سر مدیریت جمعی کارگری در اولین

54- Potekhin, Pervyi sovet, p. 253.

55- Venediktov, Org., gos., prom., vol 1, p. 145.

56- Ibid., pp. 313-6.

کنگره ساونارخوزها از ۲۵ مه تا ۴ ژوئن ۱۹۱۸ به اوج خود رسید. کمیسیون کنگره که قطعنامه مدیریت مؤسسه را تنظیم کرده بود، حق وسنخا برای تحت تأثیر قرار دادن ترکیب هیئت مدیره‌های مؤسسات ملی شده را با این پیشنهاد که دوسوم هیئت مدیره منتخب کارگران مؤسسه باشند، به شدت محدود کرد. وقتی لنین این را شنید، خشمگین شد. لنین به همراه ریکوف و واینبرگ طرح قطعنامه آلترناتیوی را ریختند.<sup>(۵۷)</sup> این قطعنامه سرانجام مورد تصویب کنفرانس قرار گرفت. قطعنامه مورد نظر تصریح می‌کرد که مؤسسات ملی شده باید توسط مدیریت جمعی کارگران گردانده شوند، یک سوم از اعضای این مدیریت باید توسط ساونارخوز محلی، یک سوم توسط وسنخا یا Oblast یا اتحادیه ملی نامزد شده باشند؛ و یک سوم دیگر توسط کارگران مؤسسه. سپس این هیئت مدیره باید سرپرستی جهت پاسخ‌گویی به وسنخا منصوب کند. ان.کی. آن‌تی‌پوف، یکی از اعضای سابق شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه آندرونیوکوف، از ساونارخوز اورال، و کوستلوفسکایا، از اتحادیه نساجی به نفع مدیریت کامل کارگری بحث کردند و از طرف واینبرگ و لوزوفسکی و دیگران که عملاً کنترل کامل مؤسسه توسط وسنخا<sup>(۵۸)</sup> را خواستار بودند، مورد مخالفت قرار گرفتند. قطعنامه‌ای که از تصویب گذشت سازشی میان این دو موضع بود، اما این قطعنامه دلالت بر تقویت مرکزیت داشت. زیرا قطعنامه هیئت‌های مدیره را تحت تابعیت ساونارخوز قرار می‌داد. نتیجتاً این فرم از مدیریت جمعی کارگران پیش‌نویس مدیریت کارگری را که چند ماه پیش توسط کمیته‌های کارخانه مورد پشتیبانی قرار گرفته بود، به میزان قابل توجهی تغییر داد. بعدها در طی جنگ داخلی، کمیته‌ها می‌بایستی قاطعانه از این سازش در برابر طرف‌داران مدیریت تک‌نفره دفاع می‌کردند. در سال ۱۹۱۹ تنها ۱۰/۸ درصد از مؤسسات روسیه تحت نظر مدیریت تک‌نفره قرار داشتند. گرچه این درصد در طی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ شدیداً افزایش یافت.<sup>(۵۹)</sup> در پطروگراد مقاومت در برابر مدیریت تک‌نفره، به ویژه به طور مشخص در کارخانه‌های بزرگ، شدید بود. در ماه مارس ۱۹۲۰، ۶۹ درصد کارخانه‌هایی که در آن‌ها بیش از ۲۰۰ کارگر مشغول به کار بودند هنوز توسط مدیریت جمعی کارگران گردانده

57- S. A. Oppenheim, The Supreme Economic Council, 1917-21', Soviet Studies, 30, no. 1 (1973), pp. 14-15.

58- Trudy pervogo s'ezda sovmarkhoz., pp. 259-60; 339-59.

59- Drobizhev, Glavnyi shtab, p. 121.

می‌شدند. (۶۰) به این ترتیب، کارگران بطروگراد که پرشورترین نمایندگان کارخانه "دموکراتیک" در سال ۱۹۱۷ بودند، بیشترین مقاومت را در برابر مرکزی کردن مجدد قدرت مدیریت در طی جنگ داخلی از خود نشان دادند.

60- Materialy po statistike Petrograda, issue 1 (Petrograd, 1920), p. 45.

# کتاب پژوهش کارگری

تابستان ۹۸

شماره ۱

## ▣ اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری

تاریخ همبستگی‌های کارگری

در باره رابرت اوئن

کارل مارکس

## ▣ جنگ داخلی در فرانسه

▣ دو شعر از برتولت برشت

## ▣ تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های

## پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

سوسیالیسم صنفی

نظرات کورش، گرامشی و لوکزامبورگ

«خودمدیریتی کارگری» در یوگسلاوی

کمپین کنترل کارگری در انگلیس

## ▣ مبارزات سال‌های ۵۸-۱۳۵۷ کارگران ایران

در آئینه مطبوعات

منتشر شده است:

## فرم اشتراک

لطفاً با حروف بزرگ و خوانا بنویسید!  
بهای اشتراک ۴ شماره: ۳۶ مارک  
نام:  
نشانی:

شروع اشتراک از شماره‌ی: .....

بهاء تک شماره: ۱۰ مارک، ۴ پوند، ۶ دلار

بهاء با هزینه پست: ۱۲ مارک، ۵ پوند، ۸ دلار

آدرس پژوهش‌کارگری:

Postlagerkarte

Nr. 093739 C

30001 Hannover

Germany

□ کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه

جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست

□ مؤلفین: شکوفا دشتستانی - شراره گرامی - کهزاد معین

□ ناشر: پژوهش کارگری

□ چاپ اول: سپتامبر ۱۹۹۶

□ تعداد صفحات: ۳۶۷

□ بهاء: معادل ۱۵ مارک + هزینه پست: آلمان: ۲/۵ مارک

سایر کشورهای اروپایی: ۴ مارک

آمریکا (زمینی): ۴ مارک

www.iran-archive.com  
کتاب را از طریق آدرس زیر سفارش دهید!

**Postlagerkarte  
Nr. 093739 C  
30001 Hannover  
Germany**